جلد اول هدایه



...است بهتر از کبر و جاهل اگر لب ال کبر است بعدالت جهات
...جد استادم از بیجا رخت بر لب مرا زو بند استادانه است
...جاهل حرف رسکن بن بیاد گوی دانایان وطن کن
...به الروی ابتر خلش نباشد بلکه انگشت خود گوید چو نبود
...سیبان را مجموعه فضلیت و اهلیت نی مسلکت رفیع ترتبه
...عمل بر بقدمات لصحبت لابت و بر باده منع عزلت و عطلت
...ای اینجا است علمی فرموده بودند معلوم گردید دانا دلا کوهک
...روزی از خوان نخبت تناول میکشند گوش بر هلاله کرمان
...ت ۲ ابی انتعاشکنید پس برکس و باکس رغبت
به پرواج

بعض اللصور فرمانید   مسکن دل است هر که اطلاع بر ملایم است
پنهان درون سینه به بینش به دانه را معنی جهان در محفل حاذق
باطنان که اندیده دل روشن ضمیر اند ملایم باطنان صورت را که سخت تر
از سنگ است مرتبه و منزلتی نیست در کلام ملایم انها فریب خود دل ازادی
نا واقفی بیمرگ مردن است اگر بر سنیر بن ربابی صفیه کلم رای بخوانده
خود دل الذ اول میکشند انچه دیده بینی دیده از انکانه خود کرده را
علاجی سبب الحال تا سفت خوردن نبود دلالت لازم که از اندیده تا فهم
مرد مخمور باشند   ازان نیستی تا نوا کی سر که مرغینه خفته را
کف خبر عجب زمانه الست و طرفه حال زمانیان که دیده لطارت
... کسیان ...

هو العلیم

عنایت حاجی صاحب

بیمن نمک سانبهرا پهتکری ۱/۲ زاغ و من [illegible]
تیم ... پاو

همه را باش مل کرده در دیگ سفال انداز و دیگ دیگر بر دیگ زاغ ... سفیده بر ... بسته
بر دهن او نهد چنانچه دهن اول و اول در دهن این در آید پس بسه بکرد و سنگ سفیده
و او را سر ... سحق کنند و ... او کوبند داخل کرده بار ... بیده



خوب
خوب خرمی نشاط انبساط
بهجت انشراح فرحت
نکهت فرح مسرور سرور
شادمانی شاد شادی
منبسط فرزانک مبتهج

ماه قمر مه بدر هلال

آفتاب خورشید شمس مهر
بیضا خور ذکا

آسمان فلک سپهر
کاخ ...

سخن عشق جز با ریکو

۱ آن ماه و نشان نمونه ... حسن جای — چیستان ظاهر ... که جانش نیست
۲ چو کمان خط کوی گردان نقطه خفی — نعره ها میزند زبانش نیست
۳ شد هوش و دلم چو جلوه گر شد معشوق — زوال — گریه ها میکند ندارد چشم
۴ گفتا که ببام برگشت بیم — خنده ها میکند و دهانش نیست

زلف را گفتم سیه چون ... بخود پیچیده گفت
رباعی
زلف تو خم ... قدرت چون الف ...
عاشقان از بهر ... را جان گفته اند

جنگل بیابان خیابان ... دشت ... قلم ... خانه ...

ستاره
ستاره انجم سیاره
کوکب کواکب

اسب
اسب اشهب هیون فرس فارس سمند گیت ره انجام

درخت ... شجر بر بار ثمر

انجمن محفل بزم

بسم الله الرحمن الرحیم ط این فالست که یحیی بن
خالد برمکی جهت هارون رشید بر سبیل اختصار ساخته تا در سفر و حضر
با خود داشته و صلاح و فساد و امور دران دیدی طریق دیدن این
فال چنانست که نیت صادق کند و از روی صدق و اعتقاد فاتحه خواند
و بصدق دل انگشت بر یکی خانهای این دایره نهد و بر عبارت
نظر کند و حقیقت را از انجام معلوم کند دایره مذکور اینست

یکی و یکی	یکی و دو	یکی و سه	یکی و چهار	یکی و پنج
دو و یکی	دو و دو	دو و سه	دو و چهار	دو و پنج
سه و یکی	سه و دو	سه و سه	سه و چهار	سه و پنج
چهار و یکی	چهار و دو	چهار و سه	چهار و چهار	چهار و پنج
پنج و یکی	پنج و دو	پنج و سه	پنج و چهار	پنج و پنج



یکی و یکی

این فال تو اصل دوستکامی است ؛ با دولت و بخت کامرانی است

مقصود تو جمله حاصل اید ؛ زیرا که دلیل شادمانی ست

یکی و دو

این فال تو هست با سعادت ؛ اقبال تو شود زیادت

کر این حاجت تو رو اشود زود ؛ همراه تو خدای یار بادت

یکی و سه

این فال ترا نیکو نیاید ؛ زیرا که ازان خجالت آید

کر صبر کنی امید باشد ؛ که کار تو ز صبر بهتر آید

یکی و چهار

این فال تو هست با زوال ؛ شاید که دران کنی تامل

در آخر کار تو بر آید ؛ کر تو با خدا کنی توکل

یکی و پنج

فال که ز دین مقابل آمد ؛ با دولت و بخت قابل آمد

اندیشه که کرده حقیقت ؛ شکر است که زود حاصل آید



دو و یکی

فال که آخری نوان تکلف ؛ باید که داران کینی توقف
گر صبر کنی تو اندرین کار ؛ یابی ز خدائی خود تلطف

دو و دو

این فال تو دان که بهتر آمد ؛ بر شاخ امید تو بر آمد
مقصود و مراد هر چه داری ؛ خوش باش که جملگی بر آمد

دو و سه

فال تو هست بختیار سیی ؛ ایزد تو مراد بختیار سیی
تعجیل مکن که تا بر آید ؛ هر کاری که در ضمیر داری

دو و چهار

فال تو نیکوست لیکن آن کار ؛ بودست بخت بر تو دشوار
دل دار قوی که این مرادت ؛ آسمان شودت باخر کار

دو و پنج

در کار تو هست دوست کامی ؛ یابی تو مراد نائی شماری
میدان که بیابی آرزو ها ؛ در دولت بخت شادکامی

سه و یکی

اندیشه که کرده حذر کن ؛ از بر قدرت امر حق نظر کن



این کار مکن که رنج یابی		از صبر بکار خود سپر کن

سه و دو

این فال مبارکست همایون		گردد همه کارهات موزون

مقصود و مراد در دل که داری		بی‌شک شودت تمام اکنون

سه و سه

فال تو هست بختیاری		ایزد تو مراد بختیاری

تعجیل مکن که تا برآید		هرگاه که در ضمیر داری

فال تو نیکوست لیکن انگار		بود ست بخت بر تو دشواری

دل دار قوی که این مرادات		آسان شودت بآخر کار

در کار تو هست دوستکامی		یابی تو مرادهائی بی‌شماری

میدان که بیابی آرزوها		در دولت بخت شادکامی

سه و سه

فال که آخری موافق آمد		پر نور چون صبح صادق آمد

وین کار که بسته است اکنو		انعام خدا فایق آمد

فال



۳ و چهار

فال که زدی تو از سعادت　اقبال قبول تو شد زیادت
زین فال نکو امید میدار　یابی همه مقصود و مرادات

۳ و پنج

کار تو همه نظام گردد　وز صبر با انتظام گردد
تعجیل مکن بکردن این کار　شاید که فلک بکام گردد

چهار و یکی

این فال تو آمده ست روشن　کار تو شود چون روز روشن
بر دشمن خود شوی مظفر　لیکن بکمین تست دشمن

چهار و دو

این فال با سعادت آمد　اقبال و روز زیادت آمد
باز آی بشکار گاه مقصود　خوش باش که بر کشادت آمد

چهار و سه

این فال بدانکه دل کشاید　زیرانک نسیم راحت آمد
بر هر کی که هست یار باید　بی بد یقین نمیکشاید

چهار و چهار



چهار و چهار

این فال تو دل گشاد گردد ... دوران تو بر مراد گردد

بیداد کسی که بر تو کردست ... از بخت همه بباد گردد

چهار و پنج

این فال تو خوشتر از بهارست ... در گنج مراد امیدوارست

میندیش ز کس و کر دینکار ... زیرا که ترا خدائی یارست

پنج و یک

این فال تو آمده است منور ... گر صبر کنی تراست بهتر

آید بکسی ولی برا عدا ... گردی تو بعاقبت مسخر

پنج و دو

این کار بکن ولیکن زودتر ... هرچند که زودتر نکوتر

یابی تو مراد دل تمامی ... با دوست و جاه تخت افسر

پنج و سه

فالی که آخری بر پنج سختی ... اندیشه مکن که نیک بختی

خوش باش که عاقبت برآید ... اینکار ترا ولی بسختی



فال

پنج و چهار

فال که زدی خدر نکوتر کاری تو ز صبر بهتر

اندیشه مکن که اندرین کار شود تو زیان بود سراسر

پنج و پنج

فال که زدی بفضل یزدان یابی تو آزان وصال جانان

این فال تو بسی بزرگ فال است زیرا که هست از بزرگان

تمت تمام شد کار من نظام شد

از برای خاطر داشت قاضی الهی بخش نوشته شد

مدح حضرت پیر دستگیر درماندگان غوث الثقلین

قطب ربانی محبوب سبحانی

معلی حب سبحانی مقدس قطب ربانی علی سیرت حسن ثانی محی الدین جیلانی

بمعانی هنر کنعانی بصورت یوسف ثانی بهمت شاه مردانی محی الدین جیلانی

رخش لعل بدخشانی لبش یاقوت رمانی حدیثش فیض حقانی محی الدین جیلانی

ز بر خاکت چهره نورانی هم راه پیر پیرانی مبارک پیر پیرانی محی الدین جیلانی



عطابخشی محبانی صفابخش مسلمانی خطابخش مریدانی محی الدین جیلانی

چه ایرانی چه طورانی سگان درگهش دانی خوشان درگاه سلطانی محی الدین جیلانی

سراپا ذات عرفانی دلی اصحاب ایقانی سراپا فیض رحمانی محی الدین جیلانی

زهی منظور پیغمبر نهال باغ انس ور زهی طوبای رضوانی محی الدین جیلانی

بکن کارم که بتوانی عزیزم در پریشانی مرا از غم تو برهانی محی الدین جیلانی

عطائی مرد نادانی ولیکن هیچو خاقانی کند دیوان دیوانی محی الدین جیلانی

نظامی جمله دورانی قوام چار ارکانی چو خورشید فلک ثانی محی الدین جیلانی

جهان جسم است تو جانی جهان بر تست قربانی تو چون جان جاودانی محی الدین جیلانی

بدین وا مانده حیرانی که هم جانی و جانانی مدد یا شیخ صمدانی محی الدین جیلانی

زبان دانای سریانی بعبرانی و یونانی برام فتح امر فرمانی محی الدین جیلانی

زپا خاکی که افشانی به از گل صفاهانی جهان را پیر پیرانی محی الدین جیلانی



بهو

بود مہر در کہتی والی بہاء الدین بدربانی   بقصر دین نگہبانی محی الدین جیلانی

حمد عام

السلام سرور ہر دو جہان عالی جناب   قرۃ العین النبی یا نور چشم بوتراب

ذرہ ہای خاک درگاہی تو رشک آفتاب   ظاہران در کہی تو جنتی یوم الحساب

یا محی الحق محی الدین عالیجناب

دو جہانون کی دستگیری حضور میں دستیاب

افضل العشاق ہیں محبوب رب العالمین   مات تو فی حب خدا روشن تمہاری ہی جبین

نایب مخصوص عطائی رحمت للعالمین   بادشاہ اولیاء قدوۂ اہل یقین

یا محی الحق

ہند میں ہیجا ہی تمکو حق کا نایب ہے   باوجودی ہر دو عالم کی تمہی ہی سرور یا

تہا یہان موقوف تمہر دی روشنی احمد ہے   اسی لیے کہتی ہی تمکو خلق سب ہند الولی

یا محی الحق

مرقد عالی جو میں دیکھا کوہ ہی طور ہی   جلوۂ حق اوسکی اوپر دم بدم معمور ہی



نوری کی مسند لیسی ختو روز شب بہر بورھے نوری کی صندلیس اور گلی گلدار رحمت حق نسیں ودی مسبر ورگی

یا معین الحق

نوع دیگر نماز کن فیکون در شب چهارشنبه و پنجشنبه و شب جمعه سه شب متواتر
بکنند مقصود حاصل گردد این است دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول
بعد از فاتحه سوره اخلاص صد بار بگوید و در رکعت دوم فاتحه صد بار و سوره
اخلاص یک بار و بعد از سلام کله راست بر زمین نهد صد بار بگوید برای
منع کننده همه تاریکیها بعده دشوارها بعد کله چپ بر زمین نهد صد
بار بگوید برای رشن کننده همه تاریکیها بعده سر بر دارد صد بار استغفار
بگوید و صد بار درود بگوید پس سر برهنه کرده و استین در گردن انداخته
دیده اگر مشغول بحضور دل حاجتی بقاضی الحاجات بجز از عرض کند در حال با جا
بت مقرون گردد و نقش بیست در این مربع عدد اسم خود داخل کرده
بدارد و دو نیم شب غسل بکند و دو رکعت تحیة غسل و دو رکعت پیش گشتی



حضرت سرور کاینات ادا کنند و جا شویا شسته به بوش راز و حجر

خوش بوی شسته بدن شفد بیمار رود و در جای خالی ایکی ادا کنند که پنجگانه را نماز

نبارند

۲۲۰	۲۷۳	۲۶	۲۴۱
۲۶۲	۲۳۴	۲۲۴	۲۶
۲۳	۲۵۲	۲۱۲	۲۴۱
۲۷۱	۲۳۲	۲۳۶	۵۴۶

معدوم مذکور
وعدد اسم ...
است

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله العظیم وبحمده علی
استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه در وقت صبح سنت
صد بار بخوانند



کبت

امیر ہی

پیرن کو پیر ہی امیرن کو پیر دستگیر ولی قطب ربانی ہی

بادشاہ شہنشاہ

شاہنکو شاہ بادشاہنکو دہن کو دہنین محبوب سبحانی

آرن کی سنگار بیکون من لوک بنتار بیکون بہو بہید سوار بیکون بخشو صمد ابجی

کرم کو بادر ہی جگت پت جادر ہی دین ہار آدر کو قادر جیلانی ہی

چہار بیت شاہ نجیب

کاری بدریا اومنڈ آئی گہنڈ گہور سی ایک یہ پاپی پیت بن پیا کری

دوسرے چہارو طرف ہو گئے بن کہن ہرے
تیسرے جنگل مین است تہی نلیان ہریا

بھونہی کو بلبیا کے کوک آئی جو ہون آور سے
دیکہہ کس دہوم سے آئی گہٹا گہور گہور

جسمین قیامت غضب ہے بجری نلد
پہر یہ اومنڈ پانی سے ندیان کرین زور شور

کل نہین آتہون پہر مجکو ر طور سے
کیا کہون کی کہون مین تیرے دل چلیا

کل سے نہین کل یون ہی مجہے بیکلا
پہوپلے ہی کس شوق مین ایر ہے بن بن کلی

برق کون پار تہ اکہون عرض کرون تورے



بسم الله الرحمن الرحيم

لما غدوت اراعي النجم في سهر مما اعتراني من هم ومن ضرر ناديت معتمدا ما صح في خبر

يا رب صل على المختار من مضر والانبياء وجميع الرسل ما ذكروا

والحق بكل نبي خير عترته من كان منذ بها في طي طاعته ومن اعان نبيا قصد نصرته

وصل يا رب على الهادي وشيعته وصحبه من لطي الدين قد نشروا

طوبى لهم سادة بالمصطفى سعدوا فساعدوه ونالوا كلما قصدوا وآثروا من الدنيا بما وجدوا

وجاهدوا معه في الله واجتهدوا وهاجروا وله آووا وقد نصروا

من حسن ما اخلصوا واحتسبوا ما قابلوه فيه الا وقد غلبوا لهم ولا فتروا يوما ولا هربوا

وبينوا الفرض والمسنون واعتصبوا لله واعتصموا بالله فانتصروا

فازوا بمن جاز في الاخلاق الطفها يا رب زده صلواة زنت تعرفها وقد سالتك ربي ان تضاعفها

ازكى صلواة واسماها واشرفها يعطر الكون ريا نشرها العطرا

تلون في سائر الاوقات لازمة مقرونة بدوام الملك دائمة ولم تزل ببقاء الله باقية

مفتوقة بعبير المسك زاكية من طيبها ارج الرضوان ينتشر

من حيث لا يعلم الافكار تجمعها كلا ولا قاطع في الدهر يقطعها واجعل صلوتك يا قوة ترصعها

عد الحصى والثرى والرمل يتبعها نجم السماء ونبت الارض والمدر

تهدي لحضرته الفيحا على نسق اعداد ما جمعته الناس في طرق وما تحرك اجفان على حدق



وعد ما حوت الاشجار من ورق وكل حرف يتلى غدا ويسطر فيا

وعد ما وهب الرحمن او اخذا وعد اصناف رزق قط ما نفذا وعد انفاس خلق يطلبون غذا

وعد وزن مثاقيل الجبال كذا يتلوه قطر جميع الماء والمطر

وعد ساعات في الكون من قدم وما مشى فوق الارض وجه من قدم وعد ما نطق الرحمن من [illegible]

والطير والوحش والاسماك مع نعم يتلوهم الجن والاملاك والبشر

مقرونة بسلام سرمد فاذا يتلى يقوم لها بين الانام شذا اعداد ما في تخوم الارض قد نبذ

والذر والنمل مع جمع الحبوب كذا والشعر والصوف والاريش والوبر

وعد ما كان موجودا بكل سما وكل شيء به الرحمن قد علما وكل رزق لخلق الله قد قسما

وما احاط به العلم المحيط وما جرى به القلم الماموم والقدر

وما حوت كل ارض من عجائبها وكل من كان يسعى في مناكبها وما تصاعد في اعلى جوا[illegible]

وعد نعماك اللاتي مننت بها على الخلايق مذ كانوا ومذ حشروا

وعد ما غمضت عين وما طرفت وعد ما حركته الريح مذ عصفت [illegible]

وعد مقدار الشأن الذي شرفت به النبيون والاملاك وافتخروا

[illegible] واسع الملك يا مالك الملك والباقي الى الابد [illegible]

وعد ما كان في الاكوان يا سندي وما يكون الى ان تعشر الصور

يا رب [illegible] صلواة قد [illegible] واهل السلام [illegible]

في كل طرفة عين يطرفون بها اهل السموات والارضين او يذر



وصفها رب من نقص من عطل ومن رياء ومن عجب ومن زلل وكلما يفسد الاعمال من عمل

ملء السموات والارضين مع جبل والعرش والفرش والكرسي وما تحت

يا رب والعبد في جميع الثواب طمع مثله الجمع في ايام كل جمع يا رب فاغفر له وامن عليه

ما علم الله موجودا او اوجد معدوم صلواة دواما ليس لها تنحصر

واثبت رجائي بها يا اعظم العظماء يا واسع الجود يا اكرم الكرماء واجعلها في كل وقت ثمرة

تستغرق العد مع جميع الدهور كما تحيط بالحد لا تبقى ولا تذر

واجعل بها ابدى الخلق اولها وتستمر من الازمان اطولها ازكى صلواة وانماها واجز

لا غاية لانتهائها يا عظيم لها ولا لها امد يقضى ويفتن

... بلا واحد حلا دابا بلا اجل يقضي ولا امد اعداد اضعاف اوبار على جسد

السلام كما قلت مثل من عدد ... وضاعفها وافضل منتشر

والهمزتان ذكرها اسلاك كل اسما والهم لساني وقلبي ذكر بهما وكل البشر حين امنوا بهما

... يشدي وكما امرتنا ان نصلي انت مقتدر

واختم بما من مجموعا من التحف اعداد ما خطت الاقلام في الصحف تهدى لذلك الجناب العالي

ذلك مضروب بحقك في انفاس خلقك ان قلوا وان كثروا

وهب لنا خير تشفعنا واجعل لنا ... وقطع ...

يا رب واغفر لقاريها وسامعها والمسلمين جميعا اينما حضروا



وهب لنا كل خير مع احبتها وكن لنا كافيا في كل حالتنا واغفر جميع ذنوب في صحيفتنا

وكلنا ووالدينا واهلنا وجيرتنا وكلنا سيدي للعفو مفتقر

واغفر لمن قبلنا بالنظم حببها ومن اليكنا بفضل منك اوصلها وارحم عبيد الله [illegible]

وقد اتينا ذنوبا لا عداد لها لكن عفوك لا يبقي ولا يذر

يا رب انت الرجاء في كل نازلة يا من تنزه عن نوم وعن سنة اختم لنا بمتاب حسن خاتمة

وكن لطيفا بنا في كل نازلة لطفا جميلا به الاهوال تنحسر

وصل رب على المختار ما همعت سحب الغمام بوبل الغيث وجمعت وكانت [illegible]

وصل دائما على المختار ما طلعت شمس النهار وما قد شعشع القمر

هو الذي قد سمى قدرا على الرسل وهو الذي خص بالتقريب في [illegible] وهو الشفيع على الامة

ومن به تنكشف الغمام بلا مطر [illegible] يوم [illegible]

اعظم به نبي به جاءه الحجر و[illegible] وخاطبه الثعبان والقمر والشجر [illegible]

صلى عليه تعالى عدد ما سطر واله وصحابه بالنور [illegible] اشتهر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله اجمعین بعد حمد آفریدگار و درود بر پیغمبر مختار محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
تألیف داده ... چنین گوید که این فالنامه را خواجه بزرجمهر با پهلوی بجهت کسری عادل با تفاوت تمام و عبادت حال گردید ... که ...
... کردی بعد از آن به بهرام و بزرگی رسید و نوبت گرامی داشتند تا به دست حجاج بن یوسف رسید بعد از آن بعبدالملک مروان رسید
از آن ... نسخه این فالنامه در خزانه پادشاهان بود تا به امیر ابوالفتح مسعود رحمة الله علیه ... این فالنامه
را به پارسی کرد این نسخه در کتابخانه سلطان محمود غزنوی یادگار ماند هر که این فالنامه را ببیند باید اول با طهارت باشد و ...
... بعد ... سوره اخلاص سه بار بخواند و ... آیة الکرسی ... و ... بعد ...
... دایره ... بعد از آن ... در دایره ...
... مراد ... در دایره ببیند ...
... مراد خواهد رسید حکم این فالنامه ... دایره

	[illegible]	[illegible]
۲	۳	۴
۵	[illegible]	[illegible]
۱	[illegible]	[illegible]

الربیع	الخریف	الصیف	الشتاء
دوستی	[illegible]	فرزند	سفر
حاجت	عمارت	[illegible]	زراعت
معماری	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دشمنی	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الشمال	الجنوب	[illegible]	[illegible]
خصم	سفر	فرزند	دوستی
خصومت	خرید و فروش	عمارت	دعوی
شغل	معماری	اسب	ازدواج
زن	غایب	دشمنی	

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بلبل

ترا دو نو برآید اندرین کار   که تا منفعت آید و بسیار
زمانی تا شود ترا آباد [illegible]   مبارک گردد تو را تا و کاری
عمارت کن عمارت یادگار است   مبارک باشد و هم سازگار است
به پرسیدن خبر در دل بیارا   که باشد در رهت [illegible]
ترا فرزند با روزی برآید   ورا فرزند شادی [illegible]

سعود گردان ترا ابر گردش به   [illegible]
وری روزی ترا یک به اکنون   در این هم [illegible] اکنون
بعید است که رسد پایت تو [illegible]   [illegible]
ور این دعوی بکن [illegible]   که باشد [illegible]
در سودا بباشند بی هیچ سودی   تو گر [illegible]

طاووس

[illegible] بجوید ترا در دل آید باکام [illegible]
ترا حاجت در این آید [illegible] و دولت [illegible]
ملک تو زن باشد [illegible] خدا رکن [illegible]
عمارت کن عمارت [illegible] ترا با خرسند [illegible]
درین حالت خبر ای یار بشنو   خبر اکنون [illegible] اکنون

زراعت کن [illegible] منفعت بیش   [illegible]
سفر آید مبارک بر تو ای یار   [illegible]
ترا روزی که آید [illegible]   کنی و روزگار
در این [illegible]   [illegible]
گر از غایب خبر [illegible] بیاید   [illegible]
ز دشمن ایمنی [illegible]   [illegible]
در این حاجت ترا [illegible]   [illegible]
[illegible] بسیار   [illegible]
[illegible]

کلنگ

ترا از دوست [illegible] آید   درین [illegible] هم دولت هم آید
تو [illegible]   [illegible] شود از فضل [illegible]
زیارت [illegible]   که منفعت [illegible]
سفر کردن ترا [illegible]   [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible] بر راه کس را
[illegible] طعام [illegible] دور گردد [illegible] که در روز [illegible] به اجری [illegible]
[illegible] و درین شرکت ترا [illegible] نکو [illegible] کرده [illegible]

بط

[illegible] بنج [illegible] زراعت است چیزی [illegible] زنیره است که [illegible]
[illegible] و لکن چند روز صبر [illegible] ترا فرزند خواهد [illegible] آید هم حاجات [illegible]
[illegible] السود [illegible] ندارد چنین تخم خردمندی بگذارد [illegible] بصد قسم در راه حق [illegible]
[illegible] که این کار [illegible] بپرس از [illegible] مقصود [illegible] تو را [illegible]
[illegible] بصد قسم در راه حق کر [illegible] بر آید [illegible] کار [illegible] براو [illegible]

کبوتر

[illegible] خواهد [illegible] تو را روزی جدائی [illegible] [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] که نعمت بر [illegible] افزوده [illegible] به اجابت تو حاضر آید رسد [illegible]
[illegible] هیچ [illegible] و در دل [illegible] لیکن [illegible] در [illegible] غرض حاصل شود و جمله احوال
[illegible] فرزند [illegible] [illegible] جمع کن خاطر [illegible]
[illegible] ترا این دو سه [illegible] آید [illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باز

[illegible] صحبت برودی رود از دل همه علت برودی
[illegible] کرکنی مقصودی بیابی در این آهنگی به از شتاب با
[illegible] کردن تر انکه نیابد توقف کن عزیمت فی
[illegible] از بهر روزی بدارالسلام در ان قبال و نعمت بر تو بگشایم
[illegible] مقدم غیب بر آید سلامت بود سید باکام برآید

یکی تو چیز داده بودی ای یار برآید حاجت [illegible]
در انبازی ترا پر چیز باشد تو از کاری [illegible]
نباید کردن زن ناس ردار ترا با انجمن زن کو [illegible]
علی رکنی بسی محکم آید مبارک هم خجسته [illegible]
درست و راست نیدار این حجرا پریک دل [illegible]

فاخته

[illegible] بسیار دو مطلوب که داری یکی این دو دست با خود تو در این [illegible]
[illegible] تو ان یار بمقصود حاجت او بجا محمدار شود بسیار صحبت [illegible]
[illegible] حاجت مقصود یابی و از انجمن از مقصود دیابی ز ر ا عیب کن از نعمت ها در دنیا تو [illegible]
[illegible] لیاز ز مکرات منقطع است هم بسیار سنگ نکه از هم بر حاجت خود یابی [illegible]
[illegible] عیش از زن مبارک نشسته بر تو انجمن زن در روزی و نعمت بر تو بگشاید [illegible]

عقعق

یکی دعوی که این در حجت آست نیکو باشد بجلس زاد بر تو در این سود او سود در [illegible]
[illegible] باشد منقطع بسی تصور کنی در این کس حاجت خویش تو [illegible]
[illegible] از حد تو ازین [illegible] کار بعد اد کار رستی بیرون [illegible]
[illegible] جمله احوال زراعت کرد نعمت بر تو [illegible]

[illegible]

ترا امید شغلی باشد منفعت بسیار است [illegible] در این حرفت خواهی [illegible] باد [illegible]
[illegible] از آن [illegible] به جواه و نگار [illegible] اوادل قوی دار [illegible]

زاغ

هوای نیست اکنون چو باید [illegible] زیانی باشد دوری وحشت به خود مکن بار تو آید [illegible]

تو مرزراق داشتن بجا آر [illegible] عمارت کن که باشد حوائج بسیار [illegible]

بو طن جود و بار حاجت نماید [illegible] خبر [illegible] هدار نکو [illegible]

ولی بهتر توقف می نماید [illegible] ترا فرزند خوشی کو دار باشد [illegible]

چنین کردن خود را [illegible] مدار [illegible] بود این شغل [illegible] [illegible]

خروس

مکن خود را در این اندیشه رنجور [illegible] شود بیمار نیکو [illegible] تصدق کن [illegible]

مکن تجدید صحرا و دست نگر [illegible] زراعت نی باید کرد امسال [illegible]

از این سفر عافیت محمود باشد [illegible] سفر کردن تو [illegible] خوش را بودن [illegible]

و در آن نیمه بر [illegible] بسیار [illegible] در دوری [illegible] و بر تو شود [illegible]

[illegible] ترا آمدن [illegible]

[illegible]



شود آمد مبارک بر تو ای یار تصور کن درین نوع بسیار اگر زان یکی بر راحت نه بینی زیاده وصل و دی گلها بچینی

خبر تحقیق دان آمد نه پندار ترا فرزند آمد خوب سیرت
مرا دو نیک باید اندرین کار مبارک نیک اهل نکوئی
ترا ایشان شود در مملکت اکنون شود دولت بهر روز اکنون
ز دشمن ایمنی باید ترا تا ... [illegible] ترا تا چند ...
بفرمان ... [illegible] ... تو ... از فضل ... [illegible]

غرض حاصل شود در کار عمری بخش که ... [illegible]
خود اراده کنی ... [illegible] ... تو ... [illegible]
مکن ... [illegible] ... حذر کن ... [illegible]
در ... [illegible] ... کن که ... نوع بسیار
گرین ... [illegible] ... حاجت برآید ... [illegible]

ترا ... [illegible] ... دولت ... درین اقبال ... [illegible] ... آید
... [illegible] ... در اندوه ... [illegible]
درین دعوی ترا اندیشه باید که ... [illegible] ... دعوی ... [illegible]
درین سود اگر ... [illegible] ... بسیار ترا ... [illegible] ... باید کرد این کار
ترا در دولت ... [illegible] ... مرا ... [illegible] ... از ... [illegible]

... [illegible] ... مبارک ... [illegible]
خبر تحقیق ... [illegible] ... پندار
ترا ... [illegible] ... شود ... [illegible]
تو ... [illegible] ... دل ... [illegible] امید ... [illegible]
ز دشمن ایمنی باید ترا ... [illegible]

٦٢	١٦	٩٩	٣٦
٥٦	١٢	٦٦	٣٦
٥١	١٣	١٥٦	١٨
١١	١٦	٥٦	٢٦

دوگانه جهت تسخیر

تا هفت روز بخواند بعد غسل بعد از شب یکشنبه شروع کند اصلی رکعتین صلوة الودود بمشق من

از ... فلان ابن فلان را ابن رسان زود بجو ابرها مجو یاد بجو دود یا رب یا رب یا رب یا معبود

... الله اکبر در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص دوازده بار و اسم یا ودود دو صد بار دو صد بار

بخواند در رکوع و سلام داده پانصد بار بخواند بحق سلیمان بن داود و جبرائیل بحرمت ...

یعقوب فلان ابن فلان را ابن رسان زود مجو ابرها مجو باد بجو ... یا رب یا رب یا رب یا معبود

اول و آخر درود یازده بار ... خلاص ... و دیگر ... دوگانه ... بعد

فاتحه بعد ... سوره اذا جاء یازده بار بعد از سلام یکهزار بار سلام قولا من رب الرحیم یازده بار ...

بعد ... گذشته ... تا ... دارد ...

بعد ... بار بخواند

اگر ... اقلند ... دیگر ... سوره یس ...

هر بار ... گردد ... باشد ...

ب	ح	ط ا	۲
۳۶	۹۹	۲۱	۴
۳۶	۳۴	۶۲	۵۳
۶۱۹	۳۱۵	۶۴	۱۵
۳۴	۵۶	۳۱۳	۱۱

برای محافظت عالی در روز جمعه آخر رمضان المبارک میان اذان عصر و مغرب بنویسد

و در خانه آخر که خانه خالی است نام شخصی که با خود دارد و نام مادرش [illegible]

حاجت ننویسد برای دفع دفع تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر و سحر و جادو و ورود دیوان

بسیار مجرب است و این نقش مبارک از حضرت خضر علیه السلام [illegible] قطب الاقطاب

قدس سره [illegible] نقش [illegible] اجازت [illegible] احمد حسینی [illegible]

الم	الم	المص	الر	الر	الر
المر	الر	الر	کهیعص	طه	طسم
طس	طسم	الم	الم	الم	الم
یس	ص	حم	حم	حمعسق	حم
حم	حم	حم	ق	ن	

[illegible] صلوات [illegible] این صلوات است [illegible] اللهم صل [illegible]

[illegible] فی جمیع [illegible] صلوة [illegible] الی [illegible]

[illegible]

صد بار

یا ساتر العیوب و یا غفار الذنوب یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین

اللهم صل علی محمد بعدد ما عندک من عدد فی کل لحظة و لمحة من الازل الی الابد و آله

الدعا

برای حاجت بعد از صلوات پیغمبر علیه السلام یکبار سجده این دعا سه بار سبحان المفرج عن کل محزون سبحان المنفس عن کل مدیون سبحان من جعل خزائن علمه وحکمته بین الکاف والنون یا من اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون اللهم انی اسئلک دعاء مستجاب من غیر رد و رزقا واسعا من غیر کد و علما نافعا من غیر جهد یا مفرج

اللهم فرج برحمتک یا ارحم الراحمین

نشست سعدی حسن تو ... بسته شد نقش از او جنت ... وانکه دل معتکف ... رشد ... که بهی ... جنت

... نکته ... ماه ... موکب او چون رخ دلدار جنت ... دعوی ... از دار جنت

... روز ... شب ... نقطه از جنت ... جای ... جای ... نقش ... جنت

... عشق ... حمید رفتن ... جنت



ا

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم و صلوات هفت مرتبه و سوره فاتحه سه مرتبه بعده س
جاءت لدعوته الاشجار ساجدة تمشی الیه علی ساق بلا قدم
سیزده صد کرة بتصور مطلوب بعده فراغ همت جهة مقصود فف زند بعده الحمد سه مرتبه
و صلوات هفت بار بعد عشا سیزده روز آغاز شب چهارشنبه پرهیز از مکروهات
طبع و سمع کلمات لا یعنی نمود بخشوع و حضور قلب سوره بالا که خوانده باشد بفضله
و تعالی حل مقصود خواهد شد و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد



احمد

اول درود ۱۱ بار — الحمد لله ۱۱ بار — آیة الکرسی ۱۱ بار — لایلاف ۱۱ بار — اذا جا ۱۱ باز

قلیا ۱۱ بار — قل هو الله ۱۱ باز — قل اعوذ برب الفلق ۱۱ بار — قل اعوذ برب الناس ۱۱ بار

نادعلی ۱۱ بار

و این دعاء یازده بار بسم الله الرحمن الرحیم
یا قدیم یا دائم یا قائم یا حی یا قیوم یا فرد یا وتر یا
یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد اللهم
نجنی من کل غم وهم واقضی من کل دین یا ارحم الراحمین
یا اجود الاجودین و یا اکرم الاکرمین و یا خالق السموات
والارضین و یا غیاث المستغیثین رب لا تذرنی فردا
وانت خیر الوارثین لک الحمد عدد عفوک من خلق
امن خلقناهم من طین لازب یا معشر الجن والانس
ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض
فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای الاء ربکما تکذبان
لا الله الا الله محمد رسول الله لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم بحق علیقا ملیقا تلیقا انت تعلم ما فی قلوبهم
ملیقا بحق اهیا شراهیا

بحر الرحمن ... خلق ... بحق ...



هو

ختم اسپند سوختن و عود میفرماید حضرت غوث الاعظم میران
محی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله سره الاقدس برای امان
یافتن و محفوظ ماندن از جمیع بلیات ظاهر و باطن چنانچه سحر
و جادو و تونه و تامن و سایه جن و خبیث و دیو و پری
دعوت
وارد شدن و جمیع رنجهای و زحمتها و آفت ارضی و سماوی
حق تعالی از جان و خانمان و فرزندان او در حفظ امان خود
نگاه دارد و از توجه حضرت غوث الاعظم هر صاحب عمل که بدین
عمل کند هیچ آفت بر او اثر نکند بلکه رنج و ملال راجع شود
و ذلت دور شود باید که همواره تا زندگی دولت هر صبح و شام
دو وقت در خانه خود بسوزد انشاء الله تعالی در آن خانه دولت
عظیم روی نماید و هیچ آفت و مضرت بر نکند و مشهوری
و دشمن و اعدا او شود و ختم عود و اسپند که بخواند اینست
اگر اسپند خوانده خرج شود باز دیگر اسپند آورده آمیخته
بسوزد در برکت روز بازدی دولت شود اینست



در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند

ور تو نمی پسندی تغییر کن قضا را





کاین خانه بدین خوبی آتش بامی

۱۲۶۲

۵

۵





عن الحسن البصري رضي الله تعالى عنه انه قال من صلى بعد صلواة العشاء اربع
ركعات ويقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة والضحى والم نشرح وانا انزلناه
واذا زلزلت الارض مرة ثم يسلم يستغفر الله مائة مرة ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم
مائة مرة ويقول لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم مائة مرة فاذا فعل ذلك يرى النبي
صلى الله عليه وسلم في المنام

ابد خواستن

سوره لایلاف برای حاجت دوهزار
خواندن آن بعد از نماز چهار رکعت نماز بخواند
کسی را که حاجت باشد باید که وضو نموده بعد از چهار رکعت نماز حاجت و
صلواة بر محمد صلعم دوازده فرسنگ بالفعل بخواند با بطرف لایلاف قریش تا مروج
ایلافهم رحلة الشتاء والصيف فليعبدوا رب هذا البيت الذي اطعمهم من جوع وآمنهم من خوف تا هیچ
... روز بخواند ان شاء الله ... بخواند ... حاجت دارد روا شود

۴

يوم الاحد بعد صلوة المغرب بعد اداء السنن والنوافل متوضيا تارة
اخرى ويصلى ركعتين نافلتين في اوليها بعد الفاتحة الكافرون مرة واحدة
وفي ثانيتها بعد الفاتحة سورة الاخلاص مرة واحدة وحين يفرغ منه بعد السلام
يصلى على النبي صلى الله عليه وسلم بهذا الصلوة اللهم صل على سيدنا محمد وعلى ال سيدنا
محمد وبارك وسلم سبع مرات بعده يقرء التسمية سبعمائة وثمانين وسبعة
مرة بعده يا رب الف مرة بعده الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم مرات سبعة
فيدعو من الله تعالى في مقصده بالتضرع والابتهال حتى يحصل مقصوده فقط [illegible]

ختم خواجهاى خواجه عبد الخالق غجدوانى وخواجه يوسف همدانى وسلطان بايزيد بسطامى
وشيخ ابو الحسن خرقانى خواجه منصور … خواجه سلطان احمد كبرى براى آمدن حاجات
وكشادن كارها و دفع دشمنان و دفع بيماريها هر كه اين ختم بجا آرد و بزارد يك
حاجتش برآورده شود اول درود صد مرتبه اللهم صل على سيدنا محمد وآله واصحابه
وبارك وسلم و بعد از ان نه بار الم نشرح و يكهزار و يك مرتبه قل هو الله با تسميه و فاتحه هفت بار
و الم نشرح هفتاد بار بعد درود صد بار بعد از ان اين بيت بخواند
بيت
نقش بربند بدل مى طلبد خواجه مراد — نقشبندى است كه درد همه را درمان است



بسم الله الرحمن الرحیم

ترکیب عمل اسم اعظم باید که اول گندم برای خوردن بیارد و وضو ساخته باشد پاکیزه

گندم را بشوید و خشک نماید در آب پاک وضو ملتانی یعنی گل مختوم بر سر آسیاب را ببندد

و [illegible] از بعد سرشته آگنده کنند بعد در عرض ماه پیش از پانزدهم در شب دوشنبه یا چهارشنبه

یا پنجشنبه یا آدینه در شب [illegible] جامه پاک پوشیده و غسل ساخته در جای پاک بخلوت بعد از

نماز عشا آتش کنی گوید [illegible] و [illegible] روشن بدارد و [illegible] بدارد و خبر

بر [illegible] و خبر پیش [illegible] یا از [illegible] و [illegible] یا [illegible]

در [illegible] کرده [illegible] بعده [illegible] او [illegible] بعده اسم [illegible] یا اسم اعظم

خواند [illegible] بار بر درود [illegible] خود [illegible] کرده بعد [illegible] بخواند [illegible]

الف یازده بار درود خواند بعده بسم الله الرحمن الرحیم بخواند در [illegible] درود [illegible]

و [illegible] پنج مرتبه [illegible] و [illegible] یا اگر [illegible] خواند [illegible]

و [illegible] یعنی [illegible] را [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] خواندن در دوازده [illegible] بلکه [illegible] و [illegible]

[illegible] اگر در این روز [illegible] و [illegible] یا [illegible]

[illegible] بعد [illegible] و [illegible]

[illegible] بار [illegible] و [illegible] در [illegible]

تا [illegible] و [illegible] بار [illegible] بعد از [illegible]

[illegible]

یا الله

شلبوکه آرتیک جواب حق پرسیده ایدر عجب کیم پرسیدندن کیم جواب جوابات حسداوند

نیکنه	برلد	بمتمس	کرد
جسکه	نکنیاوق	تولد	برجنک
دیش	بل	بلکنه	یکس

بسم الله الرحمن الرحیم

مسئله

حق پرسیدار جواب انکلستر کلش مبلغه

بیکا ایده کلنه قوی بیده برنسه روی بدار سونلنده منار

سر و دسلاحیتی یا ایدار کیجب قنسه اوبده کلندر ابو ارکلند

دودکنه وبکدر شمار ازوف شد جرب دوکند

یکه الفصا حبیده ار یمو انکلستر الش

برکه بیده غم جابیده کرد دوده دو کشا ریده لنف ایده جوابی



از روزگار خواهد بر زمین آفتاب یابد و غم از خاطر بدر رود و آرزویش باشد
برآورده شد   متیش   از حکیم پرسیدند که اگر کسی چیزی از انگشت
بر انگشت متیش بندد چه فایده باشد فرمودند که از دست چیزی نرود و چه قدر باید
تا جان سلامت باشد چند روز صبر نماید کار او برآید   در   از حکیم
پرسیدند که اگر کسی چیزی از انگشت بر انگشت بر سر بندد چه فایده باشد
فرمودند که شادی بیند و غم از دل او برود که بسیار مردم او را آشنا
شده باشد او را آثار یابد و جمع روزگار میسر آید   سنگ یشم
از حکیم پرسیدند که اگر چیزی از انگشت بر انگشت بسته بندد چه فایده باشد
فرمودند که از دشمن ملاقات شود و خبردار باشد از روزگار که خواسته
بود برادر   نیلبان   از حکیم پرسیدند که اگر کسی چیزی از
انگشت بر انگشت نیلبان بندد چه فایده باشد فرمودند که هر نیت
در دل داشته باشد زود برآید شادی بیند دولت و زراعت
بدست آید از گناهان خود توبه نماید و در عبادت و بندگی مشغول باشد

[illegible]



زود بمراد رسد تولد از حق بر سند که این کس چه جواب گر انگشت
بر گلش تولد بنهد چه فایده باشد فرمودند بر نیت که دارد زود بر آید
اگر نیت سفر دارد زود سلامت باز آید روزگار او موافق آید و کامیاب
شود و شادی بیند و مطالبه در دل داشته باشد زود میسر آید **تیر جنگ**

مطلب

از حق بپرسید این کس چه جواب است انگشت بر کلش تیر جنگ بنهد چه فایده
باشد فرمودند که نیت در دل داشته باشد وفا داری بیند اگر فرزند آید
میسر آید بسیار کار از دولت شما سر سبز باشد زود روزگار شود و
سلامت باز آید باید که خاطر جمع از دو از ان تو به نماید **دهل**
از حق بپرسید که این کس چه جواب است انگشت بر کلش دهل بنهد چه فایده
باشد فرمودند بر نیت که داشته باشد بر آید بمراد رسد از ان بانگ چون نوبت
سنج باشد از حق بپرسید که این کس چه جواب است انگشت
بر کلش ... بنهد چه فایده باشد فرمودند بر نیت که داشته باشد بانگ ...
و شادی و خوبی جلوه گر شود بمراد رسد اگر سفر برای روزگار رفته باشد



به سلامت با جمعیت باز آید و بیمار را هم فرصت شود و تنها اگر سازگار فایده برسد

اما چند چیزی بر کشد و از گناهان خود توبه نماید ملیمه از جفر بپرسید که

از این کس چه جواب آید اگر انگشت بر لکن ملیمه نهد چه فایده باشد فرمودند نسبت

به داشته باشد برادر رسد و بیمار را صحت شود اگر به سفر رود و بجمعیت به سلامتی

باز آید اگر در باب دوستی باشد از یار ملاقات و وفا دارد از شعر معین

از جفر بپرسید که این کس چه جواب آید اگر انگشت بر لکن معین نهد چه فایده باشد

فرمودند نسبت به داشته باشد بر آید والله تمت تمام

علاج اگر کسی را مار گزنده باشد برگ جامن در آب

سائیده بنوشد حصول شفا شود علاج و اگر کسی را

کژدم گزیده باشد بیارد نوشادر در آب سائیده بر جا نهد

مطلق اثر او نماند بفضل رب العالمین

انتخاب علوم نجوم

انتخاب علم نجوم در باب دانستن حقیقت سال آینده آورده

محمد زمان

که در عهد نوشیروان عادل قحط افتاده بود خلایق مردمان بجان آمدند روزی
نوشیروان با بزرجمهر گفت که موافق نجوم تحقیق باید کرد که حقایق سال آینده
چه خواهد گشت جهان چه خواهد شد بزرگان و حکیمان و منجمان در علم نجوم حاذق
و صادق بودند از نواحی و اطراف طلبیدند چون مجلس ایشان
بیاراستند بر سبیل قاعده نجوم و تاثیرات روز ها را بنوشتند و در وجود
آوردند که نوروز یعنی غره محرم که سر سال است که کدام روز واقع
شود آن خاصیت و تاثیرات آن است اگر غره محرم اول یکشنبه آید
در آن سال طالع ستاره شمس باشد سال مبارک باشد در آن سال قحط
و فاقه نباشد باران اگر چه کم باشد ولی موسم ولی وقت بارد و نرخ
غله ارزان باشد و بازرگان آسوده حال باشند و باد مخالف و یا فتنه و
دزد کمتر و در شهر عسس باشد و بازرگان آسوده حال باشند و باد و رعد
در زمستان بسیار باشد و آتش خیزد و گاه چارپایان مرگ کند و مردم بعضی و
... زنان و کودکان را بیمار باشند و آفتاب گرفته شود و خونریزی



در برد

غره محرم اگر روز دوشنبه

ده ... گان باشند و انبار هر چیز بر قسمت باشد
باشد دران سال سلطان ستاره قمر باشد متمردان بر روی زمین کم
بهمه چیزها باشند دران سال فساد جانب مشرق باشد و جانب
مغرب سر فراز باشد و ملوکان بابلید سر بسته آرند اما لشکریان نیک
بود و آبهاء همه چیز خوش نیک بود و میوه درختان و دیگر چار
پایان بسیار گردد و قحط خطره نباشد بازرگانان آسوده حال باشند
بقیمتی انگور و خربوزه فراوان بود و دزدان و مستان بندگان
پیدا شود و ملک را مهم باشد و بیماری درد و سخت بسیار باشند

غره محرم اگر روز سه شنبه باشد دران سال سلطان ستاره
مریخ باشد باران بی وقت بارد و زراعت اندک شود نرخ غله
گران بود و فتنه خیزد و چارپایان و مرغان و حیوانات را خطره
باشد از مشرق و مغرب برخیزند دران سال ملخ آید آفت
گرفته شود لرزه زمین آید و قحط و بیماری و موت بلا باشد



ارزانی چیز و دزدی بسیار شود و بیمه بدید بسیار شود و هوای زمستان
سخت باشد غره محرم اگر روز چهارشنبه افتد دران سال
سلطان ستاره عطارد باشد دران سال فتنه و طوفان بشود
باران بی وقت بارد بر مردم خلایق شود دربند و سلطان نیکی کند
اگر غره محرم بروز پنجشنبه باشد دران سال سلطان ستاره
مشتری باشد دران سال فراخی همه چیز باشد باران خوب
بارد و نعمتها بر مردم بسیار و بر زمین هیچ فتنه و فساد
نباشد همه چیز گردد اما چهارپایان و بزرگان را خطره باشد اما
زنان را بیماری درپیش آید دران شهر یک باد سخت وزد
آزان باد مرد و عورت را بیماری پیش آید و بمیرند و بر
هر کسی که مذکور دخل کند تمام وجود لرزان باشد
اگر غره محرم بروز جمعه باشد دران سال پادشاه ستاره
زهره باشد باران نه نیک و نه بد و نه زراعت نه کم زیاده



۳۴

یک فصل خوب بود و یک فصل خوب نباشد مردم را جمعیت نبود

و باد بسیار وزد و نرخ غله ارزان و نه کم شیر چهارپایان کم بار

درختان بسیار و نه کم و باران در آخر بارد و زراعت خوب نباشد

برکت و سخاوت در عالم نباشد اگر غره محرم روز شنبه باشد

دران سال سلطان ستاره تا زحل باشد و خطر باشد و مردم

را آزار بود و فتنه بر روی زمین گردد و ملخ آید و حیوانات

خطره باشد و نرخ غله ارزان و نه گران و بیماری بسیار بود

لیکن فرصت حاصل آید تمام

غره محرم الحرام



بسم الله الرحمن الرحیم

این فالنامه که از زبان سری گوتم رکه جیو بزبان هندوی تصنیف بود
آن را در فارسی نقل نمودم هر کسی که جوینده احوال باشد سوال خود
ملاحظه نماید حقیقت مفصل او دریافت گردد که برین عمل نماید
بفضل سری بهگوان او را روزی بد برگردد و احوال نیکو شود و
بر دشمنان خود غالب باشد و این فالنامه مشتمل است
بر شصت چهار خانه است باید که از احوال خود خبردار بوده از
اعتقاد درست دست صاف کرده اول نام سری کشن جیو و
باسدیو بر زبان آورده گوتم رکه جیو دعا کرده ۳ مرتبه
دندوت نماید و ۳ مرتبه قرعه اندازد آنچه برآید ابجد حروف
علحده علحده مندرج است اگر که در ۳ مرتبه برآید در خانه
ببیند موافق نوشته احوال خود دریافت نماید مفصل معلوم شود فقط



۷۸۶

۱ ااا	۲ اجد	۳ ادب	۴ اود	۵ ابد	۶ ادا	۷ ااب	۸ ابا
۹ اجب	۱۰ ااد	۱۱ ااج	۱۲ اجج	۱۳ ابب	۱۴ ادج	۱۵ اجا	۱۶ ابج
۱۷ ببب	۱۸ ببا	۱۹ ببج	۲۰ بدب	۲۱ بجب	۲۲ ببد	۲۳ بدد	۲۴ بدج
۲۵ بجد	۲۶ بجا	۲۷ باب	۲۸ بدا	۲۹ باج	۳۰ باا	۳۱ باد	۳۲ بجج
۳۳ ججج	۳۴ ججد	۳۵ جبد	۳۶ جدج	۳۷ جاد	۳۸ جبج	۳۹ جاب	۴۰ ججا
۴۱ جدب	۴۲ جدا	۴۳ ججب	۴۴ جبب	۴۵ جدد	۴۶ جاج	۴۷ جبا	۴۸ جاا
۴۹ ددد	۵۰ دجد	۵۰ دجج	۵۲ دبب	۵۳ دجا	۵۴ ددا	۵۵ داد	۵۶ دجب
۵۷ ددب	۵۸ داج	۵۹ دبد	۶۰ دجج	۶۱ دبا	۶۲ داا	۶۳ دبج	۶۴ داب

ااا ای خداوند فال سنونجه که در دل داری و خود را احوال

پنهان نموده آینده تو تمام کار را انجام دهد لیکن اعتقاد درست داری

برادری بگو ان الله ججا دا ای خداوند فالی که میسر تر است در

رفتن بجایی که داری فائده بسیار خواهد کرد اما حاجت داری کار است

حاجت خواهد



خاطرخواه سرانجام خواهد شد لیکن بهار حق شب و روز باش

۳ ادب

انجداوند فال آنچه رمیدیی این خیال در دل داری بسیار اسقبال

لت زنهار نخواهد شد از نیاز حضرت امام حسین باشد و هدد خواهد

۴ ادد

آید والاخر انجداوند فال اینا آنکه نکو بردی

از هیچ نخواهد شد بخاطر اندیشه ملی خاطر جمعدار حد اینجا کار ترا

۵ ابد

خواهد شناخته انجداوند فال آنچه در دل داری

اندیشه برده ازان احوار بجرا که اینکار نخواهد شد ازین اندیشه

۶ ادا

باز آی هیچ فایده نیست و بند آرده انجداوند فال

این نیست که در دل داری بسیار نیکوئی حاصل خواهد شد تیز فایده

خواهی یافت بخاطر جمع باش اندر راه خود راه هده

اااب

انجداوند فال بشنو آنکه در دل خیال کردی

ترا دران فایده بسیار خواهد شد این خلاف است کرد که فایده

هیچ نیست لیکن چیزی خواهد شد از ملاقات عزیزان خوشنود



۸ خواهد شده ابا ابجد اوند فال آنکه اندیشه کردی بسیار مشکل آید

از دیر کارت سرانجام خواهد یافت توکل بر خدا کنی تا بکنی که مراد تو بر آید

۹ ابجب ابجد اوند فال اندیشه که کرده نیک است کار از

دست بر آید از اندیشه بدست نمی‌آید بلکه چیزی مشکل بیش

۱۰ خواهد آمد لیکن بفضل الهی آسان خواهد شد ااد ابجد اوند

فال اندیشه که کردی نیک است لیکن چیزی چند قسم خیال کارت

۱۱ سرانجام دید توکل بر خدا کنی خاطر جمع دار ااح ابجد اوند

فال اندیشه که کردی ان کار تدبیر خواهد شد چرا که درین کار

مخالفین و بسیار آید لیکن پشیمان خواهد شد و کار تو از دیر

۱۲ خواهد شد توکل بر خدا نیکو کن ابجج ابجد اوند فال برادری

هر کسی که غدر در دل دارد آنکس زود از تو جدا خواهد شد مراد

۱۳ زود بر شد ابب ابجد اوند فال اندیشه که کردی ازین کار



بازاری ازین بسیار نیک است فایده بسیار دارد بدست آید شخصی
نیک خواهی کرده | ۱۴ **ادج** | ابجداوند فال اینست که گر در
نیک است فایده خواهد شد شخصی از غیب ملاقی خواهد شد
نکن توکل بر خدا بکن آثار نیک نمود | ۱۵ **اجا** | ابجداوند فال آنچه
که بدل اراده نموده زودتر برسد تا چند روز توقف کن بعد از
حق تعالی باشی تا کارت سرانجام گردد خاطر را جمع دار
| **ابج** | ۱۶ ابجداوند فال اندیشه که داری زود خواهد شد هیچ
اندیشه مکن کارت زود خواهد برآمد | ۱۷ **ببب** | ابجداوند
فال آنچه پیش کار تصور گرفته این کار خواهد شد لیکن
در راه مخاطره در پیش است از آن غافل نباشی | ۱۸ **ببا** |
ابجداوند فال آنکه قصد رفتن بجایی داری اگر خواهد نمود
نقصان خواهی رسید باید که باز از این خطرات ملول از درنگ
مطالب وصول خواهد شد اگر جلدی خواهی نمود نقصان خواهد آمد



۲۴۶

۱۹

ب ب ج

ای خداوند فال آنچه که مراد در دل داری نیک است بتو رسد

دل قوی دار که بسی اندر غیب بتو خواهد رسید از غایت

۲۰

ب د ب

دوستداری ایزد تعالی مطالب اسلوب خواهد نمود

ای خداوند فال مهمی که در دل داری این کار خواهد شد اندر ملک

ستاره نحس تو گذشت حالا ایام نیک آمد لیکن مخالف

تو پیدا خواهد شد آگاه اور ای کار دوستی در دل دار

۲۱

ب ج ب

مخالف تو زیر خواهد شد و توکل خدا کن ۵

ای خداوند فال آنچه که نیت در دل تو کرده بتو رسد حالا ایام

تو به سعادت رو نمود خاطر جمع دار بسیار کس جستجو باید تو

۲۲

ب ب د

جستجو روز مشغول باشی مراد برسی ۵

ای خداوند فال که این اندیشه که در دل بسیار مشکل است و

سعادت الکار تدبیر خواهد شد خاطر جمع دار توکل

بر الهی جو



ببر سر زمین جیو و بارسید بو جیو بکنی ۲۳ [ب د د] ای خداوند فال
آنچه که مطالب در دل داری فکر مکن اول ترا تصدیع بسیار شده است
از فضل حال یک شخصی ترا ملاقی از غیب خواهد شد از آن فایده
بسیار خواهد یافت و چند کسان از فیضیاب خواهند شد توکل
بر حق تعالی بکن ۵ ۲۴ [ب د ج] ای خداوند فال مطلب که داری
دل خود را از فکر رها کن و اراده ملاقات کسی که داری البته ملاقات
گردد و محاصیل از و بر آید از یاد حق باش ۵ ۲۵ [ب ج د] ای خداوند
فال مهمی که در دل داری بسیار استعمال مکن ترا نخواهد رسید باید که
از تن آمدن باز از ناحق جان خود را مده و اراده رفتن مکن
لیکن اینکار از پرستش آفتاب و مهادیو جیو و پاربتی جیو انجام
میشود چونکه درین کار دشمنان بسیار اند ۵ ۲۶ [ب ج ا] ای خداوند
فال مقصودی که در دل داری خواهد شد علاج آنرا ده مطلبی اینهمه عنوان



بتو خواهد رسید خاطر جمعه از که جای بسیار نیک است دعا
بعد از این هیچ کس نباید زیرا که بیار
آرزو مطالب تو بر آید و ثمره نیک ایام تو بسعادت رسیده است
۲۷
در دل **باب** انخداوند فال انجه که مقصود و مطالب که داری
کار نیکو خواهد شد اینک تردد در میان است از فضل الهی دفع
خواهد شد و کار رو باسانی خواهد آمد از فکر و اندیشه هیچ بدست
نمی آید لیکن برای حق چیزی بمسکینان بده تا دشمنان تو
۲۸
روسیاه خواهند شد **باب دا** انخداوند فال انجه که مطالبی
خند در دل داری انجه اول دشمن بتو خواهد رسید خواهد کرد لیکن
خجالت خواهند شد دشمن مجوب خواهد شد و در حق تو
نیکو خواهد شد حالا ایام نیک رسیده است انجه که گذشت
۲۹
انجه روزی دولت خواهد دید **باب ج** انخداوند فال
انجه که مطلبی که میبرسی مشکل جای که در آب غرق شود از حق
و فضل خود تو باید سرانجام شد باید که از این اندیشه باز آید

۳۰

باز آی [ب اا] ای خداوند فال ماهی هر نیتی که در دل داری چنانچه از آن
جدا شده باز در آن استاده‌اند و همچنان کار تو بوقت دادن صدقه
همراه یار شوی از دیر سرانجام خواهد شد بجائیکه قصد رفتن میداری
باید که از آن احتراز کن در انجام هم کار تو خوب خواهد شد
از شخصی که قصد جدائی داری
اندک از همان شخص ملاقی خواهد شد ۞

[ب اد] ای خداوند فال اگر خیال در دل داری و تصور
میلی اینکار بتدبیر خواهد شد خاطر جمع دار قصد رفتن تجارت
ملکی که نقصان در پیش خواهد آمد ایام نحوست اندک مانده
و باز ترا نیک خواهد آمد الله تعالی کسی را از غیب برای

۳۲ [ب جج] اینکار خواهد رسانید کار تو سرانجام خواهد یافت ۞

ای خداوند فال اگر نیت داری که شنونده و بسیار در اینکار راحت
خواهد رسید خاطر جمع دار بیتاب روز بروز در ترقی همچنان کار تو



روز بروز ترقی دید هیچ اندیشه مکن خاطر جمع دار ایام تو

روز بروز در پیش آمده اند راحت خواهد رسید هم خوب خواهد شده

۳۳ ججج ای خداوند فال بد بناکه میخواهی بفضل حق تعالی

تدبیر خواهد کرد اضطرابی مکن خاطر جمع دار چند روز باقیمانده

باقیمانده است شب و روز بیار حق تعالی باشی در فلک و زندگی است

۳۴ خ ج د ای خداوند فال آنچه که در دل داری مخاطره و دشمنان

در میان است او میخواهد که ترا در بلاء اندازد و درین کار تو دشمنان

بسیار اند بهوشیار باش پرستش حق تعالی [illegible] کارت

۳۵ برادر رسیده خ ب د ای خداوند فال [illegible] خود

میخواهی اگر در کار [illegible] حصول [illegible] ایام [illegible] تو در

گذشت حال ایام نیک آمده است اضطرابی [illegible]

خواهد رسید ۳۶ [illegible] ای خداوند فال [illegible] مطلب

در دل دار



۹۷

۱۹۵

۶۱

در دل داری خواهد شد خاطر جمع دار و پیش آفتاب بکن طالع کی تو نظر
ندارد و کارت براد تمام سرانجام خواهد شد لیکن از مخالف ملاقات
خواهد شد ستاره تو دفع رفع خواهد کرد ۵ | ج اد | ۳۷ الحمد اوند
فال انجم ...یسی در دل داری حالا ایام تو نیک آمده و دشمنان تو
سر دو مطالب تو روز بروز ترقی خواهد بود و کسان از تو فیضیاب
خواهند شد بیاد حق تعالی باش بعد خوب خواهد شد ۵ | ج ب ج | ۳۸
الحمد اوند فال تو نیک بست دشمنان تو زیر خواهند شد مطالب
روز بروز ترقی خواهد بود و کسان از تو فیضیاب شوند بیاد
حق تعالی باش ۵ | ج اب | ۳۹ الحمد اوند فال انجم که در دل داری
درین کار از دشمنان مخالف داری جهت دارد و دوستان راحت خواهد شد
و کار بدانکه در دل تصور کرده باشی از ان احتراز کن در دل صاف دارد
دیگر کس حق تعالی بکن تا بعد خوب شود و کارت حصول کرده ۵



بهم

[جهج] ای خداوند فال آنچه که میطلبی و در دل داری ایمنی که

روزگار میرسد خوب خوشیها حاصل آید بوقت رفتن و

کارت سرانجام تمام یابد خوشی و راحت و نیستی روزگار داری

بجلدی موافقت کند و مراد تو برآید هیچ اندیشه مکنی ه

الهم [جدب] ای خداوند فال آنچه که مراد در دل داری خوب خواهد شد

پیش ازین ایام شغل تو گذشته اند حالا ایام تو بسعادت رسید

از راحت نیستی روزگار بجلدی موافقت کند نیک شیره تو خواهد

بهم

رسید لطف و آرام گردد اندیشه مکن خاطر جمعدار [جدا] ای خداوند

فال آنچه که نیت کرده صلاح نخواهد شد چرا که کار تو بسیار مشکل است

و قصد رفتن داری موقوف دار و الا به آنجا نقصان آید نیست

وند اروه [جاب] بهم ای خداوند فال آنچه که میطلبی درین درنگ

بلبات ۱۲

بسیار رنج انچه فتیده در حرام هم جنس کار تو بوقت طالع میکنی را انجام

رفتن خود برای ملاقات کسی رنج خواهی کشید لیکن هیچ وسواس نیست

و کار تو نخواهد شد لیکن موافق شکل الان ۵

نح ب ب ہہ

انخداوند فال انچه ز میری تدبیر خواهد شد چنانچه تو سالم از ماد

ماه گاو [illegible] گاو اگر تو کسان جدا میشود و باز ملاقی میگردد و

انجام کار تو لیکن خیری صدقه بده حالا ایام تو تنگ آمده

علاوه [illegible] و استغفار لیکن که از ان راحت ثمره دولت هر جا که

خواهی رفت فایده خواهد یافت حاضر حمد ازه

نح دد [illegible] انخداوند فال انچه ز میری زود حاصل

خواهد شد فکر لیکن سابق ترا نقصان شده بود الحال ثمر شد

حصول [illegible] انخداوند فال انچه ز

نح ا ج



نیتی که در دل داری مشکل است زود نخواهد شد هم بر تو نظر بد دارند از
دل قصد رفتن تعجیل مکن باید که از آن باز آئی از رفتن تو نقصان
خواهد رسید ه [ج ب ۱] ۸۷ ای خداوند فال آنچه که مطلب داری
انتظار زنهار نخواهد شد مشکل است پریشانی افتاده بین چاره
مدعا گردد در کار رنج بسیار است اضطرابی مکن ه [ج ۱۱]
ای خداوند فال آنچه که میپرسی و مطلبی که در دل داری خوب نیست با
مشکل است در آنجا دشمن بدست آید همانطور به خواهش خاطر
به تقویت دار اندیشه مکن در کار بسیار آسان خواهد شد لیکن
در پریشانی و ماتمی صحبت شد و روز مشغول باش که کار تو سرانجام
خواهد یافت ه [د و د] ۸۹ ای خداوند فال آنچه که مطلب
مراد در کار داری زنهار نخواهد شد آنچه گل نیلوفر میگردد در
همانطور کار تو خواهد شد در ایام قلیل مشعوف شود خاطر

نج ۱۶



جمع دار ۵ دجد ۵۰ ای خداوند فال ابجد کر مطالب تو میرسی
لیکن قصد رفتن خود میخواهی از خوشی بسیار خواهد شد
اندیشه ملکی از رفتن فایده خواهد شد ۵ ددج ۵۱ ای خداوند
فال ابجد مراد میرسی دران کار راحت می بینی روی دولت
خواهی دید چند روز نخست سست بنا بر لایق تو نیست ازین کار
باز آی درین کار مخالف بسیار اند از رفتن نقصان است
کار ... تمام تو نیک خواهند آید اندیشه ملکی سر بسر خیر
بود ... دبب ۵۲ ای خداوند فال ابجد کر دیدی
... راحت درین کار می بینی لیکن درمیان مخالف بسیار اند
... درین تو ... دارند و از سر تو ... زود آفتاب
... خواهد شد از هیچ کار تعویق نخواهد گردید خاطر جمع دار
توکل بر ... خواهد شد خاطر جمع دار ۵



دزا ۵۳ آنچه خداوند فال تو نیک است از وی دنیا فایده خواهد

برداشت ۵ دوا ۵۴ آنچه خداوند فال این اندیشه که کرده

نیک نیست ترا راحت خواهد شد اضطرابی مکن چیزی صدقه بده

پیر پیش حق سبحانه تعالی بکن تو راحت بینی و ثمره دولت

خواهی یافت ۵ داد ۵۵ آنچه خداوند فال این مطلب

تو مشکلات است تحمل کن اضطراب مکن چیزی صدقه بده اگر چیزی

توکل بر خدا و رسول کن کار سرانجام خواهد شد در حق تو خوب

خواهد شد ۵ دجب ۵۶ آنچه خداوند فال اگر تو چه در دل

داری و اندیشه کرده هر روز روزی دولت در پی خواهد شد آرام

خواه خاطر جمع خواهی یافت ان الله تعالی زود ثمره خواهی رسید

ددب ۵۷ آنچه خداوند فال کار نیک میسر آنچه کار توکل

بر خدا و رسول کن تا به انجام نخی بسیار بر یکسال خیر خواهد ماند

نیکی [illegible]

لیکن تو الم و بیش که آنچه به نظر آید موافقت میکنی هر گاه اندیشه بر آید
ایام تنگ راحت بسیار آید خاطر جمعدار ه | واج | ۵۸ آنچه خداوند
فال آنچه که میسر بجلدی حصول شود احتراز کن رنج نخواهد شد
راحت زود یابی اخطرا بی مکن دولت و راحت یابی
اندیشه مکن حق تعالی هم خوب خواهد شد ه | وبد | ۵۹ آنچه خداوند
فال آنچه میسر دولت و راحت یابی چنانچه ماهتاب
روز بروز در ترقی همچنان کار تو دولت و راحت برسد دایم
آرام و با حق تعالی شب و روز میکنی تا ایام تنگ خواهند آمده
| وجج | ۶۰ آنچه خداوند تعالی نیت کرده این دولت و راحت
بسیار خواهد بود خود تو مدام خیر خواهد شد اسپ از غیب
برای سواری یابی هم کار تو کل حق تعالی خواهد شد خاطر جمعدار
بیا هر برحق تعالی و رسول خدا خواهند کرد | وبا | ۶۱ آنچه خداوند



فال همین است اگر ده تدبیر خواهد شد برای اینکار چندی هر کنی خلل

در رفتن خواهد آمد و بسیار نقصان در پیش آید پیش برحق کی

باعتقاد درست کن تا ترا خوب خواهد شده داا ۶۲

آنخداوند فال آنچه که میپرسی خوبست درین بسیار دولت و

در احت یافتنی برای خوردن خوش میسر خواهد آمد با آرام ه دا

نجومیه شب و روز بسیار حق تعالی باشی هم کار خوب خواهد شد تو

خاطر جمع داره دبج ۶۳ آنخداوند فال آنچه که میپرسی خوش باش

درین راحت و زر خواهی یافت حالا ایام سعدی در پیش آمده انه

من الحال

انهار بیوکیاری خوش باش آنچه در دل میخواهی [illegible] میل در

توکل بر خدا و رسول [illegible] کن هم چیز خوب خواهد شده

داب ۶۴ آنخداوند فال آنچه که میپرسی [illegible] بر تو

نظر دارد و چند رفتن [illegible] خوب آید درین جایکده خواهد شد

هو الشافی

تخم قافله کبار	لونگ	تج	مازو	جوزبویه	قند سیاه	میتها	شنگرف	روغن گاو
دام	دام	دام	۲ عدد	۲ عدد	۱۰ توله	۲ ماشه	۲ ماشه	۲ دام

روغن قنب	افیون	شکر تری
۳ دام	۲ ماشه	

اول هر دو روغن را در کنگان گرم کرده بعده قند سیاه را دور
روغن گرم انداز دهر گاه که روغن و قند مذکور آمیز شود آنزمان شنگرف را انداخته دهد بعد از آن بیز نکی
شنگرف که پخته شود همه ادویهها را که اول کوفته و بیخته تیار داشته باشند معه شکر تری در کنگان اندازند
و میتها را علیحده دارد چونکه همه ادویه آمیخته گردد آن زمان میتها را اندازد و فرود آورد و در
امرت بان نگاه دارد بعد تاکید نگاه دارد و بوزن نیم دام بخورد قوت بدن حسب دلخواه حاصل آید
از فضل حق تعالی بهبه شود و فایده بخشد

آرد ماشی را در بول خر خمیر کرده در ظرف گلی انداخته و سر پوش را بند کرده در گلخن دفن کند بعد چهل روز
برآرد بقدرت الهی در آن عقربها بسیار پیدا خواهند شد دیگر خون گاو میشی زرد رنگ مساوی در ظرف
انداخته همراه مشامل کرده در ظرف گلی انداخته دفن کند همون طلسمات بظهور خواهند رسید

نسخه خضاب کبیری خودرو خام باشد که در وخسته نه افتاده باشد بقدر نیم تار دو چوب ۲ آن به مهر و دو چوب را
در جوف کبیری ها مذکور پر کند و خورده کبیری را دهن بند کند و در درخت کبیله که بعضی گرفتی کبیله کرا لایق باشد پیروز شود
در ساق او کاواک عمیق کند و در آن کاواک این کبیری ها مذکور را انداز و بگیرد نا بخور بهل دوا نه بهر و
اندرا ها شامل کنیز بها در درخت مذکور اندازد و کاواک عمیق جدا کند که آنچه عرق از بالا درخت فرود
آید انیانه کور در آن عرق ماند پس بر دهن کاواک خورده کبیله که جدا شده باشد بر بند و دهن خوب بند و گرده
از برگ کبیله بند [illegible] بعد چهل روز بر آرد و در کنگان آهنی اندازد و از دسته شیشه خوب حل کند



در آب انداخته باشند و بقدر سه فلوس هر هیر اکسیس وقت حل هم اندازد و چندان حل کند که همه اجزا حل گردد
پس در کرپاس بپزد و باز بآب حل کند چونکه آب خشک گردد پس اوغن سیاه کنجد بقدر
پاو تار را انداخته حل کند و بعد دو سه پهر پس در بوتل اندازد و بدارد وقت حاجت بر موی مالیده باشند
حاجی حاجی محمد حسن بیگ باشنده حیدرآباد میفرمود که من این [illegible] خضاب را یکبار آزموده
ام که نایاب است زیاده از این کم یاب است

ترکیب شستن لولو ریم کلی بگیرد و صابون
و در آب حل کند چنانکه آب غلیظ گردد پس او را بر آتش نهد چنانکه خوب گرم شود پس در ها را
دران اندازد و بعد توقف اندک بیرون آورده از آب دیگر بشوید خوب شفاف
خواهند شد

طریق شستن بلور بگیرد برنج و از آب خوب شوید چونکه آب غلیظ
گردد پس بلور را در آن آب اندازد و از دست بمالد خوب سفید و درخشان برآید

ترکیب روغن زرد گاو بگیرد شحم یعنی چربی بزداز [illegible] طعم و لیقات با گندگی دارد [illegible]
انداخته از دسته چوب خوب بکوبد و قطرات آب می انداخته باشند چندان بکوبد که همچون
شمع یعنی همچون مومی شود پس در کزگان آهنی انداخته ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] بر کند در تحت لیمون هفت هشت عدد یا زیاده کم انداخته باشد چونکه بر کنار [illegible]
شوند آن وقت فرود آورده در جامه بپزد روغن خوب [illegible] اگر خواهند که هیچ
فرق در لذت و بوی او نخواهد شد و اگر در او روغن گاو قدری هم مخلوط کنند [illegible]
بهتر است و الا هیچ ضرور روغن گاو نیست سید محمد حسین شیخ میفرمود [illegible] شخص
در چاودنی [illegible] [illegible] از چشم خود دیدم

چونکه یکبار از دیگ

۵

میکند

ترکیب کحل که امراض چشم را نهایت خوب است شب یمانی پاو بهر ۸ ماشه سنگ پره قلمی ۸ ماشه نمک لاهوری اول شب یمانی را در ظرف
گلی نهاده بالای آتش نهند چونکه شب بگدازد در آن وقت اول شوره را دو سه مرتبه بر سر او پاشند تا جمله شوره صرف شود
پس نمک لاهوری ساییده همچنان پاشند بعد آن را در آتش داشته باشند چونکه هوا گردد و از هیچ جانب خام نماند
پس فرود آرد پس بگیرد ممیره ۲ ماشه چاکسو ۲ توله ... نبات ۳ توله همه را باریک ساییده و شب را هم
ساییده در جامه پخته بدارد پس ... علیحده ساییده و پخته شامل هم کرده ... در هشت پاس یک مرتبه در چشم از
میل بکشند تا آنکه ... از گوشت و دوغ و ... پرهیزد چکه دهی پاد سیر و در آن خشت
پخته کهنه ... زیاده باشد ... خوب باریک ... در آن چکه امیزد و از آن
مستحاضه را ... اند ... در ... از ... استمرار ... خواهد آزموده
جاهم ... مرهم اعجاز که جهت زخم بندوق و مانند آن و جهت ناسور و هر گونه جراحت عسر البرء و قروح خبیثه
نافع و معمول ... محمد شریف ... مجرب منقول از جلد آخر شریفی ... شب یمانی توتیای هندی ...
... هر یک یکتوله ... کات سفید ... روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یک ... توله
نخست آب و روغن را یکجا کرده در ظرف کاشی ... بدست ... کف ... کنند تا مثل دوغ شود
پس دوای دیگر که هر یک را جدا ... باریک بیخته موازنه نموده در آن آمیزند و یک پاس دیگر ... دو پاس
بکف دست ... مالند تا یکذات شود و بقوام مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگاه دارند و وقت حاجت
استعمال نمایند ۱۲ برای وجع مفاصل بلغمی نهایت خوب و بسیار نافع شنگرف ... روغن کنجد چهار
... پیپل ... فلفل ... عاقرقرحا ... ادل شنگرف را در ...
... کنند ... همه ... ساییده
... آمیخته دوازده ... کنند

[illegible]

دیگر ایضاً مقوی معده تقویه پلپل زنجبیل فلفل عقرقرحه مویز از هر یک مثقالی و نبات شش مثقال همه را کوفته بخته هر صباح یک سر انگشت میل کند ترکیب معجون زرد چوب 64

زنجبیل	کوند	...	پلپل	عاقرقرحا	سینجه
...	...	...	ا	ا	۲
مغز جوز هندی	مغز بادام	مغز بادام	میده گندم	روغن زرد	آرد خرما
...	...	...	نیم	۳ پاو	۸

ترکیب کفته معروف خراد[illegible] بسیار [illegible] برای آتشک و غیره که بغایت مفید است حب السلاطین


اجواین	اجمود	خراسانی اجواین	مردار سنگ	سیماب	قند سیاه	فلوس
فلوس	فلوس	فلوس	نیم فلوس	فلوس	فلوس	

اول مدت [illegible] گاومیش نر را کشته ده حب السلاطین را از فرق فرق جدا جدا پس باز سر کلّه را بالای آنها بنهد پس قدری [illegible] دستی بهم آتش دهد چونکه سرد شود آنوقت آنها را برآرد و از پوست جدا نموده در یک ... تا اشتر در یک تنک که انداختن او [illegible] آنها دو روز و یک [illegible] در شیر گاو میش تر کرده در زمین بقدر یاشت دفن کنند بعد سیوم روز برآورده آن [illegible] را ببند از دو روز شیر دیگر داخل کرده باز دفن کند همین کسان [illegible] دفعه شیر انداخته و بیرون کرده

صاف نمایند پس در آب تر کنند و شستم بار که آن آب را دور کنند دیگر آب اندازد تا شش دفعه
پس بردارند و خوب سوده در آن سیماب را داخل کرده باز سحق کنند ساعت و بعد از آن سیخ
مثل فال خواهد شد آنرا مدار دیگر اجود و اجزای داجوای خراسانی زر ۳ مثقال جدا جدا در آب
چهار ریگی تر کرده آب را صاف کرده در سایه خشک نمایند پس خوب سائیده در خاکستر یک ساعت
در آن سیخ که تیار نمود در آن آمیز و پس حجت کوته مدبر مسطور را اندازد و خوب سحق کنند پس قند سیاه
اندازند باز سحق نموده حب با مقدار نخود بسته و بدارد و وقت حاجت چهار حب بعد ۳ از شیر فرو برد
با بالا آب سرد بعد ۳ اول آنت الله تعالی قوت خواهد آمد پس اسهال خواهد شد [illegible] ۱۳ از بعد ۳ انشاء الله
تعالی هر گونه آتشک دفع خواهد گشت و اگر به ذقون آلت جسم باشد و [illegible] مواد آید ۷ روز ۳ و غذا اول
دنبه کنند و [illegible] چون که مسهل شود آنوقت اول تبرید داده یک هفته [illegible] یا روغن شیر
بدهد و [illegible] میگویند که بار [illegible] و معمول صباغ را [illegible] الم [illegible] ۱۳ تغار

ترکیب سنگیه قائم کردن اول خاکستر و قوم خراسانی که آنرا ساکری دار میگویند هیچ تاریکی و دیگر یک تغار
کرده نصف خاکستر را اندازد و بر آن یک کره سنگیه نصف کنند و باز خاکستر را بالا آن اندود
پس هیچ سیر چوب گنار خشک را پارچه پارچه کرده بالا آن خاکستر نهند پس آن آتش دهد چون که سرد شود آنوقت
سنگیه را بر آورده بدارد و بقدر برنج در برگ تنبول [illegible] بادام آن شیر [illegible] خواند
تا ۲۱ روز بعد ۳ بجز حلوه شکر هیچ چیز از غذا ۳ بعد و نمک و [illegible] و

دوا [illegible] طلا [illegible] بشود و مستان آید و چند [illegible] دار [illegible] ۱۵ سیخ ۳ [illegible]
با قدری شراب [illegible] برادر سنگ سلانه نمایند و طلا کنند جمیع عاقر قرحا اجزا همه مساوی





خضاب سیم بلیله انگاره آمله شیر گاو مرکه پوست انار همه را در دیگ آهن انداخته
بجوشانند [illegible] در زمین مدفون نماید تا یک ماه بعد ازان بیرون
آورده هر گاه که خواهد [illegible] چندانکه [illegible] انواز دو [illegible] هر گاه
برنج سیاه شود [illegible] بشوید تا نیم [illegible] دوای [illegible] کثیرا [illegible]
[illegible] برابر [illegible] شهد [illegible] آب داخل
[illegible] مجرب است شوق استحکام دندان عاقرقرحا [illegible] مصطکی
[illegible] همه را کوفته [illegible] آمله
بجهت درد دندان [illegible]
کافور [illegible] دوای چشم مغز بلیله مغز بلیله مغز آمله
[illegible] همه فلفل گرد [illegible] شهد خالص مقدار نخود حب بسته خشک کنند
[illegible] وقت حاجت [illegible] خالص [illegible] خضاب فلفل گرد فلفل دراز آمله
[illegible] پوست انار همه را کوبیده [illegible]
بیخ نیلوفر یعنی کنول [illegible] شیره [illegible]
[illegible] در دیگ آهن انداخته تا یک ماه دفن کنند بعده در موی
ده تار [illegible] بجهت ادرار حیض مجرب
[illegible] یک بار کنند [illegible] دو بار در تمام عمر کافیست
[illegible] شهد خالص [illegible] برداشته
[illegible] ده دانه [illegible]
بجهت کرم دندان [illegible] ده [illegible] بسته [illegible]
بسته [illegible] دندان موجوده بگذارند [illegible] مجرب است مغز تخم [illegible] فلفل [illegible]
حب [illegible] حب [illegible] مقدار نخود
صبح [illegible] بلیله همه را [illegible] برابر کوفته [illegible]

١٩٩

۲	۷	۶
۱	۵	۹
۴	۸	۳



ل

يوم فتح الحمى والاذية لطلب اطفال المعلم من المحلة ويقعدهم بحضوره ويقرء السورة
البقرة في اوله وآخره صلوات ويسمعون الاطفال كلهم ويتنفس على الماء الكثير ثم يذهب الاطفال
الى البئر او الحوض او البحر ويغسلونهم ثم ياتيهم الى مكان الاول ويقوم الاطفال ويطرح ظرف الماء
واحدا واحدا على ابدان الاطفال حتى يستوعب لابدانهم يحفظهم الله جميعا من الجدري

و بگیرد مجیثه اگر طفل یک ساله باشد هفت رتی و اگر دو ساله باشد چهارده رتی هر چند که زیاده سال باشد
هفت رتی زیاده می کرده باشد و بگیرد چهل دیگ دانه جواری و بخواند سوره الفاتحه با چهل دیگ
اول آخر درود خوانده بر هر دو شی دم کند و بخوراند بچه را که نشود اگر نخواند مادر بچه را بخوراند
کند دانه های جواری را اندرون گلو طفل باذن الله یحفظ من الجدری

هفت خاک [illegible] بارینه شاید درخت چاه کهنه قبر کهنه مسجد کهنه شهر ویران یک ذره یک ذره بگیرد [illegible]
هنگام زوال [illegible] شش هزار بار خوانده دم کند در سکال بکند
و آواز نشنود یکی از آن خرد و دیگر او از خوردست [illegible] تسمیه و درود برای [illegible] اعداد کی
کند از دو برست عشا و قبل از [illegible] سه صد بار یا عزیز و درود اول و آخر [illegible] مسعود
کشف انتقال [illegible] بخوانند [illegible] روز [illegible] قضا نکنند







ایں [illegible] عمل [illegible] ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	ب	ب
[illegible]	[illegible]	ب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ن	[illegible]	[illegible]

قال شیخ عبد الملک قدس سره روحه
ها یعنی همه اوست موجود
هی یعنی با ما ست
هو یعنی همه از وست
ه یعنی هست جود

الصلوة ... [illegible] ... ابن [illegible] ... [illegible]

۲۰

اگر کسی در بندی [illegible] باشد [illegible] شش [illegible]
[illegible] صحیح [illegible] حل [illegible] بخواند [illegible] الله [illegible]
[illegible] شخص [illegible] الله [illegible]
یا الله الصمدی من عندک [illegible] الصمدی یا
ابو الحبیب اغثنی اغثنی یا علی ادرکنی [illegible] الحمد [illegible]
[illegible] الارواح من [illegible] و الصلوة و السلام علی [illegible]
محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و
هو العزیز یا واحد القهار دشمن شود با یمال [illegible]
الاسرای ۵ ترتیب خواندن اسم صبح و کوشش بصبح این که غره ماه بروز [illegible]
شروع کند و نقش [illegible] و [illegible] از [illegible] را [illegible] کسی که بخواند [illegible] را [illegible]
نقش [illegible] و [illegible] از [illegible] [illegible] و دوست گردد و برای [illegible] [illegible]
در [illegible] شود دشمن جانی گردد برای [illegible] خوردن و [illegible] برای [illegible] که زخمی [illegible]
[illegible] بندد صحت [illegible] دور [illegible] اگر [illegible] نقش [illegible] در [illegible] اندازد
زعفران باید [illegible] که باشد اگر در [illegible] شود [illegible] ثابت [illegible] باشد اگر [illegible]
باشد [illegible] کنند [illegible] شخص او [illegible] شود [illegible] کند اگر [illegible]
[illegible] گردد که دولت او در [illegible] اگر خاطر [illegible] نقش [illegible] دارد
خاطر جمع گردد اگر [illegible] شود در [illegible] بندد [illegible] خالی نه [illegible] [illegible]
و صلاح [illegible] نه باید و [illegible] گردد [illegible] الله [illegible]



٧٨٦

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العلمين الذي له الاسماء الحسنى وصفاته العليا من تمسک بذکره نجی والصلوة علی افضل الانبياء الذي جعله الله اشرف الاصفياء وعلى اله الاتقياء و اصحابه النجباء وسلم تسليما کثيرا کثيرا

اما بعد میگوید ضعیف عباد الله الغوی ابوبکر بن احمد علی التبریزی الملقب بالبدیع غفر الله له ولوالدیه ولجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات جمع کردم درین رساله ترجمه اسماء الله تعالی اما شهاب الدین اعراضی رحمة الله علیه در اعراض آورده شیخ عثمان خیرابادی قدس سره العزیز در تالیف خود آورده و منافع انکه شیخ الاسلام والمسلمین جلال الحق والدین تبریزی قدس سره العزیز و خواجه امام ابو الحسن جلبلی جمع کرده واز کتب دیگر التقاط کرده تا طالب ترجمه را منافع حاصل اید وان ملتقط را بدیع حاجب یاد ارند حق تعالی برکات اسماء الله تعالی همه را بیامرزد و جامع این الفاظ را با یمان دارد انه علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر اما فضیلت اسماء الله تعالی قوله عز و جل ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و مرخدایرا نامهاست نیکو پس بخوانید شما او را بدان نامها



اسامی حق تعالی بسیار است سیصد در توریت سیصد در انجیل و سیصد در انجیل و سیصد
در زبور و نود و نه نام در قرآنست و جز آن نامها که ورد فرشتگان و حیوانات و دیگر موجودات است
حسن و جمال یک معنی دارد و بعضی گویند که نیکو سیرت و صورت را با جمال گویند و هر که صورت نیک
و سیرت زشت باشد حسن گویند و بعضی بعکس آن گفته اند نامها خدای تعالی نیکوست ظاهراً و باطناً
بجهت گفتن و شنیدن راحت در دل و لذت در زبان پدید آید و باطناً چنانچه منافع آن که در هر
اسمی هست قوله تعالی فادعوه بها یعنی بخوانید او را بدان نام هر نامی در محلی یاد کنید برای اثبات هدایت
یا هادی و برای مغفرت یا غفار و برای توانگری یا غنی همه همچنین نامها گفته خوانند قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لله تعالی تسعة و تسعین اسما مائة الا واحدة من قراها و احصاها دخل الجنة
یعنی مر خدای تعالی را نود و نه نام است هر که آنرا بخواند و بشمارد و آسان در بهشت در آید مائة الا واحدة
برای آن فرمود تا بعضی وهم نبود و هزار یه اعتقد و جواب وهم انست تا معلوم شود که کلمه او تسعة و تسعین
بمعنی او باشد و یا برای آن گفته تا نباید که کاتب سهو کند و بجای تسعة و تسعین سبعة و سبعین
نویسد و احصاها شمردن باشد قوله تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها بعضی گویند معنی احصاها آن است
و گفته علیه السلام من قرا اسماء الله تعالی فله بکل اسم مدینة فی الجنة و بکل حرف حور یعنی هر که
نامهای خدا را بر خواند در بهشت بهر نامی شهری در بهشت و بهر حرفی حوری و گفته علیه السلام من اراد

فی
کسی که نود و نه بار در آخر چهارشنبه ماه
این آیت را ورد کند در روز ...
خواهد ... آن ... بر ...
عامل ... بر ...
مگر ... هو الذی اخرج الذین
کفروا من اهل الکتاب ...
که در آخر سوره حشر است ...
... علیم ... العلیم
... دیگر
... این سوره
... بخواند ... بسم الله
... القادر المقتدر
... نام الحی
... الحی و الموت ان
... کاتب ...
اجازت دادم ...



رضاء الله تعالی فعلیه ان یقرأ اسماء و گفته علیه السلام من قرأ اسماء الله تعالی بالاخلاص نامهای

حرم الله علیه النار خشنودی خدای عزوجل یافتن بهشت و درجات آن در خواندن نامها

خداست در قوت القلوب مستحب است که نامهای خدای تعالی در هر شب و هر روز بخواند

و بخواندن علی و عظیم و کبیر بسیار کردن نکند و خواندن نامهای خدای عزوجل از شیخ

شعم علیه السلام مرویست هو الله الرحمن الرحیم الی آخره فاما شیخ بهاء الحق والدین

۲۹۹ ۲۵۸

زکریا قدس الله سره العزیز رای در آخر سوره حشر کرده برین بسیج آغاز ترجمه کرده و منافع

۲۳	۱۸	۲۵
۲۴	۲۲	۲۰
۱۹	۲۶	۲۱

۶۶

۹۲۸ هر اسمی هو الله الذی لا اله الا هو اوست آن خدای که نه خداست مگر او الله و الا اله

خدای بر سزای پرستش الا الوهیت خدای هر که هر روز نه هزار بار بگوید

یا الله یا هو صاحب یقین شود و شک از خاطر او بکلی زدوده گردد و اگر با وضو مشتغل

۳۰۰۰

قبله نشیند و چشم بر هم نهد و سه هزار بار یا الله گوید چشمهای دل او گشاده

۶۶

گردد چنانکه ارادت جمیع خلایق بر وی منکشف گردد و بعضی اولیاء خدای را دیگری

الله لا اله الا هو و بعضی لا اله الا هو لازمهم گفت علیه السلام افضل الذکر لا اله الا هو

۱۷۶ ۱۱۰ ۱۲۹

و گفت علیه افضل ما اقول و ما قال النبیون لا اله الا الله و گفت علیه السلام من قال لا

۱۶۵

لا اله الا الله و گفت علیه السلام من قال لا اله الا الله دخل الجنة و گفت من الجنة

هر که بگوید لا اله الا الله لا اله الا الله دمد گشته چهار هزار گناه کبیره او آمرزیده شود و شیخ حمید الدین

حاکم رحمة الله علیه معنی این حدیث در نظم آورده که چهار هزار گناه کبیره



[illegible]

ازد فراد گویند چون گوئی عالم الغیب والشهاده صاحب کشف گردد اگر چهل
روز هر روز چهل و سه بار بگوید حق تعالی او را از کرامات اولیا رساند و متصرف اهل
زمین و آسمان گرداند و اگر او را زوجه حلال کند الرحمن مهربان بر
بادی ۲۹۸
دوستان و بر دشمنان بدادن رزق آسان آنکه مقرر کرده است بی نقصان
هر که این نام بعد از نماز صد بار بگوید غفلت و فراموشی از دل او برود و اگر روز
جمعه بعد از نماز دیگر غروب آفتاب یا الله یا رحمن یا رحیم گوید بعد غروب سر بسجده
نهد و تا با نماز شام همچنان در سجده باشد هر دعائی کند مستجاب شود و اگر کسی بعد
دوازده هزار بار بخواند الحمد لله و از روح او حجله مهیا گردد الرحیم ۲۵۸ بسیار بخشاینده بر
خاصه بر مؤمنان مراد ایمان و بهشت جاودان هر که این نام بر دود رصد بار بگوید بر
او همه خلق شفیق و مهربان گردد و بدین سعادت شرف قال علیه السلام الراحمون
یرحمهم الرحمن مهربان نثار رحمت و هر که در بامداد گوشه نشیند و صد بار بگوید یا الله ۶۶
یا رحمن یا رحیم هر حاجتی که از حق تعالی بخواهد بیابد و اگر چهل روز مواظبت کند زشت
۲۹۸ ۲۵۸
بروی حلال شود و دوزخ بروی حرام گردد و از خواجه عالم مرویست الملک ۹۰ الله ۶۶
پادشاه که تدبیر کارهای بحکمت و حکم اوست هر که ملک دار است در قبضه قدر
و عزت اوست الملک پادشاه همه پادشاهان هر که روز آدینه بوقت بر آمدن
آفتاب هزار بار یا ملک بگوید هر حاجتی که از خدای عز و جل خواهد روا شود نفعی گوید

[illegible]



٥٦ ٦٢

١١٣٤

اسم اعظم است از اسماء الله که نقطه ندارد چنانچه این نامها که الله و ملک و
٦٦ ٩٠

سلام و مصور و عدل و حکم و ودود و واسع و واحد و احد و محمد
١٣١ ٣٣٦ ١٠٤ ٦٨ ٢٠ ١٣٧ ١٩ ١٣ ١٣٣

و اول هر که این دوازده نام بر کاغذ بنویسد و بگوید الهی بحرمت این دوازده
٣٧

نام فلان حاجت من روا کن حق تعالی حاجت او روا کند القدوس السبوح

پاک و پاکیزه از وصفهای ناسزا و گفتارهای ناروا هر که بعد از زوال یا قدوس

بگوید دل او از خصایل ذمیمه پاک شود و محل انوار قدسی گردد و اگر بعد از نماز جمعه بر نان

بنویسد سبوح قدوس رب الملائکة والروح بگوید و بخورد ملک بحرمت

خوردن و کم خفتن او را روزی شود و بود که کرامت رسد السلام

بخشنده و سلامتی رساننده در دار السلام اهل اسلام را هر که این

یازده بار بر رنجور بدمد حق تعالی آن رنجور را صحت کرامت کند و اگر هر روز

و یا بخواند تن او را در زندگی هیچ علتی نرسد المؤمن ایمنی دهنده خلق
١٣٦

و بیم کننده بر مشرکان هر که این نام بر خود دارد یا بخواند از شر دشمنان و بلا

مکاید شیطان در امان ماند بهر مردی که گوید رحمه الله امان از امر من جوی و

هر بار یا مؤمن بگوید ایمن شود ز بلاها دشمنان بدگوی المهیمن گواه

و نگهبان کردار و احوال بندگان هر که بعد از غسل سه بار این نام بگوید دل

او منور گردد چنانکه از دل او و اعضای او نور شود العزیز ارجمند و

وی بی همتا و غالب کننده بر همه چیزها هر که این نام چهل یکبار بگوید حق تعالی
٩٤

برای رد اشکال حاجات این حکم اسماء هر کاغذ نقش کنید و بخوانید

برای دفع حوادث گرسنگی و بلایا ... سبوح قدوس رب الملائکة والروح

برای زبان بند دشمنان ... و دفع شر دشمنان و مکاید شیطان

المهیمن ... المؤمن ... العزیز ...

عزیز و مکرم گردد

١٠١

اورا در میان دنیا محتاج کسی نگرداند و هر که بعد از سحر صد و یکبار بگوید حق تعالی اورا

در میان خلق عزیز دارد الجبار بزرگوار و کامکار و نیکوکار که همه آنچنان باشد

۲۰۶ که او خواهد و همه آن باید که آن فرماید هر که این نام نزدیک غروب و یا بعد خواندن

مسبعات عشر بیست و یکبار بگوید از ظالمان مصون ماند و اگر این نام را ورد سازد

و هفتاد بار در شب و هفتاد بار در روز بگوید نفس او مامور گردد و از اسباب سهوی

حسنات آید المتکبر بزرگوار دلیل هنبادی یا ربدکار و بزرگواری او سزاوار

۶۶۲ و واجب بزرگواری هر که وقت قربان ده بار این نام بگوید اگر فرزند نباشد

نیکو آید و اگر این نام بگوید تکبر از خاطر دور گردد الخالق آفریننده و اندازه

دهنده هر آفریده بحکمت هر که این نام شبانگاه گوید حق تعالی فرشته آفریند تا

قیامت خدا را عبادت کند و ثواب آن مر او را باشد و اگر بگوید یا خالق

خلقتنی ولم اک شیئا آمرزیده شود از پیغمبر علیه السلام مرویست البارئ

۲۱۳ پیدا آرنده آفرینش هر آفریده بقدرت خالقیت و باری یک معنی دارد و بعضی

گویند که خالق آفریننده اعضاء ظاهر را گویند و باری آفریننده اعضای باطن را

گویند چنانکه جگر و دل و شش و روده و بعضی گویند که باری آفریننده بعض از اعضا

را گویند چنانکه بینائی و شنوائی و گویائی و گرائی هر که این نام در هر هفته صد بار

بگوید حق تعالی گور او را بر او فراخ گرداند و فراخ شود و تن او در آتش نباشد در دوزخ



بهشت برند المصوّر یکانداره خلق بی آلت در رحمهای مادران هر زنی که هفت
روز روزه دارد و بوقت افطار بیست و یکبار این نام بر آب خواند و بدمد
و بخورد حق تعالی او را فرزند نرینه بخشد وقتی که از حیض پاک شود و غسل کرده باشد
و با شوهر نزدیکی کند الغفّار ۱۲۸۱ بخشنده گناه اگر بسخت و بد (؟) گرداند تا هر که گوید
یا غفّار اغفر لی ذنوبی از مغفوران گردد القهّار ۳۰۶ شکننده گردنهای بندگان و گردنکشان
گردن ها گردن کشان هر که این نام بسیار بگوید محبت دنیا از دل او برود و
و اگر سه بار بنویسد و باب بشوید و بخورد دل او از خصایل ذمیمه پاک شود الوهّاب
بخشش
دهنده بسیار بی غرض و بی عوض هر که این نام بعد از نماز چاشت در سجده هفت بار
بگوید حق تعالی او را غنی و بی نیاز گرداند اگر شب آدینه غسل کند و دو رکعت
نماز گذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص صد بار بخواند بعد از سلام سجده
نهد صد و چهار بار این نام گوید و از خدای تعالی حاجت خواهد حاجت او روا شود
باید در حال غسل کردن کلام نکند الرزّاق ۳۰۶ رساننده روزی اهل حاجت بقدر
کفاف بی منت و مؤنت هر که این نام بسیار گوید حق تعالی رزق بر وی
فراخ گرداند اگر وقت صبح در چهار کنج خانه و مکان هر یک ده بار یا رزّاق بگوید
آغاز دست راست کند که او را استقبال قبله است بعد از آن ...
بعد از آن بطرف ... بعد از آن بطرف ... بعد از آن ...

ازان ده بار یا رازق خوانده بطرف آسمان بدمد در هر طرفی همچنین کند
و بوقت رفتن از پیش طرف پس روی از قبله نگرداند ازان خانه حق تعالی
فقر و فاقه دور کند و مال او را بسیار کند باید که چهل شب مواظبت نماید در شب
بدان وقت چهار رکعت نماز کند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره والضحی بخواند
و دوم رکعت سوره الم نشرح و در سیوم رکعت الم تر کیف و در چهارم رکعت لایلاف
بخواند و بعد از سلام چهل بار یا رزاق بخواند امید است که در روی با نعمت مستغرق
شود الفتاح ۴۸۹ گشاینده کارهای بندگان و او میان همه خلایق و آسان کننده
همه دشوارهاست هر که بعد از بامداد دست بر سینه نهد و هفتاد بار این نام بگوید
زنگ از دل او برود و روشن شود و اگر هر روز صد بار یا فتاح بگوید کارهای بسته
بروی گشاده شود العلیم ۱۵۰ دانا بهمه چیزها آشکار و نهان و صالح احوال بندگان
العلام همه دانا هر که یا علیم در دل بسیار گوید معرفة حق تعالی او را حاصل شود هر که از زبان
بسیار گوید حفظ او مزید گردد و درهای علم بروی گشاده شود القابض تنگ کننده
روزی هر که خواهد و تنگ دارنده دلها ۹۰۳ قران بطریق حاذقان هر که این نام
نان بنویسد و بخورد از گرسنگی ایمن گردد و هر دل شود الباسط ۷۲ فراخ کننده
روزی بندگان و فراخ گرداننده دلهای ایشان و فراخ کنند دلها
مومنان بسته شده ایمان و توفیق دهنده بر طاعت هر که او در شب دو رکعت نماز

هر که روشن دل ... یا فتاح بگوید با نفس یا عداد بگوید کارها روا گردد

۴	۳	۸
۲	۲	۷
۲	۱	۱

الکریم بخشنده ...

۱۱	۳۱	۶
۲۱	۲۴	۳۶
۴۲		۳۳

ط	س	ا	ب
	۳	۸	۶۱
۴	۳	۶۸	۷
۶۹	۶	۴	۲

	۶	
۱	۶	۴
	۸	



کند بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی سه بار و اخلاص هفت بار و بعد از سلام صد
بار بگوید یا باسط حق تعالی او را غنی و توانگر دل و دست گرداند و اگر هم بدان
وقت استاده بشود و دستها بلند الله بردارد و برابر سینه نهد و ده بار این
نام بگوید در یک مجلس اول و آخر درود فرستد نعمت بدی فراخ شود الخافض
فرود گرداننده یعنی موضع کننده جبابره و بناهای از آفت و خذلان کفر هر که را
دشمن بسیار باشند سه روز روزه طی دارد روز چهارم هفتاد هزار بار این نام
بگوید در یک مجلس از شر ایشان مصئون ماند الرافع بلند بردارنده جبابره و جا
دیگر بعد ایمان و توفیق طاعت هر که هر شب یا نیم روز صد بار این نام بگوید حق تعالی
او را بزرگی دهد و مال او بسیار گردد و میان همه خلائق معظم و مکرم باشد المعز
عزیز کننده بایمان و طاعت و قناعت و مخالفت هوای نفس هر که دوشنبه
و شنبه و آدینه بعد نماز شام چهل و یک بار این نام بگوید هیبت او در میان خلائق
گردد و امیران جهان مامور امر او گردند المذل خوار کننده بلغو و معصیت و حرص
و شهوات هوای نفس هر که از ظالم ترسد در سجده هفتاد و پنج بار این نام بگوید
و سوی او دشمن و مهربان گردد السمیع شنوا منم بگوش همه آوازها
و غیرها و دوست دارند هر که روز پنجشنبه بعد از نماز چاشت پانصد بار
این نام بگوید هر حاجت که از خدای تعالی خواهد روا گردد البصیر بیننده بچشم

برای معظم شدن در میان خلق

برای تسخیر خلائق و هیبت

٨	٣٤٩	٣١٢	١
٣٨١	٢	٧	٣١٠
٣	٣١٤	٣٧٧	٦
٣٧١	٥	٤	٣١٣

السمیع
برای قضای حاجات

همه چیزها خورد و بزرگ و دور و نزدیک نهان و آشکارا هر که این نام روز جمعه بعد
از سنت پیش از خطبه صد و یکبار بگوید حق تعالی بسوی آن بنده نظر رحمت ببیند و بدین نظر
هر که ببیند او را عذاب نکنند و اگر یک هفته هفت بار البصیر بخواند در هر دو آنست بدین
در چشم باشد قوت و بصارت او مزید گردد و اگر هر شب هفتاد بار بخواند حق تعالی او را
نابینا نگرداند الحلیم ۸۸ قاضی بحق و داور میان همه خلق هر که این نام چندان بگوید
که بیهوش شود و محرم اسرار الهی گردد العدل ۱۰۴ دهنده داد و نهی کننده از بیداد
و دوست دارنده دادکنندگان و بادشاه هر که هر شب جمعه بر تنی
نان بنویسد بخورد همه خلایق مسخر او گردند و فرمان بردار او شوند اللطیف ۱۲۹
دور خوردبین و بزرگ بخش و اندک پذیر بسیار پاداش و مهربان نواز نسبت
دلهای دوستان و باز آرنده گریختگان بر در خویش بنویسد و مهربان برای
خویش هر که بعد از تحیت وضو صد بار این نام بگوید اگر فقیر باشد غنی گردد و اگر
غایب باشد با سلامت در وطن خویش بیند و اگر مسافر باشد با فتح و نصرت و فتوح
رسد و اگر دختری بزرگ داشته باشد برای او خاطب پیدا گردد و اگر گمشده
باشد صحبت یابد الخبیر ۸۱۲ آگاه همه چیزها که او را همه چیزها [illegible] حاجت
نباشد و مشورت مشرف نگاه دارد هر که این نام بسیار گوید نفس اماره او مطمئنه
شود و از سیئات سوی حسنات مایل گردد و اگر هر روز بر نان بنویسد و بخورد

الحلیم
برای محرم اسرار شدن

العدل
برای مسخر کردن خلایق



دل او بشمیه رود و بغم رسید و با جرم درد دست دستند و بشوید و بخورد دلبند سمیه رود و کور ستند

درون او از خصایل ذمیمه پاک شود الحلیم ۸۸ بردبار و درگذارنده بسیار مهلت دهنده

و در عقوبت کشنده هر که این نام سه جای بنویسد بر کاغذ و در میان زراعت بر چوبی

بندد و در زراعت آن چوب استاده کند آن زراعت بتوفیق عز و جل کامل رسد و از آفات

سالم ماند در رحمت عام و در رود با این نام بسیار گوید با لحذر بشمیه در رود بعقب بازرسد

و بازرود و در بستد از رحمت وی با سالم ماند و مرزوع چون در میان زراعت از همه آفات

مصئون ماند العظیم ۱۰۲۰ بزرگوار او را ستند هر که این نام در دل گوید میان خلق

عظیم و کریم گردد الغفور ۱۲۸۶ آمرزنده و بخشنده گناه بسیار هر که کالسلطنه لیت

بکاتبه دلی بها و بهانه هر که این نام سه بار بنویسد و بشوید و بخورد رنج او بصحت

مبدل شود و اگر روزه دار وقت افطار بشوید و بخورد دل او ... شود و درد

از اعضاء او پیدا گردد الشکور ۵۲۶ نیکو پاداش و نیکوکار بنشیس از نیکوکاری و

ما شکر کننده و ستاینده سزاوار هر که این نام چهل و یکبار بر قدری آب بخواند

و در چشم اندازد تاریکی و علتهای چشم دور شود و روشنائی افزاید اگر صد و یکبار

این نام بنویسد و باب بشوید پاک و در آن سرمه اندازد و خشک کند هر که از آن

سرمه در چشم کند چشم او از علتهای پاک شود هر که این نام بسیار

گوید مال او بسیار گردد و اگر روز جمعه بعد از نماز جمعه سیصد و شصت بار گوید حاصل

الحلیم
برای محافظت زراعت

بگردد این هم گویان بگردد

العظیم
برای معظم و مکرم شدن

ادبه



آدینه بود و طهارت تمام دارد حق تعالی او را غنی گرداند الغنی ۱۱۱۰ توانگر بی‌نیاز بکمال و قدرت بی‌پایان
و بسیارت و برتر بذات خویش از همه چیزهای و بفرمان خویش از همه خواستها و هر که
این نام بسیار گوید شب و روز اگر خورد باشد بزرگ گردد و اگر فقیر باشد غنی
گردد الکبیر ۲۳۲ بزرگ ملک خویش و در فرمان خویش هر که این نام بسیار خواند بزرگ همت
کسی نشود و عزت و حرمت او میان خلق ظاهر گردد و اگر بر کودک بدمد بزرگ شود
و با جاه گردد الحفیظ ۹۹۸ نگاه دارنده بندگان از آفت و هلاکت نگاه دارنده کردار ایشان
برای حساب و مکافات هر که این نام بنویسد و بر بازوی راست بندد ایمن از آب
و آتش و نظر عورت بیگانه مصئون باشد و اگر در حرب صد و یکبار بخواند پیروز گردد
و شست دهد و بر خود مالد هیچ آهنی بدو کار نکند المقیت توانا دهنده قوت
هر که این نام بر گل پاک چند بار بخواند و چند بار بوی کند تشنگی روزه ازو دور
گردد قوت بسیار او را حاصل الحسیب ۸۰ بسنده کار بندگان و گذارنده کار
ایشان هر که در صباح و مسا هفتاد بار این نام بگوید برین نهج که حسبی الله
الحسیب از دشمنان ۹۹۸ و حاسدان و بدخواهان ایمن شود و اگر روز پنجشنبه آغاز
کند تا هفت روز هر که بعد از نماز بامداد هفتاد بار بگوید حسبی الله لا اله الا هو
علیه توکلت و هو رب العرش العظیم تا چهل و شش روز همگی کارهای دنیاوی اعمال
ثبت گرداند و از شر دشمنان در امان ماند بحکم عز و جل الجلیل ۷۳

بزرگوار و بزرگی دهنده بعضی از بندگان بکمال شفقت جلال چنین جمیل نوازند
دلهای دوستان بمشاهده جمال هر که این نام بمشک و زعفران بنویسد و بخورد
هیبت او در میان خلق ظاهر گردد و همه کس از صلابت او بترسد الکریم
٣٤ بزرگوار نیکوکار و بخشنده و پوشنده آنکه بخشش او بخواست و درگذارنده
و آن بخشنده که خواهنده او را خواست ندارد و چنان گناه پوشیده گرداند که
شرم و منت آن بر دل نماند هر که وقت خواب رفتن این نام بگوید فرشتگان
از برای او اکرمک الله گویند چون امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه این نام بسیار میگفت
بخطاب کرم الله وجهه ممتاز شد در خبر است هر که بگوید یا کریم چهار هزار نیکی از نامه
او ثبت نماید ایضا در خبر است هر که در خواب پهلو بگرداند و بگوید یا کریم یا رحیم
حق تعالی او را بیامرزد و بلباس مغفرت و رحمت ملبوس گرداند الرقیب ٣١٢
نگاهبان دلها دوستان از سهو و غفلت و ظاهرهای ایشان از لهو و عشرت
و نگاهدار از شمارهای دشمنان بعلم و قدرت برای قهر و عوض و فضیحت
هر که این نام یا رقیب هفتاد بار بگوید و بگرد مال خود بدمد خدای تعالی مال او را از دزدان
نگاه دارد المجیب ٥٥ پاسخ کننده خواهنده بندگان و بخشنده خواهندگان
و بخشاینده جان بندگان هر که این نام بر خود بدمد و بر خود نگاهدارد از همه بلاها
و آفتها خدای تعالی نگاهدارد از همه در خبر است هر که بگوید یا مجیب دعوة المضطر

الحی



گنجا ۱۳۷ فراخ دارنده

اغثنی یا غیاث المستغیثین از اندوه و غم و تنگی امان یابد الواسع فراخ

بی قلت و بخشنده بی علت و فراخ عطا هر که این نام بسیار گوید حرص او قناعت

مبدل گردد مردی گفت یا رسول الله چگونه کنم که بدان گناهان من مکفر شود فرمود

علیه السلام یا واسع المغفرة بگو گفت علیه السلام نزدیک افطار گفتی یا واسع المغفرة

اغفر لی ذنب العظیم برسیدند یا رسول الله حسبت ثواب گوینده این را فرمود علیه السلام ای

آمرزیده شود شصت و سه هزار گناه و این مقدار حساب برای او الحکیم

راست گفتار و درست کردار که گفتن به هزل و زوال وی گردنش بی عیب و خلالت

حکمت چند شمرده است و کارهای خدای تعالی بحکمت است و حکیم او را گویند که نفع

و زیان همه اشیا بدارند و کارها بحکم و حکمت خویش برانند هر که را مهم بزرگ در پیش

آید که گردد بتواند این نام بسیار گوید آن کار آسان شود الودود دوست

دارنده بندگان و دوستی آرنده بدوستان خویش و دوست گرداننده ایشان

در دل خلقان خویش هر که این نام را هزار و یکبار بخواند بر خوردنی زن و شوهر

دماند شوهر زن را نیز دوست دارد و این را میان ایشان محبت افزاید و اگر مقابل

بزرگی باد و دو صد و یکبار بخواند و بسوی او بدمد وی مشفق و مهربان گردد

المجید سزاوار همه بزرگیها بزرگوار در همه کارها و با همه نیکو کاریها هر که هنگام

[illegible] روز [illegible] بسیار گوید حق تعالی او را از [illegible] نگاه دارد و هر که



همیشه گوید میان خلق و خلایق ممجد گردد الباعث ۴۷۳ برانگیزاننده و فرستاده فرشتگان و پیغمبران
و زنده کننده تنهای مرده و برانگیزنده دلهای دوستان هر که هنگام خواب
افطار دست بر سینه دارد صد و یکبار این اسم بخواند دل او پر نور شود
دل مرده او زنده شود الشهید ۳۱۹ دانا هر چیزی بعلم و قدرت بی غیبت و حضور
غیبت دادار مظلوم بی حجت و گواه بر حال مظلوم بی حیلت هر که بعد از صبح
بیست و یکبار این نام بگوید پیش بی پسر یا دختر عاق بیرون و پدر و مادر فرمان
بردار گردد الحق ۱۰۸ سزاوار همه وصفهای نیکو و بزرگی هر که این نام بر چهار
کنج کاغذ بنویسد در نیم شب آن کاغذ بر دست نهد گریستن و بسوی آسمان نگرد
چند نفس از صبح گم شده بیابد و یا خبر او برسد اگر محبوس یکصد و یک بار
بار سر برهنه کرده بخواند خلاص یابد الوکیل ۶۶ کار روان و انکه کار بدو گذارند
و نگاهبان آنکه خود را بدو سپارد هر که از صاعقه یا آب بترسد این نام را
بسیار گوید در حفظ امان حق تعالی حمله کارهای او بفضل و کرم خود با کام رساند
و کارهای او بخواه مخلوق نگردد القوی ۱۱۶ خداوند توانا هر که اعدای بسیار داشته باشد
و هزار و یک حلوا آرد این نام بکان بار بخواند و بنفس مرغان اندازد
شر همه اعدای او دفع گردد المتین ۵۰۰ استوار که هیچ زوال بر کار او نیست هر که این
نام بنویسد و بشوید و عورت را بخوراند شیر او در دید گردد الولی ۴۶ یاری

و نام گمشده در میان
این کاغذ بنویسد

دوالی

دوست دارد و نگاهبان هر که خواهد زن او از کار بد بماند این نام وقت آن
بگوید آن زن صالحه گردد و اگر این اسم را در هفت جای بنویسد و شوهر و زن بخورد
دهد خواه زن خواه مرد صلاح میان ایشان پدید آید الحمید ۶۲ ستوده
کار هر که این نام بر کوزه بنویسد و مهره آن کوزه آب بخورد زبان او از فحش بماند
المحصی ۱۴۸ دانا و توانا هر که در شب جمعه هزار بار این نام بخواند حق تعالی حساب قیامت
بروی آسان گرداند المبدی ۵۶ آغاز نهنده هر آن زنی که از اسقاط بترسد
وقت حمل شوهر او نوزده بار این نام بگوید و با انگشت شهادت گرد شکم او
بگرداند از اسقاط خلاص گرداد و اگر در آوند زجاج یا چینی بنویسد هفت بار
بگوید آن زن خوردن دهد همین کند المعید ۱۲۴ باز آغاز کننده توانند دوستان
هر که را غایبی شده باشد چون در شب خلق خفته باشد در چهار کنج خانه خود بنهاد ۰۰۰
بار این نام بگوید آن غایب بزودی باز آید بسلامت برسد المحیی ۶۱ زنده
کننده تنها هر که در بند افتاده باشد هر شب دی این نام گوید و هفت روز
مداومت نماید آن بندی از بند خلاصی یابد الممیت ۴۹۰ میراننده تنها هر که نگاه
خواب دست بر سینه نهد این نام گوید در خواب رود و هوای نفس او بمیرد
و صحبت در و پدید آید الحی ۱۸ زنده ادراکان حاجت نه هر که این نام
بر چشم درد بخواند رحمت او صحبت مبدل شود القیوم ۱۵۶ توانا و توانگر



هر که بوقت صبح باواز بلند این نام بگوید همه خلق بروی مسخر گردد الواجد ۱۴ خداوند سزاوار

و بزرگی هر که بهر لقمه این نام بگوید آن طعام در شکم او همه نور گردد الماجد ۴۸

بزرگ بذات خویش هر که این نام در خلوت چندان بگوید که بیهوش شود دل او پر نور

گردد هر که در خلوت هزار و یکبار بگوید هرگز نترسد و منظور بدرگاه حق تعالی شود

الواحد ۱۹ یگانه هر که این نام هزار بار در خلوت بگوید ملایکه با انوار ایشان بروی منکشف

گردد الاحد ۱۳ یکی بصفات هر که هر شب یکشنبه هزار و سیصد و شصت بار یا واحد

احد گوید در گور هرگز تنها نشود و در بهشت مقابله هر حرفی حوری یابد الصمد ۱۳۴

آن بهتر همه خلق بدو نیاز هر که نیم شب سر بسجده نهد یکصد و یازده بار این نام

بگوید صادق گردد و بدرجه صدیقان رسد القادر ۳۰۵ خداوند توانا

هر که در حال وضو این نام بر هر عضوی گوید بر اعدا قادر گردد و هیچ دشمن بروی

ظفر نیابد المقتدر ۷۴۴ قدرت دهنده هر که در حال برخاستن از خواب این

نام بگوید هر چه کند بر حق کند المقدم ۱۸۴ آنکه همیشه بود هر که در حال حرب این

نام گوید هیچ آهنی بروی کار نکند المؤخر ۸۴۶ آنکه همیشه باشد بی نهایت

هر که هر روز صد بار این نام گوید دل او بسوی حق تعالی مایل باشد و از دنیا

دیگر نخواهد شد الاول ۳۷ همیشه بود هر که چهل شب آدینه هزار بار این نام گوید

هر مرادی که از حق تعالی بخواهد بر آید الآخر ۸۰۱ آنکه همیشه باشد هر که این

نام در آخر عمر بسیار گوید خاتمت او بشود با یمان الظاهر ۱۱۰۶

هر که

الی ۶۲
پیدا هرکه بعد از اشراق پانصد بار این نام بگوید نور چشم او زیادت شود الباطن
نهان از چشمی هرکه هر روز ۳۳ بار و بروایتی ۳۳ و ۳۳ بار و بروایتی سیصد و شصت
بار این نام گوید مخزن اسرار الهی گردد صاحب کشف و کرامات شود الوالی ۴۷ حاکم
جاندار بسیار کار هرکه این نام بر کوزه نو بنویسد و میان آب اندازد و بر دیوار او
بپاشد آن خانه از خرابات ایمن شود المتعالی ۴۶۲ الی
هر عورتی که در ایام حیض این نام بسیار گوید دوشیزه گردد و محبت او در دل
شوهر زیاده شود البر ۲۰۲ نیکوکار هرکه این نام را هفت بار بر یکدانه گندم بگوید
و به کودک دهد و بگوید الهی این را به بلاغت رسان ببلاغت رسد و هنرمند شود
و در حراست هرکه بعد از نماز هفت بار بگوید هو الله الرحیم حق تعالی ایمان او را
سلب نکند و هرکه در مدت عمر خود صد هزار بار بگوید از دوزخ آزاد گردد التواب ۴۹۲
توبه دهنده هرکه بعد از نماز چاشت سیصد و شصت بار این نام بگوید حق
تعالی او را بر توبه ثابت دارد المنعم ۲۰ نعمت دهنده هرکه چهل و یکصد یکبار
این نام بگوید به نعمت ظاهر و باطن مخصوص شود المنتقم ۶۳۰ داد ستان هرکه
سه هفته این نام ورد سازد همه دشمنان او زیردست شوند و نگونسار گردند
العفو ۱۵۶ پاک کننده دلهای بندگان هرگاه گناه بسیار بود این اسم بسیار گوید
گناهان او بخشیده شود و حق تعالی او را بهشت کرامت کند و در خبر است که عایشه
رضی الله عنها گفت یا رسول الله کدام نام بگویم که حق تعالی بیامرزد مرا فرمود علیه السلام که بگو)



که برتو باد یا عفو را بسیار گوئی تا برا حق تعالی بیامرزد الفا ورخبرست که یا عفو

بسیار گوید حق تعالی فردای قیامت دگر گناه بران بنده نکنند الرؤف یا ری ۲۸۶

سخن لیس هر که خواهد که کسی شفاعت کند ده بار این نام بگوید شفاعت او قبول

کند مالک الملک ذو الجلال والاکرام بلکه دار و ملک شکش که ملک دنیا

دشمنان خود را داد و ملک عقبی برای دوستان خود نهاد هر که مالک الملک

بسیار گوید میان مردم بزرگی بود و هر که یا ذو الجلال والاکرام بسیار گوید حق

تعالی او را غنی گرداند و پیغمبر گفت علیه السلام بسیار گوئید یا ذو الجلال والاکرام

بنده ده بار بگوید هر حاجتی که خواهد روا شود و مرادات او برآید المقسط ۲۰۲

هر در کار جهانیان هر که عزیزان خود را جای بگاه نه دارد یا نگست شهادت

خط کشد و بوقت کشیدن خط این اسم یا رب حق تعالی عزیزان او را در حفظ امان

خود نگاه دارد و بنعمت نیک پرورد هر که دستهای خود برداشته صد بار این اسم

بگوید هر حاجتی که خواهد برآید و اگر هزار بار بگوید یا رب بهتر است جمعیت و حاجت

او همیشه روا گردد المقسط ۲۰۹ داد کنش و داد فرمای ضعیف بر در مظلوم

هر که این نام بگوید هر موسه از کار شیطان ایمن باشد الجامع ۱۱۴ فراهم آرنده هتنها

هر که روز پنجشنبه وقت چاشت غسل کند و روی گاه بآسمان کند و هر بار بگوید

بیکان انگشت شمارد چون هر ده انگشت شمار بگردد دعا کند تا حق تعالی همه او

۱۱۱

برای آن کس جمع کند الغنی ۱۰۶۰ بی نیاز و توانگر هرکه ببلای طمع مبتلا شود عضوی از
از اعضای خود دست فرود آرد این اسم بگوید مقصود حاصل آید المغنی ۱۱۰۰
توانگر و بی نیاز کننده او را حق تعالی المعطی ۱۲۹ عطا دهنده بی خواست هرکه
بگوید یا معطی السائلین حق تعالی او را از همه خلایق بی نیاز گرداند و اسباب او
ب زد المانع ۱۶۱ باز دارنده دشمنان هرکه بهنگام خواب رفتن این اسم بسیار
گوید زن او به او بسازواری بسیار کند و دوستی میان او شان بسیار بگردد
الضار ۱۰۰۱ زیان رساننده آنکه سزاوار زیان بود هرکه در محلی رسد که شایان
شود شب جمعه که در ایام بیض که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است صد بار این اسم
بگوید در آن مقام ثبات یابد و منزلت و مرتبت بلند گردد النافع ۲۰۱ همه سود مند
دهنده هرکه در راه حج این اسم بسیار گوید به برکت این نام سالم در وطن خود باز
آید النور ۲۵۶ جهان آرای و راهنمای هرکه هر شب جمعه سوره نور هفت بار بخواند
بعده یک هزار و یکبار این اسم بگوید دل او پر نور شود و نور بر اعضای او ظاهر شود
الهادی ۲۰ راهنمای ظاهر و باطن هرکه دستها بردارد و روی به آسمان کند و این
اسم یا هادی گوید و دستها فرود آرد حق تعالی بهدایت ثابت او را دارد
البدیع ۸۶ نو کننده از اشیا آسمان و زمین و دلها مومنان بنور یقین هرکه
هر روز هزار بار این اسم بگوید جمیع کارهای او حاصل شود باید که در آن حال
این اسم را گوید سخنی با هیچ کس نکند الباقی ۱۱۳ همیشه یعنی هستی او را فنا نیست



[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای حصول جمیع اعمال دینی از دینی و دنیوی او مقبول شوند هرکه خواهد که در منصب خود مدام باشد
هر صبح و شام صد بار این نام بگوید منصب او قایم بماند اگر هر شب صد بار بگوید حاجت او قبول شود
الوارث ۷۰۷ باقی از فاتحه برای دفع بیماری و بیم و دفع اندیشه و اندوه که در تن و دل
را باشد در زندگی از خوف ایمن بماند الرشید ۵۱۴ راست تقدیر و راستی تدبیر
و راه نماینده بندگان هرکرا چاره کار خود گم شده باشد و نداند که چه کند میان نماز
شام و خفتن هزار بار این نام بگوید تدبیر کار او پدید آید الصبور ۲۹۸ باز دارنده
عذاب از بندگان که گنه کارانند هرکرا رنجی و مشقتی باشد سی و سه بار بخواند
خاطر او را خدای عزوجل بخشد

اسماء جلالی

۷۸۶
شروع کند جلالی پس روز شنبه اول زحل بار و روز شنبه اول ساعت مریخ العزیز الجبار
۹۴ ۳۰۶
المتکبر القهار القابض الخافض المذل العلی الکبیر الجلیل القوی المتین
۶۶۲ ۳۰۶ ۹۰۳ ۱۴۸۱ ۷۷۰ ۱۱۱۰ ۲۳۳ ۸۳ ۱۱۶ ۵۰۰
المبدی المعید الممیت القادر المقتدر المنتقم ذوالجلال المقسط
۵۵۶ ۱۲۴ ۴۹۰ ۳۰۵ ۷۴۴ ۹۳۰ ۲۰۹
۸۰۱
المانع الضار الوارث اسماء مشترک جلالی و جمالی شروع کند پس از روز عطارد
۱۶۱ ۱۰۱ ۷۰۷
اول ساعت عطارد و اگر شب باشد یکشنبه اول ساعت عطارد الملک الخالق القدوس
۱۷۰ ۷۳۱ ۹۰
المصور العلیم السمیع البصیر الحکم العدل الخبیر العظیم المقیت الحسیب
۳۳۶ ۱۵۰ ۱۸۰ ۳۰۲ ۶۸ ۱۰۴ ۸۱۲ ۱۰۲۰ ۵۵۰ ۸۰
الرقیب المجیب الباعث الشهید المحصی الواحد الباطن الوالی
۳۱۲ ۵۵ ۵۷۳ ۳۱۹ ۱۴۸ ۱۹ ۶۶ ۴۷



۲۱۳

(۵۲)

المتعالی مالک الملک ذو الجلال والاکرام الجامع الغنی البدیع الرشید ۸۰۱

۵۵۱ ۹۰ ۲۹۴ ۳۹۹ ۱۱۴ ۱۰۶ ۹۹ ۵۱۴

۹۱ ۵۶۵

اسماء جلالی که از اسماء رحمت گویند روز پنجشنبه اول ساعت مشتری شب دوشنبه اول ساعت مشتری

الرحمن الرحیم السلام المومن المهیمن الرازق الباری الغفار الوهاب

۲۹۱ ۲۵۸ ۱۳۱ ۱۳۶ ۱۴۷ ۳۰۸ ۲۱۴ ۱۲۹۱ ۱۴

الفتاح الباسط الرافع المعز اللطیف الحلیم الغفور الشکور الحفیظ الکریم

۴۸۹ ۷۲ ۳۵۱ ۱۱۷ ۱۲۹ ۹۹ ۱۳۸۶ ۵۲۶ ۹۹۸ ۲۷

الواسع الحکیم الودود الوکیل الحمید المحیی الحی القیوم الماجد الصمد البر

۱۳۷ ۷۸ ۲۰ ۶۶ ۶۲ ۶۸ ۱۸ ۱۵۶ ۴۸ ۱۳۴ ۲۰۲

المنعم الستار التواب العفو الرؤف المغنی المعطی النافع النور البادی

۲۰۰ ۹۶۱ ۴۰۹ ۱۴۶ ۲۱۶ ۱۱۰۰ ۱۲۹ ۴۰۱ ۲۴۶ ۳۰

الباقی الواجد

۱۱۳ ۱۴

نقل از منقول کتب افلاطون آورده است که بالای عرش یک کنگره است در آن سی و سه هزار و سیصد

و شصت و یک حجره اندر مروارید صاف به ید قدرت حق تعالی آفریده شده در

آن حجرها یکان یکان صندوق از زمرد سبز مقدار ربع دنیا پیدا کرده است و جمله نور است اسماء الحکام

در آن صندوقها قفل کرده نهاده است و بر هر حجره هفتصد و شصت و یک ملک نام زده است

مادام که آن قفل گشاده نگردد دعوت اسماء عظام اجابت نشود البدل فی اللغه کیمیس

در مطلع هر مراتب بحجت الله تعالی خدا که ثواب آن اسم هاشمی شد بخشد

قل هو الله احد ۴۲۰ الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد ۳۱۱

۲۴۰ ۲۳۱ ۷۸۹

شبیه اقدس نادعلیا مظهر العجایب ۱۳۳۸ تجده عون لک فی النوایب

۸۹۰ ۷ ۳ ۱۰۰

کل هم و غم سینجلی بنبوتک یا محمد بولایتک یا علی یا علی یا علی

۱۴۱۴

۱۳۰۳



الله ٦٦	رحمن ٢٩٨	رحیم ٢٥٨	ملک ٩٠	قدوس ١٧٠	سلام ١٣١	[illegible]	باری ٢١٣	مصور ٣٣٦	غفار ١٢٨١
واحد ١٩	مغفر ١١٧	مقیت ٥٥٠	حفیظ ٩٩٨	قیوم ٥٢	محصی ١٤٨	مانع ١٦١	مغنی ١١٠٠	حلیم ٨٨	مجید ٥٧
حی ١٨	خافض ١٤٨١	محیی ٦٨	علیم ١٥٠	واسع ١٣٧	شهید ٣١٩	رؤف ٢٨٦	نافع ٢٠١	باسط ٧٢	متکبر ٦٦٢
مقتدر ٧٤٤	[illegible] ٢٠	ضار ١٠٠١	جبار ٣٠٦	فتاح ٤٨٩	بصیر ٣٠٢	مالک الملک ٢١٢	مقدم ١٨٤	حسیب ٨٠	مبدی ٥٦
وهاب ١٤	واحد ١٤	عظیم ١٠٢٠	جامع ١١٤	آخر ٨٠١	باعث ٥٧٣	ممیت ٤٩٠	معید ١٢٤	حکیم ٧٨	وکیل ٦٦
هادی ٢٠	والی ٤٧	باقی ١١٣	قابض ٩٠٣	رقیب ٣١٢	شکور ٥٢٦	رزاق ٣٠٨	ظاهر ١١٠٦	جلیل ٧٣	بدیع ٨٦
وارث ٧٠٧	ولی ٤٦	حمید ٦٢	کریم ٢٧٠	مؤخر ٨٤٦	کبیر ٢٣٢	قوی ١١٦	صمد ١٣٤	رافع ٣٥١	منعم ٥٣٠
[illegible]	اول ٣٧	عدل ١٠٤	صبور ٢٩٨	مقسط ٢٠٩	مهیمن ١٤٥	رشید ٥١٤	بر ٢٠٢	محصی ١٠٦٠	مجیب ٥٥
خالق ٧٣١	ماجد ٤٨	حق ١٠٨	مؤمن ١٣٦	عزیز ٩٤	جبار ٢٠٦	متین ٥٠٠	باطن ٦٢	ذوالجلال والاکرام ١١٠٠	تواب ٣٠٦
قادر ٣٠٥	غفور ١٢٨٦	علی ١١٠	لطیف ١٢٩	سمیع ١٨٠	خبیر ٨١٢	نور ٢٥٦	حکم ٦٨	عفو ١٥٦	محمد ٩٢



سوره الم

سورة العصر

بسم الله الرحمن الرحیم

المطلوب

سوره والعصر تدور سبحانه علی مدور و تعبده باحد رمل اقدام ناکثین عنهما

و خلط بالمدور و تعفف علیهم و یوم السابع یاخذ منه و یطرح فی النار

در حرب چون کار شما مهمی آید یا دست ظالم در همه تا اینجا

نماز بکند از دو بدان خدای که در ابر رحمت تجلی خدا ... ساده اگر ...

مرده کنند زنده شود و نماز اینست چهار رکعت بدو سلام و در هر رکعت بخواند

بخواند در اول رکعت بعد فاتحه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع

الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تذل من تشاء و در دوم ان

بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی

من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب و در دوم ...

در سیوم قل یا ایها الکافرون و در چهارم قل هو الله احد هر یکی بامر ده بخواند

چون از نماز فارغ شود ده بیست این دعا بخواند ... از مصلی بر گردد

که حاجت او روا گردد ان شاء الله تعالی لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

حسبنا الله و نعم الوکیل ... و افوض امری الی الله

ان الله بصیر بالعباد ... و ذکره ... للذاکرین ...

... برحمتک یا ارحم الراحمین



طریق نماز او این

هر که بعد از سنن دو رکعت شام دو رکعت نماز بگذارد به نیت نفل بخواند

در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و شهد الله یکبار و اخلاص

پنجبار و معوذتین یک یکبار خدای تعالی آن بنده را از سختی جان دادن

نگاه دارد و همه دشوارها بر وی آسان گرداند و این نماز را اوابین خوانند

شهد الله شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِكَةُ

وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيْزُ

الْحَكِيْمُ ۝ اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ ۝

الله شافی الله کافی الله حی مولم را بنویسد

استاده کرده بگوید کر دندان درد ناک خود بگیرد خود کلوخ مدور را

چند کرت بلا لبد او خواند و بر جامه سجیده فق کرده رها کند و بنفت بد

همچنین بصورت سه روغ بگذر کند بفضل حق ازالش شود و دیگر

لد بلاف قرنیس برای درد سکم سکمش از دست خود گرفته بلد تعداد



بخواند

وقف کند سه شنبه چهار کرت همین عمل کند در دفع سود بحکمه تعالی

برای درد ناف یا غوث اعظم یکبار خواند وقف کند الحمد لله

میخواند و از بر دو بر انگشت نافش آورده بجای رساند و کلمه مذکور

بگوید بفضل تعالی به شود

شب چهارشنبه بعد صلواة المغرب سواد مری بوش کرده ختم مرده

سرور عالم صلی الله تعالی علیه وحضرت محبوب سبحانی مخدوم شیخ

عبد القادر جیلانی کعبه بر اطفال زینه تقسیم نموده بدید و از وقت

آغاز صلوة عشا تکلم تا صبح موقوف کند بعد از فرض و سنت

و نفل عشا قبل وتر دوگانه نفل آغاز کند در رکعت اولی بعد فاتحه

قل یا ایها الکافرون پنج و شصت مرته و در ثانیه قل اعوذ برب الفلق

پنج و شصت مرته بعد ادای خاصه بار سردار عالم صلی الله علیه وآله وسلم

بخند بعده برخاسته منتصب لند ادب شریف استاده اول آخر صلوة

یازده بار و درمیان آن آیه لا یجلیها لوقتها الا هو یکهزار و یکبار



٤٩

انکه یار جاک نشاء

وقت خواندن صورت مطلوب حاضر دارد و بعده وقت خواندن مهمات سب

جا متوجه قبله نشسته باشد متواتر از خوردن اشیاء که بوی از این

برسد شود که بالفعل باشد و دیدن روی مطلوب و نظر آمدن در نظر بیش

سه روز احتیاط دارد و لازم دارد مطلوب حاضر کند غسل کند جماعه

برای مطلوب روز شنبه بگیرد خوشبوی رست و شمع هفت بار این مهکوت

خواند در آتش اندازد و اگر نعوذ باشد از لوی حیث بگیرد بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حملة العرش و الکرسی

و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله مطلوب الله

والذین آمنوا اشد حبا لله و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب

ان القوة لله جمیعا فلان بن فلان لو یا فصته نیت و فصته علی طلب

فصل نفض تمت الخیر نیز برای طلب مجرب غریب است

این بار چهل و یک عدد فهفه سفید بنه و در دیگچه و صد بار

صلوات بگو برخیز چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعت فاتحه و احد و قل هو الله احد

رسول الله چهل و یکبار چون سلام دهد دیگچه بالای آتش نهد این دعا بخواند بیش کن

بگوید ای آتش دان و ای نعل قرار دستان بنگر آورده دست

و فلان من روان گردان و برابر دیگر من و عالم الکاه دیگچه را در شود و قال من

تا مستجاب شود

برای تحبیب خصوصی پروانه طناب حل و یکبار بخواند از یکشنبه تا حل کامل
وبیش کبوتر ببندند و بعد از آن مدت روز نه مذکور بخواند و حل در چشم و نب
انداز در برابر اجشک بنوشتن معقد گردد اللهم یا بدوح مالک العلم
کالودود لا یجلیها لوقتها الا هو و اگر کسی برای محبت بنویسد
بمشک و زعفران به بازو ببندد ا...

الودود ۸	الودود ۱۱	الودود ۱۴	الودود ۱
الودود ۱۳	الودود ۲	الودود	الودود ۱۲
الودود ۳	الودود ۱۶	الودود ۹	الودود ۶
الودود ۱۰	الودود ۵	الودود ۴	الودود ۱۵



ترکیب صلوة التهجد

چون از خواب خیزد سه بار این دعا بخواند الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور و سر یکبار بخواند لا اله الا انت سبحانک انی کنت ... اللهم استغفرک یا بگوید
الذنبی واسئلک رحمتک اللهم زدنی علما ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعد وضو
ده بار الله اکبر و ده بار الحمد لله و ده بار لا اله الا الله و ده بار این استغفار که در اوراد حاجت ده بار اللهم انی اعوذ بک من ضیق
الدنیا و ضیق یوم القیامة بعده نماز تهجد شروع کند دوازده رکعت شش سلام بگذارد در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره اخلاص یازده بار
بخواند بعد دو گانه اول یا غفار صد بار و بعد دو گانه دوم یا غفور صد بار و بعد دو گانه سوم ~~... این دعا بخواند اللهم~~ لا تفضحنی
بین الخلائق یا فتاح صد بار و بعد از دوگانه چهارم یا رزاق صد بار و بعد از دوگانه پنجم یا ... صد بار و بعد از دوگانه ششم
یا حی یا قیوم صد بار و بعد از فراغ دست برداشته سه بار این دعا بخواند اللهم لا تفضحنی بین الخلائق فی الدنیا والآخرة
برحمتک و فضلک اللهم اجعلنی محبوبا فی قلوب المؤمنین برحمتک و فضلک اللهم اجعلنی من عشاق وجهک الکریم والفائزین
الواصلین برحمتک یا ارحم الراحمین بعده این ابیات بگوید الهی عبدک العاصی اتاک مقرا بالذنوب و قد دعاک
فان ترحم فانت لذاک اهل و ان تطرد فمن یرحم سواک کره من سر گریه کردم نامه عمر خود سیاه کردم
تو بر این نامه سیاه مبین کرم خویش بین گناه مبین با وجود گناه کاری ها دارم از تو امید واریها یا رب
هر چند نسیم زحرمان چه شود راه دهم بکوی عرفان چه شود بس کز کرم تو مسلمان گردی یک کرد گر ... مسلمان
چه شود بگذر ره عنایت نوازنده نواز بهتر ز هزار سال تسبیح نماز اگر کاری که حسن لب بان شود زد یا
رحمت چه شود ... شود بعده صد بار این درود بخواند اللهم صل وسلم علی سیدنا محمد و آله بعده صد بار این استغفار
بخواند استغفر الله ذو الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والآثام و سه صد بار یا عزیز و صد بار یا منان فی الاحسان
قدیم کل الخلائق ... یا منان تمت بالخیر



۲۱۶ ۲۷۵

شب هفتم با بخواند هفتصد بار که شریف یک بار این را ... الا بالله توفیق

حاضر شوند اول ... بار ... بعد ... که ...

آنچه که گفتی ... نگوید



له

جاءت له عونه الاشجار ساجدة تمشي اليه على ساق بلا قدم

الف اسم تكتب عشر مرات في جلسة واحدة متوجها الى بيت المقدسة

الواحد المطبقة الى احد عشر ايام متعددة في الليل يوم الاربع او في يوم الجمعة وليلة

احد احتراز عن النحو وان اتفق فينبغي ان يغسل عليه كاملة مجرد حرح

الاكل وبتعطر جسمه وثيابه باعطر جنسا واطيب وابيض ثوبا ويضع الشمع

المطوي النجم اعمله بحسب الرقم يكن افعله عملا مترجيا اجدا

والله عليم بالكل في استعماله نراد اعماله مرة اخرى ان يري اعماله تارة اخرى

بكررا

المعجون الاول يحمل حر الريح النار ضعفه ويلبسه اروخي الكر المتمادين ويحمله

وقال فضل رسول الله ليس له حد فيعرب عنه ناطق بفم

اربعين مرة بين الزوال وقت الاستواء بحكم برئ علا بحوار بالصحف لقود بالسعد يبدو



۹۵۲

مجرب است

کرده بر سر کسی خواهد اندازد احمق گردد دیگر چوب آشیانه زاغ
را گرفته در میان بسوخت کند و خاکش گرفته بر سر کسی خواهد اندازد
احمق گردد دیگر بیخ سفید حرمل را بر در خانه دشمن
اندازد خراب گردد دیگر جامه را در عرق آلوده کثافه تر کرده
خشک کرده در آتش اندازد بسوخته نشود

شخصی را که بر گرده ... [illegible]
... [illegible] ... مغفور ...
... [illegible] ...

عمل محبت

بعد از نماز عصر بیست و یک بار ... [illegible]
یا بدیع العجائب بالخیر خوانده ... [illegible]
... [illegible] ... لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین یک سلام ... [illegible] ... بار بخواند در روز اول ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... حاجت ... [illegible]
... [illegible] ... بخواند ... [illegible]

یا قاضی الحاجات

طریق خواندن مسبعات عشر وقت قبل غروب و بعد نماز فجر و در شام و روز
اما هر کدام معه بسم الله بخواند سوره فاتحه هفت بار قل اعوذ برب الناس معه
بسم الله هفت کرة و قل اعوذ برب الفلق معه بسم الله هفت کرة قل هو الله احد
هفت مرتبه قل یا ایها الکافرون هفت کرت و سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله
والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هفت مرتبه و عدد ما علم الله
و زنة ما علم الله و ملاء ما علم الله یکمرتبه و اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و حبیبک
و رسولک النبی الامی و علی اله و بارک و سلم هفت بار و این دعا هفت مرتبه
اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن توالد و رحمهما کما ربیانی صغیرا و اغفر لجمیع المومنین
والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین
و نیز این دعا هفت مرتبه اللهم افعل بی و بهم عاجلا و آجلا فی الدین و الدنیا
والاخره ما انت له اهل و لا تفعل بنا یا مولینا و نحن له اهل انک غفور حلیم
جواد کریم برؤف کریم و این دعا یکبار بخواند بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان

در بیان طلسمات روز اوست پنج تنگ آورده از عرق ... تر کرده در پنبه
پیچیده روشن کند هر که ببیند ابله گردد و فتیله چراغ را کف تا به کرده و الله
دیگر از شراب جامه تر کند و در سایه خشک کند پس از آتش عقد دهد سوخت نگردد
دیگر عرق گوار بادیه را جامه گره بسته دهد بعده در آتش بر کر سوخته نشود
دیگر چوب هندیرا اوست دور کند و خط شیر عاق را دهد فطور در رگ‌ها دل
تنگ گردد دیگر لیمون نیش گزدم کند و بعده شیر آکه دهد و بران لیمون
لیمون خورد او در رقص در آید دیگر برنج را از شیر آکه تر کند بعده مونگ و برنج را
پخته کند برنج علاحده ماند و مونگ علاحده دیگر هر دو راد بکوله شود در آن
برنج نشده پان بگیرد پس پان را خوره کند و در راه آب قو تا ... اندازد
اندازد هر آب واله که بران راه گذرد و مسبوط آتش شکسته گردد دیگر
کل سیر بن را بر کار دهالد و لیمون را از وشق کند از لیمون خواهد آمد

آرد ماش را با ورق
خمیر کرده در ظرف
گلی انداخته در کوکی
بران کرده در علحن
روشن کند بعد چهل روز
چراغ روشن بعد رنگ الی
در ان غیرها بسیار
جدا خواهد شد
دیگر خوک وحشی
بر دو بر مسادی
و نصف بر تالها
۱۲ از شمال کرده
در ظرف گلی انداخته دفن
کند ... کند



دیگر موم را فتیله کرده و رشته پیچیده و چراغ را از آب پر کرده در آن روشن
کند روشن خواهد شد دیگر عرق کنوار پاتهه را و مغز بال پشه سفید
و بعده از آب پر کند یک قطره بیرون نیفتد دیگر ملیشهی را در دهان
خاییده آتش بخورد دهان را آتش ضرر نکند دیگر عرق لیمون حروف
نوشته بر چراغ پیش رساند سرخ حروف پیدا شود دیگر آب
پست پای حروف بنوشته قرطاس را در آب اندازد حروف سپید ظاهر
آید دیگر ظروف روغن چراغ روشن کرده بنهند بر آن سبوچه
عکس بنهند و در ظرف آب اندازد آب بالا سبوچه پر نگردد
دیر گردد دیگر مغز در ادیت وقتیکه گنجشک نر و ماده جماع کنند
بان وقت بخار نیفل و دیگر جوراب را بر کند برد بر روی عورت
آن جا رد را بده لیمون حلال نه استحاضه شود دیگر بزد غن در راغ
را بر در ادیت گرفته لیمون زور در میان سوخته کرده خاک آن
همه خاک میان بر گیرد و بر سر هر کس خواهد اندازد احمق گردد دیگر
گل خانه زنبور سیاه را که در در درخت بخیره با پشم گرفته در میخ دود آید



و یذهب بالنهار یا باللیل فقط
یا جبار
١٠٠ مرتبه

سبحان الله العلی الدیان سبحان الله الحنان المنان سبحان الله
شدید الارکان سبحان الله فی کل مکان سبحان الله من یذهب باللیل
ویذهب بالنهار و دیگربار گوید سبحان الله وبحمدک علی حلمک بعد علمک
سبحان الله وبحمدک علی عفوک بعد قدرتک سبحان من له الطاف
فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات
والارض وعشیا وحین تظهرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت
من الحی ویحیی الارض بعد موتها کذلک تخرجون سبحان ربک رب العزة
عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العلمین فلله الحمد رب
السموات ورب الارض ورب العلمین وله الکبریاء فی السموات والارض
وهو العزیز الحکیم والحمد لله نحمده ونستعینه ونؤمن به ونستغفره ونتوکل علیه
ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ونشهد ان محمدا عبده
المصطفی ورسوله المجتبی ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون





دیگر بندگی حضرت شیخ جمال الدین نولسین بسجاوندی روایت کرد که هر کرا کار
مشکل پیش آید یا مهمی دشوار باشد باید که این دعا بنویسد و در آب روان اندازد
اگر در میان هفته غرض او حاصل نشود فردا قیامت چنگل او در دامن من باشد
دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله الملک
الحق المبین من العبد الذلیل الی المولی الجلیل مسّنی الضراء و انت ارحم الراحمین
ایضا برای برآمدن حاجات شش رکعت بگذارد به سلام هر چه از قرآن
یاد باشد بخواند چون از نماز فارغ شود سر بسجده نهد هفتاد بار قل یا ایها
الکافرون بخواند و سه بار این دعا بخواند بعده هر حاجتی که دارد بخواهد
بیشک روا شود دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اجعلنی من دعاک فاجبته

دامن



و امن بک فهدیته و رغب الیک فاعطیته و توکل علیک فکفیته

و اقترب الیک فادنیته اللهم امدد لعقبی یدا و اجعل لی فی قلوب المؤمنین ودا

اللهم انی اسئلک ایمانا و اسئلک الفضل من الرزق و اسئلک العافیة من البلاء

و اسئلک حسن العافیة فی الدنیا و الآخرة ذکر نماز دفع لوا اسیر

دو رکعت بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه الم نشرح و در دوم الم

ترکیف خواند مجربست بعد از سلام هفتاد بار بگوید استغفر الله من کل

ذنب و سبحان الله و بحمده الی دیگر چون ماه نو به بینند تکبیر گفته سبع

بار فاتحه بخواند دوازده ماه در امان ماند الفاتحه حضرت شیخ فرید الدین

گنج شکر میفرمایند که در اوراد خواجه معین الدین قدس الله سره العزیز

نوشته دیدم که در تمام سال سه لکه هشتاد هزار بلا نازل میشوند اما

در آخر چهارشنبه ماه صفر چندان در دنیا می آیند پس این روز از همه

روزها گران تر است چهار رکعت نماز بگذارند و در هر رکعتی بعد از

فاتحه انا اعطینا هفده بار بخواند و سوره اخلاص پنج بار و معوذتین یک یک بار



بعد از سلام این دعا بخواند حق تعالی او را از جمله بلاها که دران روز نازل
شود بکرم خویش نگاه دارد و هیچ بلای گرد او نگردد

دیگر نماز تهجد چون توفیق یابد بعد از گذشتن نصف شب تا طلوع صبح وقت
این نمازست هر وقت که از خواب برخیزد وضو ساخته تحیت الوضو
ادا نماید بعده اگر وقت وسیع بوده باشد و توفیق رفیق باشد دوازده
رکعت به شش سلام ادا نماید بخواند در رکعت دوگانه اول بعد از فاتحه
سوره اخلاص دوازده مرتبه و در رکعت دویم از دوگانه اول سوره
اخلاص یازده مرتبه و در هر دوگانه یک بار سوره اخلاص کم کنند در رکعت
در رکعت دویم از دوگانه آخر یک مرتبه اخلاص بخواند اگر سوره اخلاص

۹۹۵

بتواند یس و در رکعت اول آیة الکرسی و در رکعت دویم آمن الرسول تا ورد آخر سوره

باشد بخواند بر این قیاس رکعتها دیگر نماز اقل نماز چهار رکعت است

و اکثر آنقدر که خواهد بخواند بعد از نماز فراغ مذکور این مناجات بگوید که

الهی آنچه بد کردم ندانستم خطا کردم بیخش بحق لا اله الا الله محمد الرسول الله

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و آله و اصحابه و بارک و سلم برحمتک یا ارحم الراحمین

بجهة محبت کسی اگر خواهد که مبتلاء خود گرداند شب یکشنبه سوره اذا جاء

نصر الله بدون بسم الله بر هفت لونگ بر هر یک هفت مرتبه بخواند تا مطلب

در طلعت دم داده دس گرفته بدمد و سر برهنه شده در گوشه نشسته بخواند

و یک باره خوشبو بسوزد و ان الله تعالی مطلب حاصل شود و او در خوردن

دهد بمجرد خوردن محبت شود   طریق استخاره کردن این است

که اول وضو کند و بعد از آن دوگانه بگذارد فاتحه روح سرور انبیا

و جمیع اولیا بخواند و نیز فاتحه بروح غوث الاعظم بخواند بعد از آن دو

گانه به نیت استخاره و در رکعت اول بعد فاتحه قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم



بعد فاتحه قل هو الله احد خواند یا الصمد مرتبه ایاک نعبد و ایاک نستعین بخواند

اگر در عین نماز بطرف راست برد مطلب ادا شود و اگر بطرف چپ یا ساکت ماند مطلب

نخواهد شد اگر اول روز نه بیند روز دوم کند تا ۳ روز تمت

اگر کسی خواهد که روح اولیاء را حاضر سازد و ببیند باید که اول غسل کند

و خوشبوی مالد تا هفت روز روزه دار باشد و افطار شیر برنج بخورد

و از همه چیز احتراز کند و شروع شب جمعه نماید تا که هفت روز کرده باشد

اول شب جمعه باشد شروع چهار هزار و چهارصد و چهل چهار بار این اسم بخواند

بسم الله الرحمن الرحیم یا رحیم کل صریخ و مکروب غیاثه و معاذه یا رحیم

هر وقت که شروع کند فاتحه ختم الاعظم بخواند و رجوع بایشان نماید تا هفت

روز این ترتیب کند روح هادی که حاضر شود کدام که خواهد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

برای ویران نمودن و خراب نمودن کسی همانا بیت حرف سفید گرفته در قبرستان
که هر چهار محدود و محول باشند بنویسد کلام مذکور بعد عدد و یکبار گرفت خوانده فف
کند یا گرفت گرفت کند تا چهل روز داخل مدت هست یک روز وقت بیش از زوال
بخواند هلا بعده آن حرف بعد مدت معهود در خانه آتش اندازد و دو وقت نام مقصود یاد کند
کلام مذکور است [illegible] من شر [illegible] ما [illegible] الله ان [illegible] گر فی شمسه و [illegible] اگر [illegible]

دیگر برای عداوت دو کس سوره مزمل بر زبان [illegible] باید [illegible] و ریگ شسته
سنگ سیاه که یک مو سفید [illegible] شسته باشد مجموع را به همین [illegible] بار دوم روز دوشنبه
بعده روز سه شنبه کند و یا در سه شنبه و دوشنبه برابر که [illegible] است و با یک بار آن
را هفت پاره نماید و هر یک پاره هفت بار سوره مزمل خواند تمام آنها گرفته
سنگ سیاه خوردن دهد [illegible] در مختلف الذکر

برای [illegible] زن که در بد زن خانه [illegible] که [illegible]
فولاد بگیرد و در مسجد رود و از جانب مغرب بسوی محراب شش قدم نهد و هفتم قدم
بسوی شمال نهد یا هفت قدم بسوی شمال رود و بایستد و کلام خواند که [illegible]

وقف کند و بگوید که من فلان بن فلان را آتش ... نمودم و کار در ... نموده در میان

بر سر میان از رشته ... ... تا کار ... آورد ... ده گواه شوند

درود اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید

هفت مرتبه بخواند ... ... الجرد ... ... از ... ... هستان تا ... ...

میان و ... ... اولاد

قصه ... ... در محله کاکتار که ... ... در مسجد ... ...

ببین غایت غایب شد

... ... یک انار ... ...

شیر را در ... ... گردانید ... ... بگوید ... ...

یک انار ... ... یک ... ...

خوراک ... ... دوار دیگر ... از ... ...

... ...



... ...

استعود بالله

۴۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم

بهوا شافی قاقله کبار لونگ تج جوزبویه [illegible] مازو قند سیاه پیپل شنگرف

روغن بادکاد روغن قسط افیون شنگرفی [illegible] اول [illegible] در روغن زرد را در کرکاهل

گرم کرده بعده قند سیاه را در روغن گرم اندازد هرگاه که روغن و قند مکرر آمیز شود آن را

از همان [illegible] را انداخته [illegible] بعد از آمیزش شنگرف که پخته شود همه ادویها را که اول کوفته و بیخته

[illegible] باشد [illegible] در کرکاهل انداخته [illegible] علیحده دارد [illegible] همه ادویه آمیخته

گردد از همان [illegible] را اندازد و فرود آورد [illegible] نگاهدارد [illegible] وزن

[illegible] بخورد و قوت بدل حسب دلخواه حاصل آید از فضل حق تعالی [illegible] فایده بخشد

نسخه حفاظ [illegible]

[illegible]

ترکیب شستن لوکری عکاس

بگیرند لوکری رنگین و صابون در آب حل کنند چنانچه آب صابون غلیظ گردد پس آن را دو روز بر آتش نهند
که خوب گرم شود پس قرنهای در آن انداختند بعد از توقف اندک بیرون آورده از آب
دیگر بشویند چنانچه شفاف خواهد شد طریق شستن بلور آلات و برنج و از آب بگیرد
خوب بشوید حرکت آب غلیظ گچ و پس بلور را در آب آنرا زرد قدر دست تا لد
بیرون آورده آب صاف کند همین شان با آهک سفید و درخشان خواهد شد
ترکیب ساختن روغن سرد بگیرد شمع بز و اندرش شلجم و نغاف تاب کنند در آن سنگر
انداخته در دیگ خوب خوب بگردد و قطرات آب انداخته باشد چنانچه آن بگردد
همه شمع شد پس در کاسه آهنی انداخته روغن کنند چنانکه بگداخت پس برگ درخت
نفت شش عدد یا زیاده کم انداخته باشد چنانکه برگها سوخته شوند از نفت فرو آورده
در چاه بنهد و روغن خرب و ساییده انرا خواهد شد هیچ فرق در ملایمت دارد
اگر روغن کاو قدری در آن حل کرده سازند تا نهایت بهتر است والا هیچ ضرر روغن نیست
سید محمد حسن میر منور شخص دیگ جابها بنهند دیگر آن جانب بیند تا
میوه نیز از چشم چو رسیده ام رنگ کمان امراض چشم را نهایت خوب
است ... ... نمک لاهوری اول آنرا در ظرف گلی نهاده با آب آتش نهند چون
بگذارد زرد وقت اول آنرا دو سه مرتبه بر آن تا جمله سوخته شود پس نمک

۱۲۸

۲۲۶

۹۲۹

هم سائیده بجای آن باشد و شب دار رای کند و هر آتش داشته باشند چو بکار بود که گردد داز میمنی جان خانه

پس فرفحه آرد پس بگیرند مهره خاک سرمغز شیح سیاه نبات کابلی هم را سوای بعد آن تمام بکنند

دشت را هم سائیده در جامه بیخته دو اند پس بعد آن را علیحده سائیده و بیخته مثل با هم کرده در

هست با پس یک مرتبه در چشم از نیل بکشند تمام شده مرتب بکنند از گوشت و دوغ و شیره و ...

چکه درین با دو سیر در آن خشت بیخته کهنه صد ساله پاک کرده ان ریاله باشد او را خوب با یک سر ...

در آن چکه آمیز دهند در تحاحفه راند بعد انشاء الله در ۵ روز نهایت بسته او در آن قسم از هند خوش خواهند ...

حاصی حیث مرهم اعجاز که جهة زخم مند دق و مانند آن وجهة ناصور و ...

جهة جهت عارفه درد فرج جبنه ... منقول از جمله

آخر ... صد ... ماشه ...

با ... روغن کنجد آب جا شیرین تازه ... آب در روغن ...

گردد ... که بسمت بیخته بدست کف ... تا ... در آن دیگر

هر یک ... با هر یک بیخته موازنه ... در آن آمیزند و یک پاس دیگر ... پاس ...

هم ... که ... و ... آید پس در ظرف چینی یا در نقره نگاه دارد

وقت حاجت استعمال نمایند ...

بیت ... روغن کنجد ...

... روغن ... گردد ...



و ادویه [illegible] جمله اجزا را در شیشه حکمه را [illegible] آمیخته و [illegible] بهر کدام [illegible]

الک [illegible] سر بصه را [illegible] نخوه [illegible] قرار داخل که بزیر خاکستر گرم کرده بخته اند و برآرد

[illegible] داخل کرد [illegible] قوت باه زیاده

ارجش [illegible] بلیله زنجبیل فلفل عاقرقرحه موبر از هر یک مثقال و نبات [illegible] هم [illegible]

مرصاع ملک [illegible] تنبل کند [illegible] زرد و چوب

بلدی زنجبیل [illegible] بلیله عاقرقرحه سلیخه دارچینی [illegible]

مغز بادام بیخ گندم روغن زرد آرد نخود کشمش

تخم [illegible]

ترکیب کفه معروف [illegible] از الک [illegible] نبات [illegible] حب السلاطین

اجوایین محمود خراسانی مردارسنگ سیماب [illegible] سیاه [illegible] کاو [illegible]

[illegible] حب [illegible] را از فرق [illegible] آن [illegible]

آتش دهد [illegible] از نوبت [illegible] هر یک [illegible]

که [illegible] دو [illegible] از نوبت [illegible] کا [illegible] گردد در [illegible]

و [illegible] دفن کند [illegible] سوم روز برآورده آن [illegible] داخل کرده

باز دفن کنند [illegible] ۳ دفع [illegible] کرده [illegible]

بار آن [illegible] دو [illegible] ۳ [illegible] ۳ دفع [illegible] مراد [illegible] را اخلاط

بار [illegible] سیماب [illegible] محمود و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible] قرار

اگر زرباف [illegible] اگر [illegible] کند برنج [illegible]

[illegible] سفید [illegible] هر یک [illegible] پنج درم [illegible] زرنیخ ده درم

[illegible]

[illegible]

جهت تشنج و [illegible] و داء الثعلب مجرب

پنج مثقال پنج چهار خورد کرده در ده آثار آب جوشانده مالند و هنگام خواب [illegible] قدر
بر جای [illegible] مالند چند [illegible] روغن [illegible] بگذارد حاجت [illegible] از [illegible] چون [illegible]
روغن [illegible] ادویه [illegible] و [illegible] حاجت و [illegible] قوی [illegible] عجیب مجرب
بجهت [illegible] گندم [illegible] باید [illegible] دستمالی
در عرق [illegible] رنگ [illegible] روغن [illegible] کند دو
[illegible] نظر آید بجهت [illegible] داء الثعلب
بگیرد [illegible] که [illegible] مجوف باشد پنج انار بجهت
و پوست [illegible] دو سه انار [illegible] آن [illegible]
[illegible] آب [illegible] فالسله [illegible]
عرق آن بگیرد و [illegible] انداز دو در عرق [illegible] گندم [illegible]
تا [illegible] گندم [illegible] خشک [illegible] کند و [illegible]
علیحده [illegible] باشد [illegible] [illegible] مذکور [illegible]
داخل [illegible] کنند و [illegible] داخل کنند [illegible]
[illegible] یک بار جهت [illegible]
و [illegible] انار [illegible] کند و [illegible]
و پوست آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] [illegible]

[illegible]

بپرهیزد از مرهم و دسومات و دال ماش و نان گندم و حلوا ایوب ...

اول دوائی که سرکه کلان بفیدیح آثار بود از هلاک شده تا بس بگیرد عقیقی ... خالص و در دو ... بسته

پاره کعب نقد رجا ... و بگیرد بیخ ... نیم باد کوفته نصف آن ... در آب ...

به انداز دو عقیقی مغفت ... بالای ... چند قطره عرق لیمو بالای آن انداخته نصف آن

بیخ انداخته ... دوم ... فعلا در ... چند بار ...

از ... آتش ... بعد چهار پنج ... بگیرد ...

گشته کلان ... لیمو سرخ کرد و نقره ... سیاه کرد ...

... چند ... در آب ... که بر آتش انداز ... اگر دو دانه ...

... آهن ... آب انداخته چون ... بالای ... قرار گیرد ...

سبز ... بگیرد و خوب ... اگر ... بکند خورده ... بر آتش

اند ... خوراک دو ...

... نقره ... بگیرد دو ... بر ... نیم باد ...

کنند و روغن ... را در آن ... در خمیره ...

... دو ... آتش ... در ... آن ...

دو ... در ...

نسخه بجهت سرفه

[illegible] مقدار [illegible] گرفته [illegible] بار در آب بجوشد به نیمه از آن برآورده [illegible] اندازه چهار [illegible]

بخورند هر دو وقت صبح [illegible] [illegible] که باشد [illegible]

دیگر علاج [illegible] [illegible]

العلاج

در علاج [illegible] کامل غذائیت [illegible]

روغن کنجد خالص [illegible] عدد [illegible] چهار [illegible] پارچه [illegible] اندازد

و روغن [illegible] تا [illegible] و روغن را

[illegible] صبح [illegible] روز [illegible]

خوراک [illegible] غذا نان گندم [illegible] روغن زرد [illegible] نمک [illegible] هیچ [illegible] از [illegible]

[illegible] بکار برد [illegible]

دور [illegible] مخلوط کرده و [illegible] پارچه بسته [illegible] بکشند [illegible]

گرفته [illegible] چهار [illegible] بکشند [illegible]

در [illegible] مذکور [illegible] کباب [illegible]

[illegible] از پارچه [illegible] گرفته او را

[illegible] و بالای آن [illegible]

[illegible] کافور [illegible]

۱۲ ۱۲

[illegible] در شب [illegible] صبح [illegible]

بدهد و دیگر دوری ۲ دفعه بلسیدان ... در ... و در کف ... میرحاجت ... از ... [illegible]

جلدب ... زنگ منقش هیچ سیاه سنا ... جهار ... [illegible] اللاتی جوز ... [illegible]

۸۶ ۸۶ ... وغیره

برابر کوفته بیخته ... کنند ... [illegible] ... زده

نسخه تیزاب ... و ... و ... در گوشت ... خواهند

که آنرا ... کنند ... آید بگیرد گوگرد ... [illegible] ... چهار

برابر بگیرند و در شیشه خورد ... در قرع انبیق تیزاب ... و هر جا ... خواهند ...

چون ... سفید ... خواهد کرد ... سفیدی بگیرند و در ... تیزاب ... زده

برو گذارند و نگاه دارند تا که خشک شود و ... تیزاب ... سرایت کند و اگر

حاجت آید ... آرند بعد حاجت را که واقع شد ... بسازند و این

مرهم ... دارد ... سوخته ... مروارید ... چهار ... [illegible]

تمام ... در روغن زرد و مرهم بسازند و ... زنند

و دوایی دیگر ... رابع ... را ... سازد ... [illegible]

... و ... در آن ... کرده بسازد ... یا ... [illegible]

و ... دیگر ... در پارچه ... [illegible]

پس بیرون آرند و ... بعد دوا ... [illegible]

... [illegible] ... گندم ... [illegible]

ک

نسخه سوزاک

پوست کلک سنبل الطیب الایچی خورد تخم خیار بادرنگ اصل السوس تخم کاکنج

خیار شنبر قاقلهٔ کبیر کوفته و بیخته سفوف سازند خوراک چهار ماشه در شربت بزوری

و شربت خار خسک و تخم ... معصوم یک چهار چهار ماشه غذا دال ... چپاتی

نسخه حب ... دلپذیر از ... از حکیم محمد ... خان ... سنگ جراحت عاقرقرحا

کوبه ... حب سفید بسبل قرنفل خولنجان گل حب آسا ... شنگرف ...

همه را کوفته و در گلاب انداخته بعده حب و خولنجان را در گلاب انداخته و سه روز خیسانده

کرده کنند ... ... برگ تنبول بعده و آب ... سازند

تا سه روز اگر ... کنند با ... ساییده ... سازند به شود

طلا حکیم محمد شریف خان آزموده جدوار شیر جدوار ... جوز

... سپید ... هل ... قرنفل ... زعفران ...

... ... شنگرف بیخ ... سفید خولنجان ...

حب سفید عاقرقرحا ... دارچینی ... نرگس ... جوز ...

... ...

کوفته و بیخته دوازده ماشه با شکر نبات واستعمال آن الیت یک کیله بخورند شب از رستاالله همچنین

دو دوانه گوزرا برابر طلا نماید وبشت ازاکنان دفت صبح گیله بدارند بهشت بنوز بحلاوت تیار شدن

دو ورشت والله دیگر بار چهار ماشه گیرند به بسی بحلاوت زرد

حلب که فالج و سستی اعضا دفع شده نجورند بفود بنات شیر خشک قرنفل زنجبیل

فلفل گرد روغن بادام این همه ادویه را کوفته و بیخته در روغن بگدازند دوازده گولی بندند

و استعمال خورد و سستی بلو لهرا ادا یک آثار آب جوشانده باو انار باقی را کسر گولی بهمراه

آب ماما بندند دوازده روز بخورد غذا الحمی نمک دار بخورد

روغن در باد گرفته و معطل شدن را بخورند روغن الی از دهن سرکه روغن بید انجیر ادهن

قنجه هر یک نیم پاو شیره و بتوره با پنج دنگ دهار برابر نیم انار بهم بپزند و گولی

و مالش نرم چنین روغن نمانده هر عضو ماده ی کند سفید کرت و بالای او نمک و بوره بار

بیک ارند بر بند و فقط ذوابی حبوب را نفع کند و در بندکان در فلک اعضا

سود دارد فلفل دراز زنجبیل صندل سیاه زیره جوت مالکنگنی جمال گوته

همه را خورد کرده بقدر نخود حب بندد و دو دانه خشک کنند اول روز یک حب دوم روز

دو حب سوم روز سه حب بخورد لیک تا هفته یک حب میخورده باشد و غذا نان گندم

و روغن و برنج بسیار و شال مولسه بخورند و از گوشت و شیر و پرهیز کند خود



۹۸۵

نسخه شراب جهت قوه باه

عرق گزر ۳ من | شکر سفید ۲ من | سقنقور دانه ۵ اثار | ستشهد ده اثار | زنجبیل یک اثار | مجیبه نیم اثار | جهات ۱۵ اثار

زرنیخ [illegible] | تخم [illegible] | با دارچین نیم اثار | کبابه یک اثار | بلیله کابلی

بلیله | بلیله | هلیله | آمله | انزروت | نبات | کوکب | نیم اثار

گل [illegible] یک اثار | تال | بلبان | ماهی سقنقور | گشنیز | [illegible]

گاوزبان | [illegible] | جز اینه | [illegible] | جوز [illegible] | [illegible]

ادویه را در عرق بگذارد پس ادویه را [illegible] | زعفران | مشک | عنبر | [illegible]

کلقند یک اثار | الاچی خورد نیم | الاچی کلان | جوز [illegible] | [illegible] | [illegible]

برگ تنبول | [illegible] | کاسنی | [illegible] | بهمن سرخ و سفید | تودری سفید

خولنجان نیم | دارچینی | گاوزبان | گل گاوزبان نیم | تال [illegible] | [illegible]

نبود | [illegible] | [illegible] | مصطکی | [illegible] | سنبل [illegible]

سعد کوفی | زعفران | [illegible] | [illegible] | صندل سفید و سرخ

[illegible] گاو | روغن زرد | انداخته | [illegible]

۱۵ اثار | ۱۲ اثار



[illegible]

نسخه طلا ۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طلاء ولی مجرب

روغن کنجد سیاه گاو ... سیماب دیودار تخم ... تخم کرفس بلادر زرد ... کنجد

تخم ... عاقرقرحا ... دارچینی ... کندر ... [illegible]

رفیع ... بادیان ... بابونه ... تخم ... [illegible]

[illegible] بلبله ... بلبله سیاه بلبله ... مصطکی ... [illegible]

[illegible] ... پیاز ... زعفران ... سعد ... [illegible]

[illegible] ... کنجد سیاه ... جوز ... مصطکی ... تخم [illegible]

[illegible] ... بسیار ... آنچه ... جو ... دو درم ... باد آب

[illegible] ... صبح آن روغن کنجد ... انداخته ... اندازد ... [illegible]

تا آب سوخته شود روغن ... گذارد ... کنند ... نگاه دارد [illegible]

بدهند صورت ببندد که با زعفران که آلت باشد و اشتر خاکستر گردد باشد تا به انگشت
در آن روغن نقطه ها بر دارند و چون انگشت بر نقطه خورد کند بعد از آن برگ بر آن
بندد تا صحت یابد ان شاء الله تعالی به خواهد علاج عینه سیماب کشتن الوان انار
سیماب بگیرد مثقالی که هر یک طرف بر یک نیم فلوس تا رنگ گوشت در حاشیه تا رنگ بیضه
چند بار در روغن بیخته ها و انار بریزد در ظرف دوم اینها را دو کشکند و خون را از آن
بجوشانند و بعد آن خون را در ظرف جمع کنند چون جاکند بار سیماب خورد کنند و فتیله
از دست بیاورند چند بار روغن بیندازند تا بپزد و خون را جمع کنند تا سه مثقال
سیماب خورد شده باشد باز نوعی که در کلاه کنند و کلاه بالای کلاه انداخته خورد
خواص اسرار آن ... قرنفل جوز بویا

چهار دینار از خون
سیماب کشته او بگیرد
بار طین کشیده
حفظی مقدار ...
یکبار نیم کنند
نیم بار کرده
اجمعو کشته ...
قرنفل جوز بویا
خطمی مقدار بر ...
وزن ده دینار ...
نیم بار کنند
سیماب کشته ...
تا نیم جو کنند
عنبر بسیار ...
... در ظرف بیندازد و خشک کنند
دو ... در ... انداختند ... خشک کنند
... دو ... بر ... خوردند ... بالای ...
... و بالا بر ... نه

غض الكلف المحمص [illegible]

[illegible] الزبيب [illegible] على موضع [illegible]

[illegible] بماء [illegible] من [illegible]

[illegible] ينفع من [illegible] يطلى [illegible] بالماء [illegible]

[illegible] واحدة [illegible] مقدار [illegible] وينفع من [illegible]

[illegible] مقداره [illegible] الطويل [illegible] مقداره

[illegible] والتوت [illegible] جدا [illegible] العصفر [illegible]

ثم [illegible] اياما [illegible] مرة [illegible] الكحل مقداره [illegible]

[illegible] مقدار [illegible] الصواب [illegible]

[illegible] مطلقا [illegible] والتي [illegible]

[illegible] الزعفران [illegible] الصبح [illegible] والواحدة [illegible]

والدهن والدينار [illegible]

عقد سیماب در عملی اسباب کحیل کرده بیارد سفید سیر ... و بیارد [illegible]

سیماب [illegible] از کلکل یاد ارد بعد اندکی ازان در دیزه ... تقطیر ... جوره یک بعد یک

گره شود بوقت حاجت در دیگ کرد ترکیب دیگر بیارد ۳ ماشه ... نوره ... نمک

سیماب همه را ... در جامه بافته ... عقد بند ... بخار ... کند

... عقد ... در بند عقد بند ... ده ... ایم جنس ... گره جوار ...

همین ماند ... عقد ... زاج سیماب ... گرد همه ... باشد

در چاه ... روغن ... سوخته کند ... چاه ... برآرد مرکم ماهور

بیارد ... زرد چوب ... سیماب ... ۳ ... در جامه ... بیارد

در ... ۳ تور آب ... بعد ... علیظ

... روغن ... بیارد ... علیظ ... جامه ...

... بعد ... اسبا ... ۳

زرع ... و اگر ... کرم ... ماند ... دو ... وبعد ...

... بیارد ۳ ... کنه ... ملک

... مرد ... حب السلاطین ... زبان ... در ... گاو

... بعد ... جامه ... آرد ... بعد

... صحیح ... بعد ۳ ... گاو ... شد

هر بار که دو ساعت احتیاج کند بالله [illegible] خوب شود و [illegible] مانند بکوبد بعده مشک [illegible]

زده خوب شود انشاءالله تعالی شربت حلاب [illegible] از بعد از یک یک هفته ها [illegible]

[illegible] بالنور [illegible] و سبزی [illegible] غذا نان گندم خوب با نمک بعد از [illegible]

هشت روز روغن [illegible] آنرا در دو [illegible] از [illegible] با پنج ماسه آمیخته

هشت روز بخورد ان شاء الله [illegible] خوب شود صحت

[illegible] نعلبکی [illegible] تخم [illegible] بعده [illegible] [illegible] و این [illegible] [illegible]

هر یار زبان ریشه کدو اریشه کلان برد و را سیاه ماس اسفند حب ح بقدر اریشه

بخورد ببندد و یک گردی از دهن جگر علی الصباح بخورد و درد اریشه و منقی لک دور نماید

هفت روز حب بعد بکند و اگر مار زیر ردار باشد باشد بکند وی بخواهد آید

در خارت بیجا بکند الف اسم انا بخورد دهن و ناف تک و مشام کام شیرو بریان

و دیگر صحت منفعت بدارد

الگ

مثلی بعد گرد یکسیرد آب زیره پرو پیو جامی و اهو سفید کوفته و آن ال حبس بند

بعد جوشانده ریزد آن همه را صاف نموده سا یده بر قرنفل دراز بیسید ها ییلند و قت سهاک

یک رنگ به در حنظل کاشته الو بعد بک لحم بر آرد و زردوی باز یک لحم قرنفل بر آرد

با زیر دارد سه روز کلاب بکند روز چهارم یک شیشه مهم حسید انگه مکی در خانه حنظل

مقدار آن بخورد سفید کافوری مصطفی گرد ثمینه در حنظل نگاه دارد انقدر دهن آمل نمایند

و نیم حنظل و نیم خلق ها بشش ماشه مساهمه شربه برادره بعد تقید کم حیض

هو بند و هند در تول بعد نمود قوت ای ملانه بکند نقطه نقطه دور شده

کشته فولاد بگیرد فولا جوهر دار و جگر داد بماند بعد ترکه اول بگیرد شیشه سنگ

بقدر یک نیم باد و در تغار گلی انداخته گذار نماید بعد عرق کهی گنوار انداخته باشد

و از چوب پنج گنی گنوار زیر نرم با شد تا که آن سوخته گردد و منو کهی گنوار

هم از بیضه اسفل بعد جای را انگشت برآورده اند زخمه باشد همه او ناخوش شد را

هر روز باید صبح ناشتا مومیائی چهار نخود دارو با گوشت بخورد هر روز اول رنگ سیاه خواهد کرد

بعد رنگ زرد کند بعد رنگ سفید در هوا خواهد رفت الوقت بر آید و بیمار شده

مسهل بنوشد از آن گرفته باشد بعد بر او فولاد صلابه باید در عرق گل گاوزبان همه او در

و شیره تخم و در بوته گل بهار دمی بسته در هیچ آثار او تکیه آتش دهد چهار باز بر او

همراه بخورد اول باید عرق بیچی کنند اگر صدا آتش دهد اگر ... در هیچ جا آتش

در گوشه ... مرض دارد ... و گوشت باید و ... ... دارو

در سگ دوش ... طبیعت بقدر یک حبه بخوراند ... ... اگر ... و او

و شیر و سگ ... هرچه خواهد بخورد باز را ... از ... ...

سیاه ... صلابه باید در عرق گل گاوزبان در یک روز کامل ... ...

خالی بخورد ... برآورده اند روی آن گوشت بداده بار ... را با سبزه ... ...

... خشک باید در دو روز خشک ... ... در یک ...

... ... بالا ... ... آتش دهد در ... باشد

دارو ... ... خواهد

برآورده از ... ... برآورده ...



و سفید برای وزن برابر خواهند شد در صندوق [illegible] نگاه دارد و برای [illegible]

۹۴۵

[illegible] واکثر اعظم شاید و [illegible] اگر [illegible] که [illegible] و حرف [illegible]

و هم [illegible] [illegible] برای که [illegible] الفت [illegible] [illegible] دیگر چه باشد [illegible]

[illegible] از حضرت [illegible] [illegible] که [illegible] اگر [illegible] [illegible]

[illegible]

نسخه مجرب از زکام و [illegible] و دیگر چهار [illegible] مقصود است

ادویه جات و زنجبیل [illegible] [illegible] هفت مثقال [illegible] و در [illegible] هفت مثقال و در [illegible]

و [illegible] هفت مثقال در [illegible] هفت مثقال [illegible] [illegible] کرده [illegible]

الکه [illegible] کرده [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ان شاء الله [illegible] زیر و زبر [illegible] [illegible] زیر و بالا [illegible]

آتش و [illegible] ان شاء الله [illegible] [illegible] در [illegible] خورد [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نسخه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۲۲

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۶ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

در عرق ... گلاب ... چهار درهم ... پنج ... بعد [illegible]

نخچه و در بوته و درخت بید معروف نخچه [illegible]

و بالا ... نخچه ... [illegible]

... سرد شدن بر آورد ... مقدار ... [illegible]

پایان ... [illegible]

العدد ... [illegible]

زخمه و بر قدر ایام که خشک ... [illegible]

و ... نخچه ... قرص ... [illegible]

سرد شدن بر آورد و شکفته باشد مقدار یک ... [illegible]

جبر و سبب باشد ... [illegible]

... از ... [illegible]



بیضه زغن [illegible] سوراخ کرده [illegible] سیاه [illegible] شکسته اند [illegible] بر [illegible]

و در بسیار [illegible] رطوبت [illegible] خاک [illegible]

[illegible] بسرد [illegible]

[illegible]



اندر جو ... شب در شیر ... بیش ترکرده جای صلایه نمونه بر پارچه کشته [illegible] بر عضو مالد و [illegible] سپند

تا هفت پاس بعد بدل کنند تا هفت روز بعد از هفت روز [illegible] خراطین کنجوه نگرد

پارک جامه [illegible] رخنه روغن کنجد جوشانده فرود آرد آن وقت [illegible] دوا مسحوق بمالد

و جای دشنام طلا نمونه باشد [illegible] از [illegible]

نسخه کشته شنگرف

اول ثمر حنظل تر را کوفته عصاره بر آورده بند سستور عرق کشند از دو سیر و نیم سیر

عرق مذکور شنگرف نیم پاو را جوبه دهند و در بوتل شراب دو آتشه پر کرده [illegible]

یکنیم پاو کرده در بوتل اندر خته در تابش آفتاب تا دو ماه بدارند [illegible] از [illegible] در کجوری

نیم پخته بریزند و تا یک پهر کجوری مذکور و بوتل [illegible] در آتش [illegible] نگاه دارند

از آن مستعمل ارند [illegible] بگیرد ربع الملی بر قدر که خواهد در شیر [illegible] صلایه کنند

ده روز همیشه خشک می کنند [illegible] بعد در پارچه خشک نمونه بر قدر [illegible] خشک [illegible]

بعده در [illegible] در رقعه پاس آن [illegible] نمونه [illegible] بقدر [illegible]

[illegible] ماند [illegible] بقدر [illegible] رابطه [illegible] دهند و در [illegible]

داغ [illegible] محکم نماید [illegible] بر آورده [illegible] حقه بر دارد [illegible]

[illegible] نشر [illegible] خانه [illegible]





و فولاد را حصه هیچ نوشادر موازنه بکرد و بکرد عرق انار ترش و اول فولاد را

تا ده دادی و ریخت دانسته بلکه به هر اوی تا گردد لیکن در عرق نهند یک انگشت عمیق

بالا ایستی ماند در [illegible] جیب به وارد تخت حکمت طلسم های حل و یک روز و هر روز در

صلابه انداخته سیمی [illegible] باید بعد خشک نمودن اگر منظور باشد تا در آسیاب

خشک نمودن هر [illegible] سازد و اگر عرق منظور بود یک حصه از او گرفته در برنج گردی

دادن

پیچ در آفتاب نهاده عرق گیرد بعد یک شیشه بر بالای نهاده بخوراند [illegible] بیند و اگر [illegible]

منظور بود یک سیم چادلی [illegible] در بالای عجایب [illegible] [illegible] حکمت

[illegible] بر بالای بکشند سم الفار در کوزه [illegible] زیر نهار یا حنظل باشد تا باد

انار از آن [illegible] ساخته سم الفار که در آن نهاده در او [illegible] حکمت مخصوص

در زمین [illegible] دیگر [illegible] مخصوص در [illegible] [illegible] [illegible] حرارت

نگاه دارند

[illegible]

و هر [illegible] شیر [illegible] و [illegible] او [illegible] در [illegible] نهاده [illegible] گره [illegible] [illegible]

[illegible] زمین [illegible] انار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردد

[illegible] [illegible] [illegible] داده [illegible] کنند



ترنجبین اوزر چند هر یک طبرزد شیر گاو نوشادر در میان کوزه با آب ... اندازد

و کوزه را گل حکمت نموده در آتش دهد تمام شب چون سرد کند بر آورد با رنگ اسکر دارد

در میان شهد وزن یک ماشه بخورد قوت زیاد کند

حلم بوره ریوند ختائی این هر دو ادویه را در شکم خروس ... بعد از ... کردن شکم ... دوزد

گیلی خروس را القصه ... بلند حتی ... یک من ... زیاد نشود لیس خروس را در گل ... و یک ...

رند تکه گل حکمت کرده آن اوند را ... گل حکمت کنند و ... کنند و در بوته ... در آن اندازد

یک بالا و یک زیر آن اوند ... آتش دهد بعد از آن برآورده شش ماشه با شیر ... گاو خورده

باشند تا هفت روز در یک ماه بخورد ان شاء الله تعالی ... [illegible] دفع خواهد شد

برای دفع ... رد

سکاکین ... کونخا کونا ایج [illegible] بجای تو ... بیجای ... و خشک ...

هفت بار بر گلوله دم کرده ... بار بر گرد ... آن ... سه چهار روز کنند

ان شاء الله شفا خواهد شد ورد ... سیاه صابون ... هم کرده ... اندازد

پارچه آلوده ... نهد ... بار کنند ان شاء الله تعالی شفا خواهد شد

اگر بوی بکف بخاید مشک نیست [illegible] عرق [illegible] صد بار بکند

ببرد [illegible] چند بار در ادویه [illegible] بمالند بعد در [illegible] آن ادویه بسته در آتش

بیوفتد [illegible] بالا [illegible] آتش هیچ آثار [illegible] در [illegible] آتش [illegible] خواهد

در آتش نشستن [illegible] که در آتش [illegible] آتش [illegible]

نوع دیگر اگر خواهی که رفع از مسمار کند یک مثقال بگیرند با سه یک شیشه [illegible] کنند که در [illegible] اندازد

و در میان آن زر در بیضه مرغ به اندازد و خوب گل کرده [illegible]

خوب گل کرده اندک اندک گل بسته در شیشه نگاه دارد و در شیشه [illegible] کند

های چوبینه [illegible] خوب ساخته اگر [illegible] بعد از آن [illegible] سیاه [illegible]

خوب گوفته [illegible] بعده [illegible] سنگ [illegible]

در میان [illegible] سوراخ نموده و آن شیشه را در [illegible]

در شیشه و در زیر آن [illegible] بدارد و بالای آن شیشه کوزه یا آبچه را آتش [illegible]

بعد از آن سیماب [illegible] بگردد در رده بگردد و گل کند و اندک اندک [illegible]

را در وانداخته خوب گل کرده [illegible] در میان شیشه [illegible] اندک در میان [illegible]

در [illegible] آن آتش کند ان شاء الله تعالی کشته خواهد شد بعد از آن [illegible]

اندک و سیماب اندازد و آتش کند ان شاء الله تعالی کشته خواهد شد بعد از آن مس را [illegible] اندک

و سیماب اندازد ان شاء الله تعالی شمس خواهد شد و اگر [illegible] اندازد و [illegible] کند

عمل بحکم خدا نموده شود العبد عبد الله

[illegible]



[illegible] صمد

سنبل [illegible] ناخن [illegible] که [illegible] سفید باریک [illegible] بیک گره روغن [illegible] [illegible]

ناخن [illegible] [illegible] [illegible] ساخته مالقی [illegible] [illegible] [illegible] گره [illegible] [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حافظ حدد [illegible]

[illegible] [illegible] ساخته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] زرنیخ قلعی حوز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۲ [illegible] ۳ [illegible] ۵ [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عدا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سنبل سفید سنبل زرد سنبل [illegible]

[illegible] قرنفل [illegible] لوبان مصطکی

[illegible] ۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]



٢٦٦

اسفید حنا تخم ایلی [illegible] زیتون [illegible] اجزا از آلالی [illegible] علیحده علیحده کوفته بیخته

اسفید نموده [illegible] حصه نموده [illegible] جهار [illegible] کنند [illegible] قدرا [illegible] بخورد بعد

جمع شود [illegible] خروج نکنند [illegible] بعد [illegible] داد مجرب است

[illegible]

[illegible]

ملح [illegible] انکشت [illegible] را ملح داده

[illegible] ساخته [illegible] نیم [illegible] ساخته [illegible] بقدر [illegible]

[illegible] حب بقدر [illegible] گرم [illegible]

الفا

الفا [illegible] قلعی [illegible] ساخته [illegible] بلعفور [illegible]

[illegible] در ساعتی به شود

بسم الله الرحمن الرحيم

نسخه طلا بیاردهٔ بس کهیره مقدار یک بالشت و پوست او دور کنند و از آب

الیوه سایند طلا کنند یعنی بطور شافه در روید الف بیارد و سوبف و مستقی و تخم زرد و

تودری شش شش درم بگیرد و در ده سیر آب روان بجوشد و داده دو بقیه بخورد

حملی سوف افتد فقط علاج برای نگاه نمودن علاج عورت بیارد تودری چهار فلوس کچ

مونک و جوش داده گداز نماید و بعد خشک کنند و هرگاه خشک شود در بیان نماید بعد از آن

بیارد تودری چهار فلوس خشت کنند و او را بسیار باریک سایند هر دو را با عجب

پارچه پیر نموده با یکدیگر مخلوط سازد و پوتلی بسته تا یک گهری در فرج نگاه دارد

چنانچه از دام بیایند که نسعو بلکه حکم بکر دارد مجرب است فقط علاج سستی عورت

که نزد مرد دیگر نتواند رفتن بیارد پیر بهوتی و خطمی هر دو برابر گرفته



خوب باریک بایدو بر قضیب طلا کند و بار بر عود بماند که مجامعت نماید حمل گردد مرد

دیگر بهروی قادر شود از موده بسته است تو عدیگر اگر خواهد که مرد را مخنث

کند بیارد دو گل گیرد انداحد هندوی گلنگنی گویند یا کمیز کوسفید بگیرد

بو بن این رد حوب اندازد هر که زا خوردن دهد شود اندوی گلان بود

نوع دیگر برای بند کردن حیض عورت که حیض جاری باشد و بند نشود بیارد سروالی

گلالین هر قدر که باشد شوید و خاکستر اورا لکوری بری بسازد

چنانچه بری کند و زنی بخورد انشاء الله که در سوم بری شفا کامل شود

نوع دیگر در علاج نرم دار نمودن عورت بی حیا اگر خواهد زن را نرم نماید سفید بیارد

بیخ بکاتو و آن زن را بخوراند که معلوم نکند نرم باشد علاج بار دانستن

حصول عورت از فعل بد منقطع نمودن نوع بیارد گفتار خشک

[illegible]

کنند و استسقی کردن عورت را با طعام خوردن و بعد جماع که او را از مضرت شهوت فسق و

فجور نگهدارد و بدکاری روشن نمود آزموده است علاج اسقاط حمل

تخم بلبل تا تنگ تخم زردک تخم دوم مجیبه هر یک درم قند کهنه نیم پاو ابهمیرا

باریک سائیده بعده در قند خلوا به گوبید با علوه بمقدار بسیاری بخورد

و کیب علوا هر روز بخورد مجرب است علاج ادویه بکشاد

نای ... گو ... ستاور باید گندوره جبال کنکیری بیخ

اینهمه ادویه را برابر وزن کرده بگیرد و ... جدا جدا ... ولیکن باید

اول ... دوا را علیحده علیحده ... کرده ... بعده

... دوا را ... بخوردن ... تا ... صبح

نمود ... باید ... نادر ...



بلی تو جبا کمو نوکیس بیسی بسوی نو علدیکر برای دفع سوزاک علاید باکهان بید دودی اورد های مکهانه سرپایه

چو نافت شمسی و باکه بسمائی ادام ادام ادام ادام ادام

بیا و از بحبات تا ده بمیار لا مصری نقود مجموعه یک توله و زن با آب میخورده باشد سوزاک دفع شود

فریب مگو ندی انتی خال و خطا دبر ۵ دام

که دیگر بار ما بگو که کبا نو علدیکر دودم سوزاک و بند کن دو باده ریزش منی مجرب کنجد های بنوازم

چو جانا کار بمن ... پر

بحسن و خلق ... ۲ فلوس ۲ لنکی

مدام و دانه بنکبر ... دانا ... سیاه برد و ادویه را کوفته بر پچه بر ... سیاه مخلوط کرده کو ... بسته ...

... حکمی ... لذت

... ریزش بخورد ... ادویه ... دال نخود کوکنار

... عالم ... عیب

چو ملک ... سومی

چرا ... اصل کوکنار را در آب ترکه ... آب بگرد ... ۲ ادام ۲ ادام

که خال ... بیمار را ... کرش نگاه دارد آب چوب ... بخورد ... انگشت ...

لبت ... جان ... کیا

... غا بحلی متواتر ... بخورد ... شود

... غبار ... ای ...

... سکر ... از ... باز ...

... سکر ...

نسخه قرص کافور تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم کدو تخم کاهو مغز خیار صندل سفید

۲ درم ۲ درم ۱ درم یک ثلث ۲ درم ۱ درم یک ثلث ۲ درم ۱ درم

زعفران ۱ درم رب السوس ۱ درم ورق گل سرخ ۱ درم گل خوردان ۶ درم رطب ۱ درم مجره ۱ درم

اسهال کهنه را که فرو نبخشد لوزن بدانیز درد عالعات الیغول قرص بربندد خوراک هر وقت

از یک درم تا ۵ درم نافع است نسخه خوراک بیارد

سبت سلاحیت افتابی که از اول نبات برابر اسهال را که فرو نبخشد یکی عاند ۳ تولہ ۱ تولہ ۳ تولہ

خوراک از ۳ ماشه تا چهار ماشه با شیره تخم خیارین ۱ تولہ در زن ماشه ۱ ۸ وقت

صبح و شام بخورد غذا سیب دختک کم نمک و از ترشی و بادی پرهیز باید بعضی

از طبع خود پرهیز کند انشاء الله تعالی شفا خواهد یافت نافع است



علاج جهته دهونده و جاله و پهوله و روشنی چشم که ازموده و تجربه کرده شده سنگ
بصری جوتری فلفل گرد فلفل دراز موخته زردچوب پیتکری کهربا نمک سنگ
جاکسو جدا کشته تا لون سنگ بصری که اورا کهربا کوینده برگ نیم که درسایه خشک
شده باشد همه ادویه را برابر گرفته باریک ساخته جامه بیز کرده ساخ بید الخبیر
را از میان خالی نموده ادویه درو انداخته از سلدی جهبار در ساخ مذکور
بگرداند تا که ادویه قابل لسبزی بود بعده برآورده در جای تنگ بدارد
و بر انگشت اندکی نهاده هنگام غروب آفتاب در چشم کند تا وقتی که آب
چشم جاری بود جامه بچشم رساند درد و سه مرتبه انداختن امراض چشم
همه دفع شوند یعنی درد چشم و سرخی چشم و ریختن موی مژه که اورا پهنی
گویند و کمی بصارت در اندک زمانه جمیع امراض مذکور دفع شوند ازموده
است و تجربه کرده شد   ادویه جهته دفع امراض چشم بابت شیخ جا محمد

سرمه	مامیران	توتیای زرد	سیر سبز	سنگ بصری	کافور بهیم سینی	لون ملحی
۴ درم	۲ ماشه	۲ ماشه	۲ ماشه	۴ ماشه	۲ ماشه	۴ ماشه
پیتکری	جاکسو	مرچ سفید	کهربا	پوست بیضه مرغ	الایچی خورد	لونگ
۱ ماشه	۴ ماشه	۴ ماشه	۴ ماشه	۴ ماشه	۴ ماشه	۴ ماشه

اورا کـ



ریسوت ۳ ماسه | تخم کرفی ۴ ماسه | هلیله سیاه نیم ماسه | تخم نرگس ۴ ماسه | نمک سپیده ۲ ماسه | نرملی ۲ ماسه | جوری سبز ۲ ماسه

مصری ۳ ماسه | بیخ دعوا ۲ ماسه | ازدجوت ۳ ماسه | زهره ماده گاو ۲ ماسه | نسخه جاله که از سبب

سادر للدعده باشد مجرب است و آزموده قلمی شوره نمک لاهوری پهتکری لو

یسما کاهر سطو طبا مامبرا خوب بساید از سیلائی در چشم کشد خدا فضل کند

دیگر برای جاله چشم بارد چینی بماند خام نمک لاهوری هم وزن

آورده در چشم کند ادویه طلا ضماد بابت حکیم شرف الدین جهت

قوت باه و حلق زده و سستی رگها مجرب است بیخ کنیر سفید یکتوله خراطین

خشک ۲ توله بیر بهوتی نیم توله مومیائی کانی سه ماسه فلفل گرد یکتوله اسا شده

خشک کرده یکتوله فوفل سوخته ۹ ماسه همه را باریک سائیده درهم ساخته

نگاه دارد وقت حاجت مقدار دو ماسه ازین سفوف بر برچه گوشت گاو

مثل بیتی ساخته و سفوف مذکور بران بیتی گوشت افشاند و بر قضیب

به بندد اما قبل از بستن بیتی قضیب را بآب گرم خوب بمالد خدا اگر خ

[illegible]



شود بعد از آن پتی بربندد یکی وقت صبح و یکی وقت شام در هفت روز
اثر عظیم بخشد مجرب است ترکیب طلا برای سختی قضیب و شهوت
بگیرد اندرجو بگیر ساییده در شیر ماده گاو شب را تر نماید وقت صبح با همون شیر
ساییده حشفه را گذاشته طلا کند تا سه روز بعد از آن بیارد استخوان شیخ ماهی
دهبویکی بعد پنج ماشه زعفران مازندرانی هر سه اجزا را در آب برگ تنبول
لبس طلی کرده آن مذکور با مصالح باشد در روغن گل کند وقتی که خوب گل شود دو ماشه
وزن از آن گرفته سر حشفه را گذاشته طلا کند و پان بجته [illegible] آن با ریسمان خام
بربندد تا مدت هفت روز خواه هفت شب غرض که هفت لیپ کند مجرب است
ترکیب طلا جهت قوت باه و امساک بیارد تخم دهتوره سفید ده اثار
و در شراب دو آتشه تا سه روز تر کند بعد از آن بیارد شیشه چینی و او را گل حکمت
سازد و بعده تخم مذکور را در وی پر کند و از تپال چینی تر جوهر برآرد و در ظرفی
بسته محکم نگاه دارد خوراک برابر نصف برنج بر برگ پان نهاده بخورد
و دو سه ماشه از آن بر آلت حشفه را گذاشته طلا کند و ماش بسیار دهد تا چهار
پهری که خوب خشک شود تا مدت یک هفته این عمل کند و از ترشی و بادی پرهیز نماید
خیلی نافع است و مجرب دیگر تداوی فربه و دراز و سخت نمودن قضیب مجرب است
بیارد

بیار و شیر گ آن را البسمل کند دل او و زهره او سه روز متواتر بر قضیب طلا کند
البته لذت او فراوان بیند   علاج بند کشادن و بیار دسمند رگ و به هیچ بند
نجر اتی تال مکهانه اسبغول هر یک دو توله همه ادویه را جو کوب نموده نگاه دارد
و از اب باسی نهار تا هفت روز بلا ناغه بخورد از ترشی و بادی پرهیز
نماید   ترکیب قوت و اشتها آرد و بر روی سرخی آرد بیارد ده اثار
شیر ماده گاو و دو دهم باو فلفل دراز انداخته بجوشاند چون که شیر مثل کهوه
شود هم وزن کهوه شکر حبشی انداخته دو ده بیره بندد و هر روز نهار بخورده
باشد بسیار فایده بیند   ترکیب روغن بینج کنیر سفید بیارد شیر ماده گاو
بوزن ده اثار و بوزن پاو اثار بیخ کنیر را انداخته شیر را خوب جوش بدهد
بعده سرد کرده جاون دهد که جغرات بسته شود بعد از ان مسکه او بر اورده
نگاه دارد دو ماهی را در زمین دفن کند و مسکه مذکور یک سینک در برگ
تنبول بخورد و هم بر قضیب مالش نماید اما سر گذاشته مالش کند و بالای
او برگ تنبول از ریشمان خام به بندد   نسخه قرص کافور تخم کاسنی
تخم خرفه هر یک دو درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار هر یک یک درم و یک ثلث

تخم کاهو صندل سفید هر یک دو درم سرطان محرق زعفران رب السوس
کافور اول هر یک یک درم ورق گل سرخ دو درم اهلیله را کوفته بیخته بلعاب اسپغول
نماید خوراک از سه ماسه تا چهار ماسه با شیره تخم خیار زین که دو توله وزن
باشد هر دو وقت صبح شام بخورد غذا ماهی و خشکه کم نمک و از ترشی
و بادی پرهیز نماید علاج سوزاک بول چون از ارتش کرده باشد علاج سوزاک
علامتش درد تیز که چون قرحه مثانه بود و درد زیاد حرقت در بول
ترمس کاکنج بخورد مغز بادام تخم خشخاش مغز تخم بادرنگ رب السوس کشته
صمغ عربی کتیرا خون سیاوشان کندر ربادی حب کاکنج کرم هر یک
در سه ده کوبند از هر یکی ده درم و تخم کرفس افیون هر یک دو درم
همه را کوبند و به بیزند و بآب لسکنه قرص کنند نسخه سوزاک
ست بطلاجیت افتابی دو توله کته اول یکتوله نبات بوزن برابر
سفوف سازد عصاره سعترجل که بپارسی آبی گویند در سوراخ
قضیب چکانند جهت حرقت البول بغایت نافع بود نوع دیگر
جهت هر دو قسم چیپه باشد که او را فارسی منی سیرین گویند بیارد
چهال لسوره از بیخ باشد گوکهرو تخم سروالی سنکپاره هیل خورد هر یک
دو دام



دوددام شکر چینی بوزن ده فلوس امیه را خوب سائیده سفوف ساخته
شکر امیخته در روغن گاو که بوزن دو فلوس پخته و یک فلوس
ادویه مذکور در روغن مذکور امیخته صبح نهار بخورد و مداومت نماید
شفا یابد آزموده است نوع دیگر کسی را که از نایره منی مستهلک
بیارد دلبوت چینی تال مکهانه اجوده هر یک برابر گرفته باریک نموده
سفوف سازد وقت صبح نهار یک تغار دست یا شیر ماده گاو
یا آب تا هفت روز مداومت نماید شفا یابد نوع دیگر کسی را
که وقت شهوت منی قرار نگیرد و زود انزال شود بیارد تال مکهانه
بوزن نیم فلوس و در نیم اثار شیر ماده گاو پخته مدام بخورد شفا یابد
ترکیب بوزاک بیارد پوست انبه یعنی مغز او که نرم باشد
از میان بگیرد و جو کوب کرده در آب انداخته در شبنم تمام شب
نگاهدارد علی الصباح بوزن نیم توله یا چونه کم و در برگ تنبول
میخورند انداخته زود تر بخورند که منجمد نشود انشاء الله تعالی شفا دهد



طلاء

نسخه توتیا نیده شیخ محمد رضا حکیم و میر محمد علی حکیم مدر باه ... چهتر مول ۱ توله

خراطین ۴ توله، شنگرف ۱ توله، استخوان ماهی خوشبو [illegible] ۲ توله، بیر بهوتی ۴ توله، مغز تخم کدو تلخ ۱ توله، پیه شیر ۹ توله

سحق نموده حب بمقدار نخود بسته وقت حاجت در شراب و یا شیره برگ تنبول سحق نموده استعمال نماید لطور طلاء   الطلاء بیارد دارچینی عاقرقرحا

افیون هر یک یکماشه نیله تهوته بریان کرده بوزن دو سرخ در روغن مصطکی رومی طلاء نماید   نسخه فریاد رس برای امساک بیارد

افیون بزر البنج هر یک چهار توله فرفیون زعفران سنبل الطیب سورنجان قاقله دارفلفل هر یک یکتوله عاقرقرحا یکتوله عسل خالص

دو وزن برابر ادویه بدستور معجون سازند خوراک موافق قدر

طلاء جهت قوت باه و امساک و بهترین مجربات بیارد چوب

دیودار که هندوی چهر میگویند با بول خر بمقدار نیم ماشه بساید و بر آلت

طلاء کنند اما سر آلت را گذاشته لیپ کنند همین خشک شود جماع نماید

خود تماشای خواهد نمود اگر بسیار دق شود باب گرم بشوید بحال خود آید

جهت طلاء



طلاء دیگر برای امساک و باه بیارد بیخ کنبر سفید تخم آک هر یک یکدام
هر دو را خوب باریک سائیده پارچه بیز نموده در شیره برگ آک ده نوبت سیاه
گولی ببندد و در سایه خشک کرده نگاه دارد هر گاه خواهد حب از جماع
دو گهری با بول خود بوزن یک ماشه سائیده سر حشفه را گذاشته طلا کنند
بعد از دو گهری مشغول کار شود مجرب است　　　طلا حب امساک و باه

حب ممسک دارد

نوشادر مهر را اندر اس یک بیارد

	مومیائی آن	اکس بجیان
	۵ سرخ	۵ سرخ

عنبر اشهب	مشک کابه	بیخ زعفران	وفای سر آدمی	گولیه بقدر سابنا سازد
۳ سرخ	۳ سرخ	یک گره	۱۰ سرخ	

جلاب این است که همراه گولیها بالا باید خورد　　املتاس دو جزو
سنای مکی چهار جزو هلیله سوخته هر یک سه جزو ترپد چهار جزو اول یک آثار
آب را جوش داده هر گاه چهارم حصه آب مذکور بماند پس اول
در میان او قند انداختن بشیر گرم فرو برد و عقب دارد خورد
دیگر برای آتشک

جهت دفع آتشک

قند سیاه کهنه	سیاه دانه	مردار سنگ
۹ تانک	۳ تانک	۳ تانک



اینهمه ادویه را یکجا کرده خوب باریک سحق نماید بعده در قند سیاه امیزد
که یکذات شود و آن زمان چهار درم گولی بسته بندد یکی صبح و یکی شام
بخورد و از همه چیزها پرهیز نماید و گندم بخورد خواه نان باشد خواه دلیده
خواه گهولی بریان کرده بخورد و روغن هر قدر که تواند بخورد و چیزی
دیگر نخورد تا چهارده روز شفای کلی یابد آزموده است

نسخه باد فرنگ — دوای باد فرنگ

باد فرنگ که آتشک گویند بیارد با دانه گندم و خوب بریان کند که مثل سنگ
انگشت شود بعده خوب باریک سائیده و چهار و دو نیم ماسه وزن آن مردار سنگ
وزن نماید بعد از آن سپید کرده انگشت گندم و مردار سنگ مذکور با یکدیگر
مخلوط کرده جدا جدا بیز کند و دو نیم پاو قند سیاه کهنه بگیرد و اجزای مخلوطه را
در قند سطور داخل نموده خوب بکوبد که یکذات شود بعده چهارده
گولی بندد یکی صبح و یکی شام میخورده باشد و غذا گندم بریان و دیگر
هیچ چیز نخورد تا هفت روز پرهیز کند از فضل حق شفا یابد مجرب و
آزموده است از کتاب عبد واحد نوشته شد

دوای آتشک

نسخه آتشک

که از خوردن این دفع شود

قند سیاه کهنه	سیاه دانه	مردار سنگ
۹ تانک	۳ تانک	۳ تانک

اهیمه



این همه ادویه را کوفته بیخته نموده در قند مذکور داخل کند و خوب
کوبیده بگذارت نماید و چهار ده گولی بندد یک صبح و یک شام تناول
کند و غذا آنکه بخورد خواه نان و لبیه خواه تهولی یا حرف گندم بریان
کرده بخورد و روغن هر قدر تواند بخورد و تا چهار روز پرهیز نماید هیچ
چیز دیگر نخورد   ترکیب باد آتشک که از خوردن این دوا
دفع گردد تتلیه تهوته یک درم زنگی هره دو درم این هر دو را در رس
لیمون کهرل کند تا صفا درسد بعد ازان گولی بندد بقدر بیر جنگلی و همه
چیز خورد   ترکیب ساختن پیاله کافور برای دفع سوزاک که قرحه
افتاده باشند باید که اول در گل کلال پنبه انداخته خوب مخلوط نموده
پیاله خام آراسته کند و خشک نماید بعده یک رکابی گلی بیارد و در میان
آن رکابی یکفلوس بخته کافور بنهند و بالای او پیاله مذکور که تیار
ساخته باشند سرپوش کنند و هر چهار طرف پیاله از گل حکمت محکم بند
کنند و رکابی مذکور را بر دیگدان نهاده زیر او چراغ روشن کنند
که گرمی چراغ زیر رکابی برسد چون رکابی خوب گرم شود

فسخ تر کرد باد ملک



دیگر برای دفع سوزاک بیارد پاکهان سفید مغز کنول کته خرما الجبیر
هر یک دو دام شکر بوره چار دام اینهمه ادویه را ساخته جامه بیز کرده
همراه شکر بوره مذکور آمیخته بوزن یکدام با آب صبحی نهار بخورد صحت کلی شود
ادویه سلسل بول بیارد ست گلو بوزن تا نکه سفید خالص کرده
باشد بوزن یکفلوس هردو ادویه را مخلوط کرده میخورده باشد شفا یابد
این نسخه بریمو از هر قسمی که باشد دفع شود از احمد علیخان است بیارد — جهت دفع بیر

تخم کاهو — گلنار — تخم بنگ — موچرس — سنگ سلد جبت — اینهمه ادویه را
۱۰ ماسه — ۶ ماسه — ۶ ماسه — ۲ توله — یکتوله

ساییده برابر آن شکر سفید انداخته بوزن شش ماسه با شیره گوکهرو
بنوشند چنانچه گوکهرو را جوکوب نموده در ظروف گلی باب تر کرده
در شبنم نگاه دارد وقت صبح از پارچه صاف نموده سفوف ادویه را بوزن
شش ماسه در دهن گذاشته بالای آن لعاب مذکور بنوشند هم صبح
قسم تا هفت روز مداومت نماید بریمو دفع شود مجرب است

علاج — علاج میر
بریمو از هر نوعی که باشد بارد — گوند کتیرا ۲ درم — انوله ۲ درم — کشنیز ۲ درم


تخم ارزن

تخم ریحان	گل سنت	موچرس	یا گیاه سفید	مغز پوست ابنه	دانه الاچی بخورد
۲ درم	۲ درم	۲ درم	۲ درم	۲ درم	۲ درم
گوند بلاس	ریوند چینی	ست سلاجیت	سروالی	سمندر سوکهه یا	لوکهرد
۴ درم	۴ درم	۴ درم	۴ درم	۴ درم	۶ درم

همه اجزا را باریک ساخته برابر دوای مذکور مصری اندازد و با آب
جوش بیابان یعنی تخم نبول بوزن سه درم بخورد از حد جمله انواع سیلان
حسب ... حمل
منی دور شود نوع دیگر جهت ماندن حمل عورت که نمی ماند بیارد
برگ بانسه سبز در ایام حیض هر روز مقدار یک پاو پیس ساییده در پارچه تری
بپیچد تا نگفته بنوشاند بعد فراغ ایام حیض بالنوبه جمع شود حمل گیرد
دیگر جهت حمل زن اگر زن مغز استخوان بره بعد از طهر بر پنبه پاره
سه روز متوالی بخورد و بر گیرد بعد از آن شوهر جمع شود آبستن گردد
ماندن حمل
جهت ماندن حمل بیارد داسگنده کوفته بخته اگر زن خورد سال باشد پیش
از شروع حیض بوزن یک ناصری بخورد و کلان بوزن یک اوبله
بخورد و غذای او شیر و خشکه باشد بعد فراغ حیض بمرد نزدیکی کند



حامله شود   دیگر جهت حمل بیارد شب یمانی دو درم سماق و زعفران
و عود از هر یکی یکدرم کوفته بیخته بر لشم پاره برافکند و زن بخورد
بر گیرد و نزدیکی جوید آبستن گردد   دیگر جهت حمل چون مرد منقار
هدهد با روغن جوشانده بر قضیب بمالد و با زن فراهم اید حامله گردد
دیگر جهت حمل اگر عورتی یکبار زائیده باشد و دیگر حمل نگیرد
بیارد پانزده عدد خرما آس کرده با شیر گاوی جوشانده بخورد
و آن شب شوهر صحبت کند حمل گیرد   دیگر حمل گرفتن عورت
بیارد جوز بوا و پوست انار از هر یک یکمثقال نرم بساید و با انگشت
اسفنج زن وقت جماع شافه کند و بخورد و بر گیرد رفو د حامله شود
دیگر جهت حمل ماندن عورت بیارد شب یمانی دو درم زعفران
و عود هندی یکدرم جمله کوفته بر لشم پاره بر روغن گل بیالاید و دوا
بران بپاشد و بخورد و بر گیرد و برد نزدیکی کند حامله گردد
دیگر برای عورتی که در حمل خون جاری شود تخم پلاس و پوست
انار دو کان درم کوفته در چهار جام آب بجوشاند و یکی بستاند و بخورد

در حمل

جر



در مسقطات

جنس خون شود   نوع دیگر در مسقطات حمل مدری انگوزه
و نمک سنگ و سرکه هندی گرم کرده یعنی جوش داده نیم گرم بخورت
بدهند که ناشتا بخورد بار او زود بیفتد   دیگر مسقط شوره نیم درم
ناشتا بخورد بعد دو ساعت اگر بچه مرده هم باشد بیفتد   دیگر
عصاره برگ حنظل به پشم پاره تر کرده شافه سازد بچه بیفتد
دیگر بوی دینه را زن حامله برگیرد بچه مرده بیفتد   تخم کندر در آتش اندازند
دود آن بفرج رسانند بچه مرده بیفتد   دیگر مسقط دانه اترج جروی
فلفل سفید و اذخر سحق کرده بزن بباید زود بچه بیفتد   دیگر
یک عدد مازو سائیده زن بخورد بچه زود بیفتد اگر حیض بسته باشد
نیم کفت بدید   نخود را در آب یک شب تر کنند اگر زن آب آن
بخورد زود بچه بیفتد   مسقط دیگر   تخم سویند ۶   تخم کندر ۶   تخم ترب ۶
بابی برنگ ۶   پوست بیخ کلکس ۶   کاکون ۶   قند سیاه ۱۲   این ببخت دوا
را خریده سه حصه بکنند یک حصه از آن گرفته در دو نیم پاو آب شب تر کرده



بستانند
صبح جوشش داده هر گاه نیم باو آب بماند در پرچه صاف نموده نهار بنو
همین قسم سه روز مداومت کنند و نسخه که علحده نوشته نیز بگیرد
این است کتهلی مهوه بقیمت نیم پیسه آن را ساییده مثل فلفل دراز
بارد و خشک کنند و نگاه دارد هر روز در میان تمام روز این سافه
زاد و سه مرتبه بگیرد همچنین که اندرون بچه دان گذاشته شود که رود
سست آید و این عمل تکرار کنند اگر احتیاج شود مضمحل کرده بار بکند از رحم
که بچی انتقال بچه زنده یا مرده بیرون شفید از بوده است
مسقط بیارد کالی زیری نیم فلوس قند سیاه کهنه یکدام هر دو [illegible]
در دو نیم سیر آب جوشش داده هر گاه نیم باو بماند بعد از ان بنوشند
تا سه روز و برای شافه همان کتهلی مهوه که در مسقط بالا مذکور شد
دستور سافه که ساییده مثل فلفل دراز کرده و خشک نموده اندرون

مسقط بیارد
بچه دان گذاشته بعمل ارند از مخفف [illegible]
تخم هلیل و دود و سیاه جای که جی پرند آورده در دو نیم باو [illegible]
آب



اب تر کرده شب نگاه دارد و صبح اب صافی بالای را گرفته تخم هلیل را در
دهان انداخته جاویده از بن اب دوده فرو برد تا سه روز بعمل ارد مدعا
حاصل شود و شافه همان اهلی میوه که سابق مذکور شد بکند مجرب است
نوع دیگر در باب عقم کردن عورت بیارد یکدرم سرمه و بعد از فراغ حیض
بخورد عقم شود   الف برگ چمپه سرخ بروغن ستور بریان کند و ناشتا
عورت بخورد هر قدر که خورد برگ همان قدر سال حمل نشود   دیگر

جورن برای اشتها یعنی لعوق

انار دانه یکدام	هیل یکدام	مرچ سیاه یکدام	پودینه نیمدام

نمک سنبده نیمدام	چیتا پاو کم یکدام	هر ره نیم دام	بهیره نیم دام	اموله نیم دام	بای برنگ نیم دام	نمک بادده نیمدام

این همه را کوفته پارچه بیز نمود نگاه دارد خوراک چهار پنج ماسه مدام می خورده
باشد ترقی گرسنگی خواهد نمود مجرب است از بوده   ترکیب پنجلونه برای
هضم طعام و اشتها و رفع قبض کبیار نافع است بیارد

سنا رمکی ۴ توله	انار دانه ۴ توله

پوست هلیله یکدام	امله مغز یکدام	چیتا یکدام	تیز پات یکدام	فلفل گرد یکدام	دار چینی یکدام	فلفل دراز یکدام

زنجبیل نیم دام	هر پنج نمک هر یک نیم نیم دام

همه ادویه را کوفته بیخته نگاه دارد خوراک

جهت هضم طعام یک مثقال و برای اجابت موافق طبیعت نیم توله و برای دفع
اخلاط یک توله همین از جواب اب گرم بخورد مجرب است از کشن بجای
نوشته شد ادویه نار این چورن اگر شکم درد کند بیارد جو کهار سانچی کهار
پنج نمک کشنیز اجواین کچور زنجبیل مرچ پپیل زیره سیاه زیره سفید
بای برنگ کنکول کوتهه ارنی پنج پیپلا مول اجمود تخم سواهلیله
بلیله آمله پهکرمول جوانی لسوت ونتالی جیتی اهمه بوزن برابر
گرفته کوفته بخته جامه بیز نموده همراه اب گرم بوزن یکماشه بخورد
یا ازدوغ ویا از عرقیات منتهه بخورد درد شکم از هر نوعی که باشد
دفع شود دیگر علاج پتهری یعنی سنگ مثانه که بول البته می شود
وتقصد بعه بسیار مبد بد بیارد کاه سرواله بوزن باد انار انداز در آب
چهار اثار بجوشانند وقتی که باد اثار آب بماند شکر تری انداخته تا
چهار ده روز بنوشند شفا یابد ترکیب مرهم بجمیع زخم بکار آید

روغن گاو	موم کافوری	رال	شنجرف	کافور	نیله تهوته
۳ توله	۱ توله	۶ ماسه	۳ ماسه	۲ ماسه	۱ ماسه پیخ

اول



اول روغن را در ظروف آهنی داغ جدا بگدازد و موم حل کند
و بعد ازان رال و بعد ازان شنجرف و بوره کافور و آخر نیله تهوته بدستور
مرهم خوب حل نموده همه اجزا را بگدازت کند و بعده تیار که نگاه دارد و بکار
برد   دیگر مرهم برای دفع باد فرنگ یعنی آتشک بیارد خرمهره

در باد فرنگ

تکمه و سپاری کهنه مردار سنگ بوزن یک دمری برابر همه پوست ریتهو
باشد لاکس اول خرمهره و سپاری و پوست ریتهو را بسوزد بعد ازان مردار سنگ
داخل کرده حل کند و بمالد به شود از موده و تجربه کرده شده   دیگر

در علاج دبه

ترکیب دبه بیارد بیخ آک دو دام و مرچ سیاه دو دام مردار سنگ
یکدرم با و بالد و نیله تهوته یکدرم لاکس نیله تهوته اول بریان نموده بعده
هر چهار اجزا را یکجا کرده خوب باریک بساید و پارچه بیز کرده در
شهد خالص آمیخته گولی مقدار کنار جنگلی بندد و بکار برد   دیگر

در ازدیاد گرسنگی

برای زیادتی گرسنگی بیارد بای برنگ هلیله بلیله را از آمله همه
اجزا را بوزن برابر کم رفته کوفته بیخته برابر همه ادویه مصری بیندازد



دور میان شهد خالص غلوله بوزن چهار درم بندد یکی صبح و یکی شام بخورد
گرسنگی زیاده خواهد شد و اشتها و باد را دفع خواهد کرد   ایضاً جهت گرسنگی
هلیله نمک سینده پیپلدراز جهته برابر وزن کوفته بیخته همراه شیر ماده گاو موافق
طبع خود بخورد   ادویه مرهم ناسوره و کجداد وغیره   زرد چوب آنبه   برج سیاه
نیم ماسه   ۶ ماسه
نیله تهوته   روغن زرد   اول نیله تهوته را در روغن انداخته بریان نماید
۴ ماسه   ۱ دام
بعده زرد چوب آبا را باریک نموده باندازد و بعده برج سیاه نیز باندازد مرهم تیار
تیار شود بکار برد   دیگر ترتیب مرهم جراحات برای زخم ناسوره و ناسور
وغیره نافع است مسالح   موم کافوری   رال   شنگرف   پیاز   نیله تهوته
۱ دام   ۲ دام   نیم ماسه   ۲ گرس   ۲ ماسه
کلونجی   تیل سرسون   برگ نیم   اول برگ نیم را بسیار باریک ساید و تکیه
۲ دام   ۵ دام
کرده در تیل سرسون مذکور سوخته کند چون خوب سوخته شود از تیل
برآورده دور کند و تکیه پیاز کرده در تیل باندازد که سوخته شود غرض
که هر دو تکیه نیم و پیاز را در تیل خوب سوخته کند بعده موم انداخته
در تیل مذکور مخلوط نماید بعد از آن همه ادویه داخل تیل و موم نموده خوب

مرهم ناسوره و کجداد وغیره

مرهم جراحات

[illegible]

حل





حل سازد و نگاه دارد مرهم خوب خواهد شد   دیگر ادویه مرهم

سوهاگه تکیه	سبلدوه تکیه	کانی زبرکا	اجمود	امبول اول	پاپری کته
نیم پاو	نیم پاو	نیم پاو	۲ دام	نیم دام	۲ دام
رائی	برج	بهیرا	تبله تهوته	موم	برگ نیم
۲ دام	۲ دام	نیم پاو	نیم دام	۷ دام	۱ دام
برگ انبلی	کهورانج	روغن تلخ			
	۱ دام	نیم پاو			

اول تکیه برگ نیم و بعد ازان تکیه

برگ انبلی ... را در روغن تلخ جوشانده خوب سوخت نماید بعده

موم را در روغن مذکور انداخته حل کند و ادویه ها خوب سائیده

پارچه سبز ... مخلوط سازد و بکار برد   دیگر علاج زخم گولی

علاج زخم گولی

که در زخم مانده باشد باید که بیخ سرکنده را سائیده بالا زخم لیپ کند

ان شاء الله تعالی از دو سه لیپ برروی زخم خواهد آمد حکم دارد

این ادویه مرهم زخم هر زخمی که داشته به نفع میابد

کچله	بکته	بهلری	تبله تهوته	باید که اول کچله را
۲ بهلوی	نیم بهلوی	نیم بهلوی	نیم سرخ	

علاج زخم ...



نیم سوخته که بعد ازان همه چیزرا یکجا کرده کوفته از پرچه کذرانند بار وغن

زرد آمیخته حل کنند بر هر زخمی که چسپانند به شود   این ترکیب علاج

جهت چلبند هر ناسور است بیارد

هلدی آبی	سوهاگه بلیه	مرچ سیاه
۲۵ دام	۱۲ دام	۱۲ دام

مغز کبه گوار	هر ۵ کلان	مغز کبه گوار	نمک سیاه	اجموه
	عدد		۲ دام	۱۲ دام

همه ادویه را در مغز کبه گوار مذکور خوب حل نموده مقدار کنار خورد گولی بندد دو گولی وقت صبح و دو گولی وقت شام مداومت نماید و دو روز روغن مطلق نخورد بعد از سه روز هر قدر که تواند روغن بخورد از بادی و ترشی پرهیز نماید اگر کسی را ناسور باشد ازین یک گولی را سوده بالای زخم ناسور طلا می نموده باشد از فضل الهی در یکهفته صحت یابد مجرب است   دیگر مرهم ابله که ابزار او رنک ریبی می کوبند دوای آن اگر داد باشد نافع است بیارد

روغن کاو	سیماب	سرمه یکدرم	کته با بری	سنگ جراحت	گندک
۴ دام	نیم دام	یکدرم	نیم دام	نیم دام	نیم دام

اول طوتیا را در روغن مذکور بریان کند و در کتوره بپول انداخته

ديگر

علاج چلبند ناسور

علاج داد قیح

علاج بهوره

دیگر ادویه‌ها نیز باندازد و با چوب نیم خوب حل کند هر گاه رنگ سیاه شود
نگاه داشته بکار برده شود   دیگر مرهم بهوره و ناسور از نسخ غرایب الهند
بیارد بابری کته سپاری چهالیا سوخته مرداسنگ سنگجراحت موم
از هر یک دو درم نیله تهوتهه خام یکدرم همه ادویه را سائیده و موم را در روغن
آنچه بردار و انداخته حل کند   دیگر علاج دفع ناسور بیارد پهتکری

علاج دهوند و پهوله

باب لیمون حل کند و بر زخم ناسور مالد و مداومت نماید بفضل الهی شفا یابد
دیگر علاج تیرگی چشم و گل چشم یعنی دهوند و پهوله بیارد شوره قلمی
و شکر سفید برابر وزن در ظروف برنجین آس نماید یعنی یک چوب
نیم را یک فلوس مسی بچسپاند و از آن چوب خوب آس کند که همچو غبار
شود بعده در چشم می کشیده باشد یعنی بطریق سرمه کشند بفضل چشم

علاج باسی

روشن خواهد شد اما سبزه باسی حل کند   دیگر ادویه هر درد
چشم که باهمی بوده باشد بیارد یک خرمهره گرفته در ظروف جستی
سائیده نگاه دارد و در چشم روز و شب بکشند شفا یابد

علاج برای دفع ناخونه

ادویه دیگر برای دفع ناخونه و پهوله یعنی گل چشم بیارد پهتکری



و بریان کرده باریک سائیده بشکر سفید آمیخته نگاه دارد و در چشم روز و
شب بکشند شفا یابد   دیگر علاج سلسل بول بار دسار(?) گشته یکماشه
کتکو گل یک ماشه ترپهله سه ماشه این ادویه باریک ساخته در نیم پاو شهد
خالص داخل کرده تا هفت روز در کوزه نگاه داشته بعده مداومت
وقت صبح بطور چتنی می خورده باشد   دیگر ادویه برای روشنائی
چشم مجرب است باید بیخ زعفران در میان گلاب هفت روز تر کرده
بدارد بعده خشک نموده نگاه دارد وقت حاجت باب سائیده میل در
چشم کشد روشنائی چشم زیاده گردد   دیگر ترکیب ساختن سرمه که سابق خورسند(?)

علاج سلسل بول

علاج چشم(?)

سرمه ۴ درم	ماميران ۲ ماسه	توتیا بارد(?) ۲ ماسه	سنگ بصری ۴ ماسه	کافور اولی(?) ۴ ماسه	لسوهن مکی(?) ۴ ماسه	مشک [illegible] ماسه
مرچ سفید ۴ ماسه	نعل دریا(?) ۳ ماسه	الاچی خورد ۴ ماسه	نوشک(?) ۳ ماسه	رسوت ۳ ماسه	هلیله زردی ۳ ماسه	تخم انار(?) ۴ ماسه
مصری ۴ ماسه	سنگ زای(?) ۱ ماسه	بیخ زعفران ۲ ماسه	رتن جوت ۳ ماسه	چاکسو ۴ ماسه	نمک سنبده(?) ۲ ماسه	پوست بیضه مرغ(?) ۲ ماسه
تخم نرگس ۴ ماسه	بنز ملکی(?) ۲ ماسه	زرد چوب ۴ ماسه	تخم حنظل(?) ۲ ماسه	برگ نیم ۲ ماسه	خسته خرما ۲ ماسه	معصر(?) [illegible]

اسهر(?)



این همه ادویه را بار یک سائیده در گلاب سه روز تر کرده بدارد بعد از آن
تا نه روز کهرل نماید و در چشم کشد دافع همه امراض چشم است

دیگر ادویه سبلباد و پهوله چشم بارد

مرجان دهنی یکدام	سنگ بصری یکدام	
زرد چوب چام هر چهار قسم یکدام	افیون مصری زنگی هر ه نیم دام	ناک کسیر ماسه

این همه ادویه را

نیم فلوس

در رس لیمون کاغذی دوازده پهر کهرل نماید و بمقدار نخود حب
بسته نگاه دارد و در آب حل کرده بمقدار یکدانه نخود در چشم بیندازد
از ترشی و بادی پرهیز نماید   دیگر اگر زهره آدمی که حکم زهر
دارند بیارند و در چشم کشند سفیدی که کهنه باشد ببرد و اگر ریم گوش
آدمی را در شراب آمیخته بهر کس که دهند بخورد در حال بیهوش
شود اگر پیه آدمی را در شب تار بسوزند هر که ببیند الا جای که نیخ
باشند بمیرد و اگر شیر دختر را با سنگ رابه و در چشم کشند سفیدی
را ببرد و اگر شیر زن حبشی چهل روز بچه را دهند که کره چشم باشد

سیاه چشم شود و اگر شیر زن با شهد یعنی انگبین بیامیزد و کودک
را بدهند که سنگمانه داشته باشد چون اثر بخورد سنگ مثانه را از
کمیز فرود آرد و رومیان گویند که دندان آدمی چون از دهن بیفتد
گرفته بچرم بگیرند و زنان با خویش دارند بار گیرد و اگر موی سر آدمی
را بسوزانند و خاکستر بس با سرکه بیامیزند و بر جراحت نهند نیک
شود اگر هر کسی که موی دراز دارد و مولش را بسوزانی و خاکستر بس
با گلاب آمیخته بنهی و زنی که بچه دیر زاید بر سر وی نهی فرزند از وی
بآسانی جدا شود   دیگر ترکیب برای دفع گل چشم یعنی پهوله پارچه
پارچه کاسنی تخم کهرنی تخم نرگس توتیا ارونی هینکری اول پارچه
کاسنی را بسوزد و بعد از آن هر پنج چیز را بوزن برابر بگیرد و خوب
باریک بساید و در پارچه تو بگذرانند و در کوزه کاسنی که پهول باشد
بیندازد و از چوب نم مالد   نسخه امراض چشم که درد و پهوپره
و جاله همه دفع شود از شاه محمد حیات اندر کوئی نوشته شده آزموده
الحمد

... بعد از این شروع اول ۳ مرتبه حق حق حق بگوید و ۳ مرتبه یا الله المحمود فی کل

... یا الله و یکمرتبه درود و خمسه خوانیم شروع ابتدای حیدری معظم و مکرم نماید

...حیم بسم الله الجلیل الجبار القاهر القهار اللهم صل

علی محمد سید القاهرین علی اعداء رب العالمین یا حید یا حید

یا حید ... چون بلفظ یا حیدر رسد صورت الحضرت را مثل قرص آفتاب تصور کند یا ابا

تراب یا علی اسد الله یا ولی الله یا رجال الله یا مقبول الله یا محبوب الله

یا ظهور الله یا مظهر العجایب یا القهر چون بلفظ مظهر العجایب یا القهر رسد

صورت الحضرت را مثل شمشیر گرفته و روی دشمن تصور کند ضرب کنان الهی مغلوب

فانتصر یا حق یا حق یا حق تحققت بالحق والحق فی حق حقک یا حق یا فتاح

یا فتاح یا فتاح یا قادر حی یا قیوم یا الله یا الله یا الله الله اکبر والله اکبر لا حول

ولا قوة الا بالله العلی العظیم چون یا عظیم برسد عظمت و حشمت حق تعالی در دل

کند و اعدا را مغلوب در خاطر آرد یا عظیم تعظمت بالعظمة والعظمة فی عظمت

عظمتک یا عظیم یا رب یا قدیر یا خالق یا کریم یا رحیم یا مسخر السموات والارض

وما بینهما یا علیم یا نجی یا ممیت یا متکبر یا صادر یا جلیل المتکبر علی کل شیء فالعدل

العدل امره والصدق وعده یا جلیل یا جلیل یا جلیل چون بلفظ یا جلیل رسد

مسموع را در ضلالت و هلاکت تصور کند مقصود مقهور و عدوی مقتول

اقهر یا قهار تقهر بالقهر فی قهر قهرک یا قهار قهر اعدا

لقهرک رسد سر دشمن از تن جدا کند یا قهار ۳ مرتبه عقب او بگوید

یا جبار یا مذل کل جبار عنید بقهر عزیز سلطانه یا مذل یا تقیا من کل جو
لم یرضه ولم یخالطه فعالم یا تقی قتلته بسیف الله لا بلاف
ایلافهم رحلة الشتاء والصیف وما رمیت اذ رمیت ولکن از
یا قوی یا قاهر چون بلفظ یا قاهر برسد عزرائیل علیه السلام را و [illegible]
مرده تصور کند یا قاهر ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه یا
اقهر وادفع اعدای من قهرک وانت اشد القاهرین حق حق حق
بلفظ اشد القاهرین برسد اعدا را مدفون تصور کند و یقین داند که اعدا هلاک شده
بعده یکبار درود بخواند درود خمسه اینست اللهم صل علی محمد بعدد من صلی علیه
وصل علی محمد بعدد من لم یصل علیه وصل علی محمد کما تحب وترضی ان
یصلی علیه وصل علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه وصل علی محمد کما امرتنا
بالصلوة علیه و سه بار بگوید یا حمید الفعال ذا المن علی جمیع خلقه بلطفه
حمید برای حاجت یا حمید الا آخره چهل و یکبار هر مرتبه بخواند و یک مرتبه یا غیاثی
عند کل کربة و مجیبی عند کل دعوة و معاذی عند کل شدة
و رجائی حین تنقطع حیلتی یا غیاثی و یکبار ناد علیا خوانده تمام کند
ناد علیا مظهر العجایب تجده عونا لک فی النوائب کل هم و غم
سینجلی بنبوتک یا محمد بولایتک یا علی یا علی یا علی [illegible] بوقت چهله

دیگر تعویذ [illegible] مجرب است
بر بازوی راست ببندد

ق	ق	ق
١١	١١	١١
فلان بن فلان	یا منعم [illegible]	یا منعم [illegible]

۹۲۹

است بیا شوره قلمی بوزن یکنیم فلوس و سوهن گیرد بوزن یکفلوس این
هردو را خوب باریک سائیده و جامه بیز نموده نگاه دارد و مدام در چشم
بکشد دهوند چشم و جاله و باد و پهوله همه دور شود   دیگر علاج نامتی
چشم که مژه می ریزد بباید   قلنفر ۲ عدد   مشک ۲ سرخ   شکر چینی یکفلوس   روغن بادام یکفلوس
این هر چهار ادویه را از دسته چینی در سکوره کانسی تا سه روز خوب
حل نموده در ظروف چینی نگاه دارد و هر روز در چشم می کشیده باشد
شفا یابد   دیگر علاج نامتی چشم پارچه دو گان کانسی فروش که مدام
از پارچه کهنه که میل ظروف کانسی را صاف میکنند و پارچه غلیظ و سیاه
می گردد آن را آورده بسوزانند و خاکستر پارچه مذکور را در روغن مادگاو
در ظروف کانسی از دسته چینی خوب حل نموده نگاه دارد صبح شام
در چشم می کشیده باشد شفا یابد   دیگر ادویه جهت دفع جاله و پهوله
چشم بباید   مصری نبات   نمک لاهوری   زنج نانه   هر یک باریک

علاج نامتی

دفع جاله و پهوله

سائیده نگاه دارد وصبح وشام در چشم می کشیده باشد بهبود وجاله دفع
شود دیگر سرمه چشم جهت دفع جاله وبهبود چشم بیارد تخم نرگس
ولیمون وگل آگهه مرچ سیاه این هر چهار دوا را در سفال انداخته
بسوزد وبعد سوختن باریک بساید ونگاه دارد ومدام در چشم بکشد
نسخه جهت دفع یرقان یعنی پیلیه بیارد یکتوله وزن گل معصفر
یعنی کسنبه را در پنج فلوس وزن دوغ گاو انداخته خوب لت کنند
ووقتی که خوب حل شود بخورد از ترشی وبادی ها پرهیز نماید تا یک هفته
بخورد مجرب است دیگر ادویه پیلیه بیارد شیر بار گاو بوزن
سه پاو وزعفران بوزن چهار رتی سائیده در شیره مذکور آمیخته
ورس یک لیمون نیز داخل کنند وهمین طور سه چهار روز بنوشند
امراض پیلیه دفع شود غذا اول نخود وخشکه وباجرف نان
بیسنی تناول کنند اما کم نمک شفا یابد از ترشی وبادی
وغیره پرهیز نماید دیگر ادویه برای دفع پیلیه بیاید تا هفت

ناتمام



در شکم اوند نموده همه ادویه نهاده تک اوند گلی دیگر زیر او نهد بعده پنج اثار یا چک
دستی اورده گرد اوند نهاده اتش دهد تا وقتیکه همه یا چک سوخته شوند تیل در
اوند زیر خواهد افتاد ان را از روغن سیاه بوزن چهار ستی گرفته تا یک هفته بر قرح مالش نموده
باشد در یک هفته انچنان نیک شود که بگر گردد و اب اثر نشود فصل هشتم در بیان
رفع سستی و شدن جالق اگر زلق زده باشد بهتر شود اول نسخه زلق زده تخم لسان الکلب
تخم ترب برگ دهتوره هر سه را یکدوا از هردو تخم را سائیده بر قضیب طلا کند الی نقصان
ارد دسته تنفا کلی باید الگا شهد افیم هنگ هر سه را امیزد و قدری
بر الت مالیده بالا آن برگ تنبول بندد سستی رفع گرد و نسخه دیگر عجیب احمود حرامی
ببر ال سبع کبیر را خشک کرده وزن برابر گرفته بدارد و شیر مادگاو قدری دو اثار
یا چهار اثار باده اهار هر قدر که خواهد گرفته در کراهی انداخته بر اتش نهد
و هر سه ادویه را پوری ساخته در شیر اندازد وقتیکه شیر جوشش شود بر اورد
پوتلی را دور نموده شیر را جادن دهد جغرات تیار کند روغن ازو بر ارد
روغن را نگاهدارد و قدری گرفته هر روز بر قضیب بمالد سستی رفع گرد و الگا



سنبل و عود گرفته قدری در آب انداخته مالش نماید پارچه تر کرده ببندد

انداخته علی الصباح بنوشد سستی رفع گردد الغا و اگر ماش قدری را شسته

در شیر انداخته خمیر نماید و بخورد سستی رفع گردد آزموده است الغا نیم درم

بافته با رنگ و زرده جوز رنگ سازد تا که رنگ سرخی گیرد در سایه خشک کند

بعده در نیم آثار شیر اگر تر کرده در سایه خشک کند و صبح پارچه مذکور خوب

خشک شود در نیم آثار روغن مذکور علیحده سازد و در روغن در شیشه نگاه بدارد

و پارچه را علیحده دارد اگر کسی سبب زنی سست شده باشد از روغن تر کرده ببندد

فصل الی شود قدری انگوزه در سوراخ گیرند در حال سخت گردد اگر

صد بار نزدیکی زن کند سست نشود الغا دارچینی نیم درم بادیان خاستن هفت

مجامعت بر ذکر بمالد و به آب گرم بشوید اصلا سست نشود الغا نکو ... سفید

هیچ سفید بر همه ادویه هیچ درم در یکبار درم شیر گاو انداخته بجوشاند و از آن

مسکه خالص بگیرد در شیشه دارد بعد یکماه آب از وی خشک شود بر روغن بوزن

رتی بر ذکر طلا کند یک رتی با برگ تنبول بخورد تا مرد مرد شود الغا فصل

تمت

کته سهوهاکه هر سه را بوزن برابر گرفته و باریک اش کرده شیر برگ حبالی آب آورده

خمیر دوا نموده در نیم آثار روغن کنجد بریان کنند تا که بسوزد و باز از پارچه صاف کرده

روغن قند کور در شیشه نگاه دارد و مقدار یک برنج بر برگ تنبول مالیده بخورد و قدری

بر قضیب طلا کنند لیکن زن حاضر باشد والا انزال کند چنان زور دارد که نتوان باشد

پوست انار ۸ درم | پوست بلیله | پوست جامن ۸ درم | پوست بلیله | پوست مولسری | شکوفه | ببول

را دو دو مانه گرفته خوب جوکوب نموده در میان دو من آب انداخته در دیگ مسی

جوش دهد چندانکه یک آثار آب باقی ماند فرود آرد و نگاه دارد و پارچه تر نموده بعد از آن

یک آثار روغن کنجد در دیگ جوش دهد چندانکه بقوام آب صاف کرده در روغن کنجد اندازد

چندان بهم بشوند فرود آرد و از پارچه صاف کرده در شیشه نگاه دارد و قدری از آن گرفته

بر قضیب نماید رگهای سستی درست شوند اگر قدری از این بخورد بر پستان بمالد امساک شود

لونگ | عقرقرحا | تخم تهوهر | هر سه مساوی گرفته باریک کرده آمیخته دارد و وقت

حاجت قدری از آن در روغن بیاض مخلوط کرده بالای برگ تنبول بخساند یعنی البسده

بر ذکر بربندد چون خشک شود حرکت کند برگ تا دور کرده نزدیکی بی اختیار کند سخت شود



فرج سنگ شود تخم ترب تخم زردک در روغن تازه ماده گاو بجوشانند و بر قضیب

بمالند سستی دفع گردد برای سخت کردن قضیب و قوت باید که مصطکی و پلپل را بردود

در روغن کنجد جوشانیده بر قضیب بمالند موی خرس مغز کنجد

و علاج بند کشاد باید که نانخواه را در شیر ماده گاو تر کرده در شبنم نگاه دارد — بند کشاد

صبح ناشتا بخورد و تا یک هفته صحت یابد باید که تخم املی را در آب بیندازد

تا آنکه پوست آن دور شود مغز را خشک نموده با ریگ سائیده هموزن مصری

انداخته بوقت حاجت مثل یک توله باید لذت بسیار دهد [illegible]

ادرک را برابر گرفته بمقدار یکدام و شیر مذکور انداخته جوش دهد تا یک هفته

بخورد اگر نامرد باشد مرد شود تعلب مصری ۱ توله مصطکی رومی ۱ توله موی سنبل ۱ توله تخم اوتنگن ۱ توله

موصلی سفید ۱ توله ستاور ۱ توله تال مکهانه ۱ توله مصری ۷ درم این همه ادویه را کوفته بیخته در پارچه

سر نموده بوقت صبح بخورد صحت شود دیگر این همه ادویه را گرفته در شهد

آمیخته بر قضیب طلا کند فلفل دراز ۱ توله زنجبیل ۱ توله عاقرقرحا ۱ توله شهد ۱ توله اسبغول ۲ ماشه

تخم خرفه ۱۰ ماشه تخم کاهو ۲ ماشه کشنیز ۵ ماشه این همه ادویه را گرفته کوفته همراه آب بوقت صبح

۲۵۸

صبح بخورد و فایده بسیار شود و قوت کند. هر یک ۱ توله ترکیبی

۵ توله ۲ توله ۱ توله ۱ توله

اکاس بیل — لاجورد — بهمن سفید و سرخ — دارچینی — الایچی خورد — لونگ — رومی مصطکی — موصلی سفید

۱ توله ۷ ۱۰ ماشه ۲ توله ۱ توله ۱ توله ۳ توله ۱ توله ۳ توله

کسابرر — کعلت مصری — بسس لوخن — بادام — خرما — کری کوله — پسته — کشمش

۲ توله ۱ توله ۱ توله ۳ توله ۳ توله ۶ توله ۲ ماشه ۲ ماشه

کیسر — جادری — مصری — نخ — زرج — این همه ادویه را کوفته همراه

۵ ماشه ۹ ماشه ۷ ماشه ۳ توله ۳ توله

شیر ماده گاو بوقت صبح بوزن ۲ توله بخورد — تخ — سرخ — نامکانه — سیخ سفید

۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله

تخم لوخه — لوند گیذه — سناور — موصلی سیاه — موصلی سفید — موصلی دهلی — شکر تری — این همه ادویه را

۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله

کوفته بوقت صبح بوزن یک توله همراه باد ناز شیر ماده گاو تا چهل روز مستعمل باید ساخت

فایده کلی خواهد داد — تا کیسر روغن گاو این هر دو را

مالش نموده گولی بسته شود هر گاه که عورت را حیض آید بعد از حیض غسل میکند از روز

غسل تا به سه روز هر سه گولی یک یک روز بخورد بعد از سه روز صحبت کند حمل ماند عورت

را باید که بعد از الفراغ کار هر جا پایهای او طوریکه افتاده باشد همان طور افتاده ماند

حرکت نکند از برخاستن حمل میرود تا به دو گهری بر جای افتاده ماند

هیچ لیز سفید اورده و سوجه انداخته جوشانیده سرد کرده صاف نموده عورت را



غسل کنانیده و بدن عورت را اثر نکند تا هفت روز همین طور کند ان شاء الله الکافی

در غسل هفته اگر عقیمه زن باشد حمل کابد و زن با هفته و ربت و پای و و ... از

اب سرد شده و بنوشند یعنی اثر اب سرد نباشد گردن جانور منسوبه را

خشک کرده زن را بخوراند اگر عقیمه باشد فرزند صحبت شود روزی سلیمان

علیه السلام نشسته بودند زنان امدند پرسیدند که ای حضرت سلیمان علیه السلام

این موجب چیست هر که درخت گل آرد بار چرا نمی کند زنان از حیض میشوند و از ان

اولاد چرا نمی شود باعث این از زنان حاضر گر ... شد برای خیر ... عرض نمودیم این مشکل را بر ان

از کرم و فضل خود آسان کنید فی الفور حضرت پریان را طلبید و ... پرسیدند مفصل

این احوال زنان بر ما منکشف نمائید پریان عرض کردند یا رسول الله اکثر زنان را

هفت خاصیت حضرت پرسیدند که کدام کدام خاصیت پریان تفصیل اظهار کردند

که اول رحم زن شکسته باشد تخم بر جای نیفتد دویم باد حبس گرفته باشد سیوم

گوشت زیاده شده باشد بر رحم آید چهارم کرم افتاده باشد بر محلی که زنان بخورد

حمل قایم نماند تخم گرم بر جوش افتد ششم رحم تنگ گردد هفتم ریب ... بود بر زنان



از میان برآنند کیره دمهتر سلیمان پرسیدند که این علت چگونه میشود پریان
بار عرض کردند وقتیکه مرد با زن مجامعت کند و از و جدا شود بزن پرسید که
کدام جای تو درد میکند اگر سر درد گوید بدانند که رحم را باد خشم گرفته است باید
که ابکوره یعنی هنک خالص با روغن کنجد یکجا کرده دارد و بعد از حیض تا سه روز سافه کنند
بعد ازان با شوهر خود مجامعت کند بفضل ایزدی حمل ماند اگر سینه عورت
درد کند بدانند که رحم سرد شده است باید که تلخه مرغابی و مشک و پیل یکجا کرده
بعد از حیض سه روز سافه کند بعد ازان با شوهر خود مجامعت کند بفرمان الله تعالی
حمل قرار گیرد و اگر درد کمر گوید بدانند که کرم افتاده است زهره سیاه و نخود
سفید آورده و بعد از حیض سه روز سافه کند بعد ازان با شوهر خود مجامعت نماید چهارم
اگر ساق و درد پای معلوم شود باید که سرد گرم شده است اسپیچ و هلیله و بلیله یکجا کنند
و سه روز بعد حیض سافه کند حمل ماند پنجم اگر موی سر درد و عورت بگوید بدانند که [illegible]
زیاد شده است زیره سفید و ناخن فیل با روغن سمسم همراه کرده بعد از حیض سه روز
سافه کند بعد ازان با شوهر خود مجامعت کند حمل ماند ششم اگر کسی را رحم شکسته باشد



۱

مغز پسته و دانه بالنکه مرغابی یکجا کنند بعد از سه روز سفوف کنند بعد از آن مجامعت کنند
بفرمان الله تعالی حمل گیرد و اگر در زیر ناف زن نبض جنبد و درگشته جا نگوید تحقیق بداند که آسیب دیو و پری
است علاج او اینست از مشک و زعفران و کافور این تعویذ بنویسد بعد از حیض سه روز
بر وی بندد و از آن بعد با شوهر خود مجامعت کنند بفضل الهی حمل ماند والله عالم با
لصواب تعویذ اینست

ر	و	سما	و	ه	ر	ه
م	ر	حه	و	و	و	و
ا	۲	۲	و	و	و	و

برگ گیاه گاوکعه

بالای که نوشته است سوای این مرض دیگر نیست و حمل قرار نگیرد و بخور سفید چشمه هرگز
نخواهند از این علاج بهتر میشود مجرب است

دفع خارش ها

کشنانیزه مرچ سیاه هر دو دوا را گرفته و باد انداب تر کرده بدارد صبح
عرق آن برآورده در شهد انداخته تا به سه روز بنایند تا نیم روز بهبود شود رفع گردد
بنویسد در میان شیر یاد گاو بدارد تا به سه روز نگاه دارد و در گشته ماند بعد از آن روز

قدری گرفته بر سنگ مالیده بر بدن مالد و غسل کند رفع گردد و بعد از مالش تا مدت

ده روز هفت دانه مویز تنها خورده باشد هیچ خارشت دور شود   روغن گاو را

در پیالهٔ انداخته یک صد بار آب بشوید و قدری رال سائیده انداز[د] و چیزی گیر

و نیم بار زرد بیامیزد و خوب آمیخته بر بدن بمالد خارش رفع گردد

گندله   حنا   برگ مهندی   ریش گاوزر   الوکه   رسوت   رال   کرکم   هاجو

مویز   روغن گاو   را اول گندله بشوید همه را کوفته بیخته در روغن زرد ریخته

که یکصد بار شوید باشد انداخته مالش سازد و قتیکه تیار شود بدار دو موافق

گرفته بر تمام بدن بمالد تا یک هفته تحمل نماید   جرانته ۵ ماشه   شیره هوکه ۵ ماشه

رتکی تر ۵ ماشه   سانبر ۵ ماشه   شهد دو تر   این همه را در آب جوش داده سرد کرده بگشته شهد

انداخته بشوید و بالای جوشانده دوا بالای گندله و مهندی و شحه که گوشته

بسته بمالد رفع گردد   شیر با شهد آمیخته بنوشانند خارش رفع شود

املی کهنه آورده و با شیر ماده گاو یا شیر گاو میش در آن املی کهنه را مالیده

بر بدن بمالد رفع گردد

خارش   رفع خارش   گوگرد   ...   املی کهنه ...

اول مرتبه که زن را حیض ایدان خون را گرفته بر پستان بمالد فایده ببیند

سخت نشوند   پورت   انار چهار انار و روغن سیاه نیم انار با بیلکی کرده

بجوشاند چنانکه با آب خوب روغن بماند پس ان روغن را متواتر

بر گرم نموده بر پستان مالد سخت مثل سنگ گردد   برادوردی در آب

بیخ حرحرا گل نموده نگاه دارد تا به شب وقت خواب بر پستان لیپ کنند

سخت نشود علاج لیپ سنگ کند   بیخ گیاهای خورد پوست انار بیخ کدو

برابر گرفته لیپ باید کرد [illegible] و آنچه طلا کنند که بهتر شود   تخم دهانوره

در روغن [illegible] بجوشاند بر پستان لیپ کنند مجرب است

پورت افیون پهٹکری برابر ادویه [illegible] در کراهی انداخته

بر آتش نهاده وقتی که آتش کتای نموده آب در کراهی اندازد بر ادویه [illegible]

در [illegible] انداخته بسیار بجوشاند وقتیکه سخت شود کراهی زیر آرد سرد کرده در چشم

کشد و صحت یابد .   بنابر چشم بود   پهٹکری مردار سنگ [illegible]

نیلکری   افیم   مصطکی   [illegible]   همه را کوب نموده در آب [illegible] دوده

[illegible]

نوتلی لسنه بر چشم اهل بسته باید باشد آرام شود رفع تیم بهیلدری کیموه

ز توتیا باید سکری نقطه باریک سایید دیگر ادویه را باریک کرده آمیخته

بر چشمان بپاشد نماید در سفید یعنی لوبیای را برابر چشم مسحوق لیب چون سفید نماید

آرام حالی شود برای کم روشنی دیدن آفتاب نماید ترکیب درخت نیب کوپل آورده

و خشک کرده در شیر گاو یعنی پنبه کهنه باشد هفت بیت در دوغ خشک

نماید لعوق بنایده ساخته در روغن کنند آفتاب نماید هر روز در چشم خوب است

کمال گوید کحل گیلک کحل چاکسو سنگ ساده باید برابر در گیرد

در کهف باریک کرده باریک در کحل کم روز نماید هرگاه آفتاب جمع شود گولی

مقدار نخود بسته نگاه دارد در جمیع امراض موافق توصیف است با لعاب

باید رفع کهوله بار روغن گاو برای رفع و بلکر باشد تب نور باب گاو

ناخن چشم با نمک لاهوری عارض چشمان بار روغن کنجد کم روشنی باب سرد

برای بیماری باشیر عورت دیگر امراض چشم را با گلاب گوسفند

انواز دود اندر تفع سوده کلی نمال بار جمع عوری باید ۳ را

کوفته در شیر عورت از آن عورتی که در گهواره طفلک زا آمده باشد کحل
نموده وقتیکه خوب کوفته شود کوه مقدار [illegible] بسته بر وقت حاجت یک
کرده در شیر عورت آمیزه در چشم کشند دافع سرخی و حاره و بهواله اگر آرام شود مجرب است
برگ درخت [illegible] که در جوف [illegible] هیچ سیاه باید آن را بر سنگ سائیده در چشم اندازد تا به آرام گیرد درد سر [illegible] گفته اند بعد
جهان آرام شود [illegible] در دملیت کشنیز [illegible] آورده وقت
ذرات ترکیب بدارد [illegible] قدری [illegible] گرم [illegible] شود
مجرب است کرم حنظل بر روی چشم [illegible] حاکستر [illegible] اقیم [illegible]
عرق گل [illegible] در آن [illegible] باشد بگیرد [illegible]
سائیده کوفته [illegible] هم ادویه [illegible] آمیخته جمع [illegible] گرفته در
کنون [illegible] در عرق [illegible] تا به شانزده بهر سائیده بعد [illegible]
هر قدر [illegible] بدارد [illegible] نوشته [illegible]
و بهتر نزول [illegible] چشم شب کوری در آب [illegible]

درد چشم

درد چشم بسته

[illegible]



پروال را دفع کرده

سائیده در چشم کشند رفع آزار شود مجربست فلفل گرد گیرد نمک سنگ
قند سیاه مابات سائیده چون سرمه کنند در چشم کشند هر جا که موی باشد از بیخ چیده دور کنند
و بجای او دیگر نیاید و پروال دور شوند صفت میخ سیاه سوخته ملایم
میخ کاغذی برسته او برآرد و در عرق میخ مقدار کنات بموم کرچ لبسته نگاه دارد
بوقت صبح و شام بر کاغذ بست از کوب دهن سائیده از سلائی جهت در
چشم کشند بفضل الهی و بلطف دیگر نوع بهر دو حالت در یک رفع کلاه می است
کاکه سر آدمی نیم دانه و شهد بکدام اسیجم نگاه دارد هر جا که وقت
در چشم کشند کلی نهر بهر قدیم و جدید دفع کرده

چون انار دانه زنجبیل میخ سیاه ازور
تو ۱ ۱ ما ۱۰ ما ۱۰ ما

بوقت مکس نصف ۱ مثقال
بولی بدام هم دو دیگر کوفته بختم نگاه دارد بوقت خوردن طعام
بعد از فراغ خوردن بخورد بالای آن نوشیده هر جا وقت میخورده باشد فایده
کلی حاصل شود مرده دل سنبل هر یک الاسا
و نمک اسیجم تا ب گرم بخورد والد تشنگی بود رود
جیتید ترده گلدن

الویه سنای الدخی مکلا دانه انار لوبت زرشک سفید نمک گل نمک لاهوری

مرچ سیاه سونف همه ادویه را خوب ساییده کوفته بیخته بدارد و بر وقت قبضی و

بدهضمی و گرانی تا ماشه هر صبح وقت بخورد و ازان بعد آب نیم گرم نموده بمقدار ...

قلوس بنوشد آرام کلی شود جبد مرچ سیاه هلیله لوبت بهیله رکاب

نمک تحقیم سونف که هر یک عرق لیمون باید این همه ادویه را بوزای لیمون کوفته بیخته

در عرق کاغذی خوب ترکرده در سایه خشک کرده نگاه دارد بر وقت حاجت قدری بخورد درد

رفع گردد قبضی نماند سونف ... مرچ سیاه گشنیز زیره سیاه زیره سفید

ستاکی انار دانه ... نمک سیاه نمک سانبهر الوچه سونف جدا جدا ... ساییده

ساییده چورن نماید اگر قبضی باشد شب را وقت خفتن بعد خوردن طعام یک ...

بخورد رفع قبض گردد بهیله سونف نمک ... نمک سونف که هر یک ...

کوفته ... استعمال نماید بکار شود زیره سفید سونف تمر هندی

نمک لاهوری انار دانه ... پوست ... سونف ... مرچ سیاه همه را کوفته

آمیخته نماید بعده بوقت حاجت جری بخورد نج ... دانه الایچی خورد

مغز تخم کدو کثیرا [illegible] منقا [illegible] مصطکی خرما [illegible] شهد [illegible] ادویه رفته

در شهد آمیخته کنند [illegible] از خوردن و دیگر از خوردن طعام [illegible] بنوشند

[illegible] سوخته [illegible] حنظل [illegible] برابر وزن [illegible] ادویه

در چند شکری روغن گاو [illegible] که [illegible] و سوخته و [illegible] سیاه [illegible] کوفته

بیخته در شکری و روغن گاو [illegible] کرده آمیزد موافق [illegible] کند بخورد وقت صبح

بیشتر از [illegible] بخورد و بر آن یک پیاله آب [illegible] شود [illegible] بخورد [illegible] از خوردن [illegible] روز

[illegible] از [illegible] رفع گردد

[illegible] پوست

[illegible] سیاه [illegible] پوست [illegible]

[illegible] مخلوط [illegible] ادویه [illegible] کوفته

بیخته [illegible] مخلوط نموده [illegible] کند [illegible] در [illegible] دارد [illegible] نمود

[illegible] در ظرف نهد [illegible] اندازد

[illegible] بعد از [illegible] بعد خوردن طعام [illegible] شود [illegible]

شهد و قند [illegible] برابر گرفته



یکشنبه نموده بوقت حاجت بر قضیب مالد با زن صحبت کند زن انزال

شود و مرد بوقت خود خلاص بود قدری مکلدیب و افیون با هم یکجا کرده بر قضیب

بمالد با هر زن صحبت کند زن خلاص شود مجربست قدری سوهاگه در قیمه سائیده

در پان یکجای چونه مصفی کند در رشته زن را بخوراند و فتیله زیر اندرون رود

عرق پان بخورد فی الفور خلاص شود مجربست نوشادر در کرمه سائیده

در پان نهد و زن را بخوراند بعد صحبت زن خلاص شود مجربست

درسنگهور سنگرف هلهله اندر کوانی هرتال ورقی سیماب

اول ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه

یکدانه سوهاگه این همه ادویه را در کهرل انداخته یکشب نماید و در روغن حریت نموده

تولیه

هیچ فتیله در پنبه نهاده نماید سازد و بوقت شب فتیله را در چراغ انداخته روشن سازد

تمام شب در روشنی او بنشیند و چیزی از دود بدید ان شاء الله جلد صحت شود

کوهل سنبل کمارزما ملهوره سنگرف الاچی خورد کته سرباد

۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه ۱ ماشه

در ارتجب پان کوه برابر مرچ سیاه بندد و بعد بمراه شیر ماده گاو در استعمال

اکر فصور بنفس شود یاده گاو مرچ سستی سنگرف درسنگهور را در معجم

اوله ماشه اوله

۱۰۲

امیخته در چراغ روشن بسازد سیاهی آن را در روغن زرد امیخته نیک کند

ان الله تعالی صحت یابد   رسکپور توتک مع سیاه اجواین خرسانی

نور [illegible] علیحده [illegible] علیحده [illegible]

هم را بکدازند ساختن هفت توری بندد هر روز یک توری همراه شیر مادگاو

در استعمال آرد نصور کشی هر روز [illegible] سالی   مرد را [illegible] دستار [illegible] هر ماه الا

تو نیم هفت کوره بندد هر روز دگر گولی همراه شیر مادگاو منجمد [illegible] بشند خورش

شیر و شکر   اول مستعمل [illegible] بخورد بریان نشیر لوبیر باید [illegible] نخود علیحده بریان

خوب رسیده و دال نموده در سنگ باریک سائیده موافق آن شیر لوبیر گرفته الا نخود

بریان نموده مقدار نماید در جای علیحده گذشته یکمقدار بخورد و اگر دست [illegible] افور ماند

و کچیدی مونگ بخورد و اگر ازین دست آرام نشود مقدار دیگر بخورد هیچ چیزی درست بیاید

اگر ازین قسم آرام نشود مقدار سوم بخورد هم از [illegible] آنک [illegible] گفته هندو و کچری

مونگ بخورد [illegible] یا الکاف آرام شود   هیچ [illegible] سنخرف باید [illegible]



هر دو چیز را گرفته در آب داده داشته خوب کرفته عقب موها در جام به بندد در حقه گلی
نوشیده یعنی تو نباشد در انگشت اگر و یا بیری اگر [illegible] نباشد کوله چوب
دمک باللجاری گرفته در جام مال موها بجای تما گو داشته الکنند از اشتم
مو شد یعنی دم کشید یم آل که خود بخود برود به بسیار هم چیز مبلغ باشد در دیگر
وبه هر لکه بخوره می است   سیخوف الایچی خورد رنگور یک مان
باید بهم آمیخته درآب نارنگ نموده در شیشه آمیخته نگاه دارد هر روز تا زرع الکه
بوقت صبح بر آمده شیشه منجمد شد مجرب است   سپیک الایچی گوید
بکرک و آب [illegible] موم روغن بادام و زنگور باید بهم ادویه را خشک نموده خوب
باریک [illegible] نگاه دارد بعد [illegible] نان را گرفته در آب انداخته خوب باید
بعد از دو دیت خشک و باریک نموده از شم نباشد انبار اجرای خری در آب
انداخته کل نماید بسر از آن و قبله عرق نان [illegible] دوا ادویه آمیز نموده خشک گفته

ادویه در دم

روغن و موم را در کفچه آهنی کرده روغن داغ کنند و گرم گرم تدارک فوری *

روغن و موم را در کوزه انداخته باشند و قدری تمامی ادویه این نسخه چکانند قدری

پارچه بافته کتان آورده هم اندازه هر پارچه لیف بکنند بعد از آن پارچه موم ازاله

فتیله ساخته و در میانی آن باد و هوا نرسد یک میان اندر میان تا هم

در آن میان کوتاه تر شود کنند و سر فتیله را آتش کنند و یک کلم بر سر نهاده تا تمام

بدن پوشیده شود در کلم فتیله آتش داده کنند باید از یکبار دیگر تا تمام دود آن

بخود بسوزد از بوییدن خوشبو عرق از بدن چکید و بیهوش شود بعد چهار گهری تمامی آبکور

آن شک خود بخود خشک شود و دیگر در نوبت آرام کلی یابد بفضل الهی صحت

نصیب شود پرهیز هم ضرور است

تخم بنو از گرفته در پنبه کهنه نهاده پیوار در زمین دفن کنند بعد از چهار روز از

زمین برآورده در خون قسم اول خون چکد که در میان زاده باشد تا به

الف ... در گرم جایی رانده دفع شود   جایی ... مصری ... کنند



200

۱۲۰۶
۱۵۳۹
۲۲۱

موی نیا کردیک لال یلیک توتی همه را کوفته مساوی بردارد ... کند رفع گرده

تخم دهک افیون زرنیخ لیمو همه را کوفته در آب لیمو مدار بحی

که بیت کنند

که سفید را کرفام سوده میلیا با حوبهل همور کرفته در عرق

لیمو کن ساید کوی با آب سائیده مالد

پوست بره هر نمک سیاه مرج سیاه همه ادویه را کوفته بحم بمراه آب لیمو بسرشی

بوقت خفتن خورانید رفع شود

کمل تیلی مرج ساهی کمل ببلک

احوان باین همه ادویه را کوفته خوب ساییده در شیر با دوشش بپوشانند و بعد در شی

پرهیز مادی و ترشی و روغن ضرورست

کاراسکا بیهک سونیمر ... اجوائن

سپید بایی چهار را کوفته خوب باریک نموده در شهد انداخته بخوراند

سرفه رفع گردد پرهیز همه چیز ضرورست

قدری جوکلا آورده هر روز زکهر بست

نهار بخورد بالای آن یاد آثار شیر کوسفند بنوشد بعضی در رفع صحت یقین

رب سوس ... دو درم مرچ سیاه دو درم ... بر آتش نهاده از آب ترکه

گردد به تیشو



۹

۲۰۶
(۶۶)

گوگرد نهند در دهن براند سرفه را زود بهتر شود و بادی نماید مغز بادام آمیز

گویند ابریشم لاک و فلفل بخورد سرفه را ... خشخاش بهمدام بخورد سرفه دفع گردد فلوس ...

و مصری با سکنگبین بخورد سرفه خشک دفع شود هلیله مصری جمیع انواع سرفه دور کنند

سا هنده بخورد مجرب است سندی ... مرچ سیاه با کتیرا ... دانه الچی

برابر هم ادویه مصری امیخته زردی بخورانند این سرفه و دمه زخمهای گلو دل دفع بود

صدف سوخته و سوهانه مرجان فرح سیاه برابر اسرکه بقدر یکی یا یک مثقال

با شیره ادرک بوتنت خشخاش بخورد جمیع انواع سرفه و بلغم و دمه و زکام این ادویه براند

اگر شهد در روغن برابر مقدار بهمدام بخورد دمه سرفه خشک و تر ببرد

ببیل سونته جوا کهار عنرت مگنه اجوان مرچ سیاه در شیره ادرک گولی بسته

نگاه دارد یک گولی در دهن اندازد عرق آن بخورد هر که هوا بسیار برد الاشش

بریان نموده ساییده نمک سیاه انداخته ... امیخته همراه آب گرم بوقت خواب بخورد

ادویه سرفه تر له سهداد ... سبتان ... مویز ... سوخته ... هر کجا

در دهن دارد ... بی ... نمودن ... امیخته ... غذا بخورد ...



کم روغن بخورد بعد از آن عناب سپستان [illegible] اصل السوس گاوزبان جو [illegible]

صرف در باب رحم که در آن شربت زوفا و عناب که نبو شد بوزن تولہ غذا کچری

دال مونگ [illegible] تخم خطمی [illegible] سپستان [illegible] بنفشه شربت نیلوفر غذا خشکه

با دال مونگ مجیٹھ [illegible] [illegible] ملٹھی رب السوس [illegible]

[illegible] جادوری [illegible] [illegible] [illegible] هم [illegible] باریک کرده در [illegible] آمیخته

تیز نماید تا [illegible] روز بعد آن [illegible] ناله [illegible] هر گاه [illegible] سوخته [illegible] برآورد نگاه دارد

خوراک دو [illegible] در [illegible] نان [illegible] بادی و غیره

تخم [illegible] شربت نمک [illegible] ادویه [illegible] در یک [illegible] آب جوشانده [illegible]

بدارد و چیزی [illegible] باشد در شوره [illegible] نیم نیم [illegible] در یک [illegible] تولہ [illegible] در

یک [illegible] یک تولہ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده از خوردن

کچری بنوشانند و بعد [illegible] [illegible] [illegible] شود و الا [illegible] باید

[illegible] [illegible] [illegible] کند [illegible] کچری با نان و دال مونگ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] خاکستر [illegible] شد



در دفع آنکه تر کرده در سایه خشک کنند سائیده بوزن بلیلوس نمک شیشه
بوزن بلیلوس اجوائن خراسانی چند تمام ادویه آمیخته موافق کلپی در رک بادام
بونت شب بخورند رفع کف گردد نیم انار شیرین حام
سائیده در آب همچو نیمی نمود بنوشند آرام شود و کف بعد رود لیکن بسر
نکنند مرداسنگ بخورد برابر بر شبه تخم در نوبت زنند
آرام شود مجرب است مشک صندل دست کوکب سنی هر سه برابر
در نوبت تا هفت روز نوبت زنند آرام شود مجرب است دست تخم او دست انار
چون بشکند هر سه [illegible] گرفته یکی ... در نوبت زنند کنند نعلی رود مجرب است
مرداسنگ ... امیخته در نوبت بمالد لوی بد برود
دار شود اجوائن ... کنجد ... هر چهار را آمیخته ... صبح ... کنند
هر دو دام هر دو دام هر دو دام
بخورند مجرب است ... بعض ... بخورد اختیاری ... از یک دوا بهتر
شود کمک ... ... شمع ... ... کلنار ...
... دام ... دام ... دام ... درم ... درم ... درم ...

همه ادویه کوفته بیخته با گلاب اقراص سازند هر دو درم در آبجات لو بنوشند بالای
ان یک تهوز گلقند بخورند   گاهی با کسرجات گلنار گل ارمنی تخم خارخو
کوفته بیخته سفوف سازند خوراک ... ماشه با آب سرد بنوشند

سرگین موش با آب سائیده گرم کرده بر سازند
بید کنند بستا کول زود بگشاید   ریزه کوره در سوراخ کیر نهند بستا کول بگشاید
اگر بول بند شود باید که قدری آب باسی گرفته در آوند گلی نو انداخته کیر در آن آب
نهند جلدی پیشاب بگشاید
علاج این ... کومل جامن آورده ... در آب انداخته بر آرد صبح ... نموده پارچه بیز
کرده صاف نموده بنوشند غذای ان روغن زرد بورنی یک چهٹانک میخورده باشند تا هفت
روز رنگ بند اث الهرکی فرصت باید خون بند شود   نوبه با شیر مادر دکان نجورانند خون
همه دام
فرج ها جاری باشد بند شود مجرب است
انکه و ... های ...
برگ ملان   زرچک   سونف   سونه   بهنگ   سونگه   تنالو   ماشی   بی کوند
۲ ماسه   ۲ ماسه   ۲ ماسه   ۲ ماسه   ۲ ماسه   ۳ ماسه   ۲ ماسه   ۲ ماسه   ۲ ماسه
برگ زنگی   زرک قند   میو کیاه   جلوکی   مهندی   این همه ادویه را کوفته سفوف تا دو نماید
۲ ماسه   ۲ ماسه   ۲ ماسه   ۲ ماسه
ادویه

٦

از وبلیت موتا در آرد و در ریگ لار حام آب جوش سازند هر گاه حکمه بر سر آب نماید و پیک او

فرو آرد و قدری انگور در وی بر آرد و آن را جوش سازند یعنی طبخ نمایند موتا د را تا به [illegible] روز

بخورانند و در خوردن شش دال موئلم و نان گندم بخورد هر گاه جوری تب باشد به شود

هوا یا بای اثر آن باشد رفع گردد مجربست

دار زمین ملیسی تلعوه

سه هیمه هره کلان سلار مور لکموره باید این همه ادویه را کوفته در ریگ آب آب

و قسیکه شش فلوسی وزن باقی ماند زیرا در صحن صاف کرده بجوشانند بر آن نیک گاهی

کم گاهی بالا باشد رفع گردد مجربست

چوب مینده چهار درم و قند سیاه سه درم گرفته کوفته یک جا کرده هر روز هفت روز

نهار بخورد هر گاه که درد سوراخ نمک شود [illegible] باشد برابر آن موافق گفته است از

شیر بادکما و بخورد هر باشد سوراخ خیال نمک شود [illegible] از القصد هم شود و در حالت رفته بود

بند گردد مجربست

تخم هندی اکبر [illegible] کوفته گلوله سازند

و صورت لا زنهار تا اندر و قفه نهند درد فرج رفع گردد

ترکیب [illegible] و در آب [illegible] گشناه



کمر را با هم آمیخته بار بسته در ایصال الاسطوخودوس ساند این درد ضرع رفع گردد

دارچینی کوفته در موم بوده ماده آن است اینها را چو کوفته در میان

یک انار سبز بادام بجوشانند وقت خفتن بخورد گشنیز بادام بریان

کم بنیده ساخته در روغن بادام و وزن یک مثقال حب نمود بوزن چهار تولہ بشند

انداخته باشد رد بخورد دوار سر زایل صحت شود دارچینی [illegible]

سائیده در پارچه بیز نموده در میان [illegible] در وقت جوشش قدری مرچ سیاه

سائیده باید از جهت غلظ شود فرود آرد یک تولہ روغن زرد انداخته تا [illegible] بخورد

صحت شود یک درخت [illegible] یک درخت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باید [illegible] سائیده و [illegible] بر آورده نگاه دارد بمقدار [illegible] چهارم

روغن زرد در آن آمیخته [illegible] بمویند سر [illegible] تمام سر [illegible] باشد در تمام سر

فایده باشد صندل [illegible] گل [illegible] سائیده بر پیشانی طلا کنند درد سر رفع گردد

[illegible] مخلوط نموده بر پیشانی باید [illegible] تخم [illegible] گرفته سائیده [illegible] بگیرد

بر [illegible] بندد درد سر رفع گردد دارچینی یک [illegible] سائیده گرم کرده بر [illegible] کنند

درد کمر [illegible]



درد سر برود   اژدهای سیمین تن لب ماهی [illegible] برآ

دو نیمای شیخ فرید [illegible] ادا کاسیمی چاپ   تا کسی بریح کند دو نیک . بریح الادرین شکر

اگر تر کرده در سایه حک نماید و لوکت اندا خته ساید دارد قدر از تا کس الهایست هر روز

بدبو صحبت نماید گرم هر دو آمیزند   لو یکت الادر برگ کبریخته سائیده خاک کنند و تا کس دید

نماید بیند   اگر از مردی نباشد صندل   کافور ملکوز سائیده بر سر

درمیان نمالد درد سر رفع گردد   پوست درخت بید اگر بتغ ارزند و افیون حال الصدور نخبات

وجود لوبیا [illegible] ابر اندر رفته و دار آب ساید گرم کرده بر سر نمالد [illegible] درد سر رفع گردد

اگر قصد [illegible] آتش نسوزد در دست گیرد اثر نکند [illegible] بهر دو دست نمالد جذب کند

آتش بگیرد نبود آنچه دست نسوزد عجب است   اگر خواهد تا چراغ در میان خاک کنند

باید یک چراغ برنجی [illegible] دو [illegible] چراغ چربی کرگ [illegible] درمیان خاک کنند

تماشا بیند   اگر خواهد چربی کرگ [illegible] سائیده بمالد [illegible]

اگر احوال زن معلوم کردن [illegible] زبان [illegible] در حمام [illegible] زیر بالین عورت نهند



وزن را استعمال معمول کنند اگر هم پوشیده نماند ظاهر کنند وزن را خبر شود

تا من جلوه هم مجرب است   زبان غوک در جامه پیچیده بر سینه عورت نهند هر چه داشته

باشد اگر هم غیبت صورت نموده باشد فوراً ظاهر کنند و را خبر شود امتحان کردیم

اگر در میان دو خروس غلطیده باشد بر دو رشته از هم الگشت معلق بردارد لوزی

بسته بکاری برود دکان بدارد اگر در زیر تهالی در گاهی و کنیز وقت خوردن نهند

اکثار اکیال خنده بسیار پیدا شود از تماشا کنند   خراطین یعنی کینچوه خشک

کم باریک سائیده در جامه لعل یعنی سرخ بپیچند فتیله ساخته در چراغ بسوزد هر عورتیکه

نزدیک آن چراغ باید خود را از جامه از پای برهنه کند مجرب است   دلو حوت یعنی

غوک آبی خشک کرده در چراغ بسوزد هر عورتیکه نزدیک آن چراغ باشد جامه بیرون نهند

دلو حوت را سیه ساخته در چراغ نهند   بیضه مور بیضه لیسه را با طعام دهد خوف در

دل او افتد هرچه طلبد بدهد مجرب است   عجیب نمودن امتحان کنم اگر کسی در بیت

نهند تمام بیت بگنند دار بیت بیرون افتند گویی دیوانه اند تا جاه است مجرب است

از لیسی

هیچ در موش پرسکال می شوند ز جملک آورند خشک کرده سائیده فتیله ساخته در روغن

لوزه



بسوزد در دیوار مکانها روشن چراغ بر سر علم از آتش نمایان نقطه کشید بسیار و آنچه [illegible]

سرخ رماده است مجرب است از لیستان عرق‌ها که تراشیده در پس آینه بچسپانند

هرگاه آن آینه را به بیند صورت رنگ کهف مجرب است لیمون کاغذی یا برنج [illegible] باشد

که آن وقت کشیده کاغذ سفید بنویسد در برابر آتش دارد از آثارها [illegible] هم حروف

سرخ شوند خصوصاً حل طلسم بسته آید پیاز آورده عرق او بر کاغذ سفید بنویسد در

دود آتش کند حرف روشن گردد مجرب است شیر آلو بر دو سی کشیده بر کاغذ بنویسد و اگر

بر آتش نهند حروف سیاه شوند و اگر بر آب نهند از و حروف سفید گردد مجرب است این ترکیب

ترکیب [illegible] آنکه [illegible] بنویسد و در طلسم [illegible] ظاهر نگه [illegible] بدارد مجرب است

مثال [illegible] پاتوه بابی این برج جز از ابراز رفته

و مرغ رنگ سیاه آورده هر دو ادویه [illegible] دخان کول بسته مرغ را بکور [illegible] تمامی علت

ز علل [illegible] آتش شکم [illegible] رود هر روز یک همین کند تا چهار روز چند دفعه نماید

دوای یک روز [illegible]

این فایده [illegible] نوشته

مصطکی ساده [illegible] سفید کوکرد زرد [illegible] نوشادر [illegible] سنبل هم ادویه [illegible]

الوان ما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کوفته ساییده [illegible] چند که هر بعد ساییده در پارچه [illegible] [illegible] ندارد

روزی که زن از حیض پاک شود مرد و زن نیم نیم پهلوی از شیر ماده گاو تا بخورد و بخورد صحبت دارند

اگر اینها حامله ماند   اگر فرزند نشود علاج این است که زن و مرد هر دو بسته دارند و این

تعویذ را در [illegible] هر کس با هیچ [illegible] شود در خلوت روند [illegible] آورده [illegible]

شود با [illegible] متواتر [illegible] کنند تعویذ این است [illegible]   و [illegible] فیل [illegible] اول

مرتبه [illegible] باشد و در تعویذ طلا [illegible] بر بازو بندد حامله ماند   اگر عورت را اسقاط

شش و پنج ماه شود در [illegible] باید که زن [illegible] کوفته بیخته [illegible]

برابر [illegible] بخورد [illegible] کند یک [illegible] با شیر ماده گاو [illegible] بخوراند تا آرام شود

دیگر بخوراند [illegible] چهار [illegible] بخوراند در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] باید [illegible] ادویه [illegible] قدر هر روزه کوفته بیخته

اما اما [illegible]

در [illegible] ماده [illegible]

در سبب باو ها و تاریخ ازار رسوشاند می است

دوره ... سنگ ... همراه شیر ماده و پوست ... خورشید برنج چو اگر بار همراه شیر ماده بخورد

برای دفع جریان منی ... گرفته یک دست بخورند ... پیسه

مرهم ... تخم ... تخم ... که ... پال ... گرفته بیخته با هم ... سلایی

آمیخته بدارد هر روز دو نیم درم با برنج ... چهار مرتبه از آب ... باشد بخورد ...

بی نمک ... آب ... قرار بگیرد ... از آب ...

سائیده ... براورده ... انداخته ... شد ...

[illegible] ... اگر ... گرفته کوفته با یک ...

وگوی ... بسته ... نگاه دارد بوقت حاجت با بول مرد سائیده ...

... دراز گردد ... حاضر ... بوزن برابر گرفته همراه ... بسته

قرنفل و تقویت جماع جهت شخص از جماع [illegible] در بین نماید

در شیر اگر انداخته تا هفت روز حرکت داده حرکت نماید نفع در تمام دارد

دنبالوره انداخته بار دیگر نیم بر روغن گاو نمود در آتش با حلوا آمده انداخته بپزد

و بعد از آن روغن گاو را در شیشه از آتش بیرون کرده سرد کنند حصه چهارم قرنفل

بخورند دید کنجد سیاه کوفته این حلوا را با یک [illegible] همراه

شهد آمیخته بخورد تا چهارده روز [illegible] از بار مرد [illegible] شود

جوز بویا [illegible] سیاه کمودی در [illegible] خرد کرده برابر آمیخته هر روز

بخورد [illegible] آمار [illegible] که [illegible] اسد همه ادویه را

بکوبند کم نوزن [illegible] آب بخورند [illegible]

بموزون [illegible] کم نوزن [illegible] از [illegible] برهم نماید [illegible]

اگر آب [illegible] از [illegible] شد و [illegible]

[illegible] کنجد سیاه [illegible] را در آب [illegible]

ماء الطبیب

اجزاء نوش دارو گل سرخ سعد کوفی قرنفل مصطکی اسارون
ل ۱۰ ل ششی ل ۷ ل ۷ ل

سنبل الطیب قرفه زرنب زعفران بسباسه قاقله
۷ ل ل ل ل ده ل ل ل

هیل جوزبوا آمله منقی بشیر خویس شند قند دو برابر ادویه عسل
ل ل به مقدار

یک وزن ادویه اگر کسی را معلوم شود که زهر داده اند فی الحال آب گرم آشامیده
قی کند تا آنچه در معده باشد بیرون آید خصوصا با تخم شلغم آس کرده در
روغن زرد آمیخته با آب گرم بکار دارند بعد آنکه قی کرده باشد شیر تازه گاو
با شکر آمیخته بدهند بعد ازان اگر تریاق باشد فهها والا ازرب بنفشه دهند
تا صحت یابد اما یکدرم زرب با زیره سفید سوده و یا لوده بدهند صحت یابد

... گفته که هیچ چیز در حرب علین یعنی در خاریدن چشم انفع ازان
نیست که پلک چشم را بکر داشند و مازوی کوفته و بیخته بر وی پاشند و این را
از علاجات مجربه گفته اند و بعد از پاشیدن این دارو چشم را ببوشند ساعتی
دشوار رود و گفته که از اصل منقطع میشود و اصلا عود نمیکند و ملاومت حمام
از انفع تدبیرات است نوشادر و افیون از هر یک نیم درم عاقرقرحا یکدرم تکوفته



وبیخته دندانی که خورده شده و بسیار درد میکند باید نهاد و این
دارو در تسکین درد نظیر ندارد اما احتیاط باید کرد که بگلو نرود زیرا که
افیون و نوشادر هر دو مخاطره است دیگر آنکه اگر در هوای سرد دندان کند
از آب سرد و هوای سرد و از تری احتیاط نکند کزاز که مراد از آن تشنج
است و از امراض مهلکه مهلت نمیدهد واقع میشود و بعد از وقوع از آن
[illegible] خلاص شده است و آفت دیگر آنکه بعد از کندن دندان اگر احتیاط
نکنند محل دندان جراحت شود که هیچ تدبیر علاج نیابد و بناسور انجامد و دیگر
از جمله آفات آن است که اگر دندان بیش باشد و از جانب بالا و بیخ آن محکم
بوقت کندن آفت عظیم است چشم را و خوف نزول آب است پس در
کشیدن دندان سالم بسیار تامل باید کرد و بهر دردی دندان نباید کشید و در
درد دندان اجتناب از ترش خوردن باید کرد و دایم سیر نباید خورد
پوست بیخ آلکه با آب سوده بخورند زهر مار را دفع کند پوست بیخ آک و بیخ [illegible] سنگ
برابر سوده با آب بخورند زهر مار سیاه دفع شود سر الاسرار در مغرب زمین هر که را کژدم بگزد
بمیرد کبریت سوده یا پیاز سوده بر گزیدگی نهند یا کدوی حجامت که با آتش میگیرند بر روی
زخم نهند تا زهر نیش را از سرایت کردن نگاه دارد سر الاسرار

[illegible] و دهان
[illegible] چون کوزه [illegible] آب [illegible]
[illegible] بجوشانند
[illegible]



۷۳

۷۶

بسم الله الرحمن الرحیم

حسبی الله نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر غفرانک ربنا والیک المصیر و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

مشورات را خواندن این آیات بعد فراغ از صلوات پنجگانه بعد هر نماز صد بار باید مفید فواید دارین

اگر این قدر نتوانند خواند تا نعم النصیر خواندن کفایت میکند با وضو و بغیر وضو

این مناجات درست و داشته طور دعا بخوانند بعد فراغ از هر نماز

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة ط ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ربنا

آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار حضرت [illegible] بعد اللهم اغفر لی [illegible] دعا [illegible] درج

میخوانند در جمیع صلوات از فرایض و تطوعات ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من ال

ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین ربنا افرغ علینا

صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار

ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی

للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار ربنا

وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامه انک لا تخلف المیعاد ربنا انزل علینا مائدة من

السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین ربنا لا تجعلنا

فتنة للقوم الظالمین ونجنا برحمتک من القوم الکافرین فاطر السموات والارض انت ولیی

آیات شفای [illegible] هر وقت [illegible] باید خواند

فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین ۵ ویشف صدور قوم مومنین و شفاء لما فی

الصدور فیه شفاء للناس و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا

وادا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء و کشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید سه

این آیه را در روز یکبار ... وقت ما بار خواند عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم مودة والله

قدیر والله غفور رحیم

نسخه قوت ... سفید بیخ ... پوست ... سنبل ... ۲ فلوس ... کوفته در ... در شب ...

بطریق ... روغن کشو ... طلا ... سفوف ... ۱۲ ... از انگشت ...

طریق ساختن سرکه انگوری صفت آن یکجو یکبار کشمش ... در آب یک شب تر نموده صباح بعد آن

زمان یعنی انار ... بگیرد ... بعد دو کوفته ... علاحده ... دوا ... بگیرد ... آب ...

در آوند ... بگیرد ... انداخته کشمش ... آب که بعد تر شدن مانده باشد بلند ...

و بعد آن آب ... بلند از دوا آوند را در گرما بنهد چونکه جوش زند ... ترش شود

دادند ... سرکه خواهد شد این ... جوش ... آن وقت نمک ... قسم که ...

سائیده بعد ... فلوس ... انداز ... سائیده ... آب انار ... صاف

... در شیشه ... بدارد چونکه ... کشمش ... بعد صاف نمودن آب ... سرکه خواهد

سرکه قسم اول خواهد ... انار تازه ... انار دانه ترش ... بعد ... فلوس ...

از آب ... در ظرف ... انداز ...

بالا ... شود ... دفعه ... فلوس ...

خواهد ... از ان قدر ... آب ... کفته ...

... ببل باگل که ... دو فلوس همراه ...

در ان ... انداخته ... چهل روز ...

هر دو را در آب سائیده بمقداری که از پا و بالا باشد بنوشند تا هفته و بعده

دوا موقوف داشته تا هفته این غذا بخورد آرد گندم انار آرد دلیده نخود

زرد جو سبز کرده ... بار همه را در آسیا سائیده نان پخته با روغن بسیار

از گاو میخورده باشد صاحب جذام مداومت کند بر این غذا هفته و بعد از آن دوا هفته دیگر

و نمک در غذا اندک خورده موقوف و هنگام دوا نوشیدن اندک نمک خورده به شود

برای قروح صاحب برص و جذام نانخواه و نخود برابر سائیده در آب مخلوط کرده طلیه نماید به کند

مجرب ترکیب روغن حنا مفید برای زخمی مفاصل [illegible] انگشتهای پا [illegible] باید برگ حنا

نیم [illegible] در آب تر کرده بگذارد صبح جوش داده آب [illegible] بهم رسد [illegible]

با روغن کنجد نیم [illegible] بجوشانند که آب سوخته روغن بماند برای [illegible]

و مجرب جهان موصوف نخود سیاه نیم پاو مار سیاه دو دست [illegible] نگیرد

[illegible] عضوی از اعضای وی مفقود شده باشد یک عدد نیم نخود [illegible]

معمول [illegible] نیم باقی از نخودها بالا [illegible] جذام زده جدا

زمین [illegible] برای [illegible] انار [illegible] زمین [illegible] بعد چهل روز [illegible] از زمین موقوف

بر آورده بسوزد چنانکه نخودها و اجزای مار سیاه همه انگشت شده جدا جدا نمودار باشد

اللهم [illegible] ۱۰۴

پس نخود ها چیده بردارد و یک نخود هر روز بخایندن علیل فرو برد سفید آید

دوای داد دیغ و تو نا خبیثه مجرب که دختر محمد خان نایک [illegible] هلیله

در آب لیمون سائیده لیپ کنند

برای رفع قبض افیون خور [illegible] و معمور [illegible] کنند [illegible]

برای اسهال [illegible] نمک جرجره طریقه اخذ نمک آنکه جرجره کوفته خاکستر کنند

در آب تمام شب بعد حل کردن داشته صبح از جامه بطریق تقطیر بگذرانند آب صاف را در

ظرف جوش دهد تا نمک منعقد گردد و نمک درخت الکه که عشر گویند از بس قوی تر

و مقوی هاضمه لقدر [illegible] برای اسهال [illegible] طریقه اخذ بدستور مع بیخ تاکل

مرهم ستور و قروح غیر قروح بادفرنگ را نافع روغن زرد [illegible] باد شنگرف ۲ ماشه

کافور ۳ ماشه موم [illegible] اول از روغن دود سوخته گرداند بعده موم اندازد

بعده شنگرف انداخته فرود آرد بعده اندک جی بارو مانده باشد که کافور انداخته

حل کنند براوردم مالش کنند زرد آب از بثور بر آورده [illegible] و بر قرحها [illegible]

بادفرنگ را اضرر رساند

حافظ صحت چشم بادامی [illegible] ۶ فوته [illegible] بادام کرده در آب

[illegible] که خیسانده کرده بر آورده باشند لطیفه کرده دق [illegible] شنگرف بصری [illegible]

اگر مرواریدی بهم رسد [illegible] ماشه اول [illegible] را جو کوفته کرده یا دو بار شویند تا که آب سفید



۱۰۲



از سنس جدا شود بعده اول مروارید خوب باید کلان انداخته با آب
انداخته بعده سرمه مذکور و سنگ بصری باید آب انداخته اگر مروارید
بهم نرسد سرمه و سنگ بصری در آب فقط باید و کثرت آمیزش کلان در سرمه
موجب نزول الماء باشد خصوص پیران و ضعیفان را این سرمه چهار بار
اکتحال دو بار و بارد المزاج را یک بار مفید و مقوی بصر و حافظ صحت چشم

هو الشافی

مجربات حکیم بهیرو سنگ جهت جمیع فساد خون و جذام و برص نافع برگ سنا ۳ ماسه صندل سرخ ۳ ماسه
چرایته تلخ ۳ ماسه برگ درخت نیم یکماسه برگ درخت نیم مذکور را در یک نیم پاو آب بجوشانند تا که چهار
پنجفلوس آب باقی ماند صاف نموده بنوشد این مستعمل تا چهل روز کند ان شاء الله تعالی صحت شود
برگ لسوری که مثل سر بهو کا ایخ یا سامی باشد مقدار هشت ماشه با چند فلفل گرد شیره برآورده مجذوم تا چهارده روز
بنوشد نفع دهد اینست مرجحش جور اگفته برگ های کهوری که بیل می باشد و برگ مثل سم آهو در کشتهای جو و گندم
میروید مقدار شانزده ماشه با چند فلفل شیره برآورده تا چهارده یا تا بیست و یکروز مجذوم بنوشد چند دست
هم می آید و نفع بخشد حضرت مولانا فخر الدین [illegible] این را نام برگ کاجیات وضع فرموده مجذوم را اکثر شربت آن امر نموده بودند
یک پیرزال قصاره را اسهال بلغمی چند هفت روز مانع این دوا خورد در یک روز به شد هلیله سیاه ماسه نبات غیر بریان قدر
زنجبیل ماسه بادیان ماسه در روغن هر سه ۳ دوا بریان ساخته حب کوبند افیون سرخ همه ادویه در بقیه روغن گذار ماسه
تحمیص ادویه سابقه مانده باشد و سفوف در روغن ساخته با آب سرد فرو برد



هوالشافی

سنبل سفید دام را در یک خشت کهنه و پخته کار حفر کرده یکدام افیون خالص سطح کرده و سنبل را بر آن
نهاده یکدام افیون دیگر بالای سنبل سطح کند بعده یک سکوره بطریق سرپوش نهاده گرد آن از گل بند
کند بعده آن خشت را بر دیگدان نهاده زیر آن آتش کنجری کند تا یکپاس شگفته خواهد شد یک برنج
در بیان جهت جمیع امراض بادی و بلغمی نفع کند از اجاله خان صاحب غیر مجرب اوشان داد شان را از ایت
ساکن ... داد و مجرب خود میگفت دفع ناصور اگر استخوان کرم ساییده در موضع ناصور بمالد دفع شود

باب

ترکیب ماء اللحم غذای است لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و نفع آن اعاده کننده قوت
و رفع کننده ضعیفی امراض مزمنه و خوردن مسهلات و نزف الدم و فصد و جماع و امثال آن
باشد و در سرعت تقویت هیچ بآن نرسد خاصه که با قدری شراب بود نعوذ بالله منها
چرا که شراب حرام است بگیرند گوشت بره یکساله و در بعضی امزجه در گوشت کبک و مرغ و امثال
آن ترتیب میدهند و احسن آنکه گوشت طیور با گوشت بره جمع نسازند و طریق اخذ وی سه
گونه است یکی آنکه گوشت از چربی جدا کرده ورق ورق نموده مهرا به ریزند در آب شیرین بحدیکه
با آب یکسان شود ای غلیظ گردد پس در قرع انبیق عرق بکشند و برای مزاج حار ادویه بارده
عطریه و در مزاج بارد ادویه حاره طبخ دهند بعده تقطیر نمایند دوم آنکه گوشت بزغاله یکساله
بگیرند یا بره یکساله و سپیدی از وی جدا کرده سرخی را کباب کنند و اندر پاتیله سنگین
کنند و اندکی گلاب بر وی چکانند و سر پاتیله بپوشند و بر سر آتش نرم نهند تا آب از گوشت
جدا شود و گوشت هنوز ناپخته آن آب از وی بردارند و گوشت را بیفشارند تا هر تریکه دارد بگذارد
دیگر گوشت را دیگر باره یک جوش دهند تا پخته تر و خوشتر شود اندک نمک و گشنیز خشک اندر افکنند
و بدهند و صاحب ذخیره در ترتیب ... این طریق گفته و احقر بکرات این را بکار برده ام فرموده و نفع وی

بیشتر





بیشتر از قسم اول مشهود نمود سیوم آنکه گوشت حلوان فربه از چربی پاک کرده
یا گوشت سمینه وران فراریج و دجاج سمینه بقدر نخود ببرند و اندکی نمک و مصطکی
در وی آمیزند و اگر مانعی نبود این گوشت در دیگ گذاشته و دهن دیگ را بخمیر محکم
گرفته بر آتش انگشت نهند و دیگ را حرکت میدهند وقتا بعد وقت تا محترق
نشود و بعد ازان بفشرند و آب از گوشت جدا شده بگیرند کذا فی شفاء الاسقام و آبیکه
گوشت را دران بجوشانند و بدون مقطر کردن بدهند چند نسبت بمراتب قوی
در اثر و سریع التقویه است نسبت بماء اللحم خیال بردانه است چه سرعت نفوذ را
لطافت نافذه شرط است اگرچه بعض اطبا اطلاق ماء اللحم برین کرده اند ٥

مصالح ادویه حاره عطره در ماء اللحم الظالم صو تودری ملکه ۲ ف بهمنین ملکه ۲ ف شقاقل
تیزبات ۲ ف تخم شلجم ۲ ف اول گوشت را اندکی جوش دهند و بقدر ع آب آن انبیق بکشند بار دوم دران مذکور
ادویه انداخته بکشند بار هر فلوس یازده ماشه است بقول الحاله خالی حسن سلمه الله تعالی

نسخه بواسیر فی المجربات حنا عفص نبله نبوته هرسه را باریک کوفته و بیخته پس بکر داد نمک گاو
مثقال مثقال مثقال
دو فلوس هر آن را جوش داده دوا را آمیزد و حب ببندند شربت نصف مثقال یا دو مثقال بعد مرت
بخورد ۱۲ برای ع ریاح البواسیر ... المعافر را کوفته حب بقدر کنار ببندد مجرب است
برای دفع ریاح و وجع ادرار ... و دفع الحکه علی المقعده موثر جدا و الاهل برهان لحمه دادهمن
گاو ... تار شل آن داخل کرده دو درهم با آب گرم فرو برد مجرب لاد جانم ۱۲



نسخه جوارش مقوی مجرب شاه صاحب لبلبلی شش ماشه بسته برگ سنا کمی نمک سنگ هلیله زرد شتر غاز
                    تولہ   تولہ   ۲ تولہ   ۲ تولہ   ۲ تولہ

برابر همه ادویه روغن زرد ۲ تله گرفته خوب گرم نماید و تمام ادویه را کوفته بیخته در روغن
                ۲ تولہ

انداز دو چوب آمیز خوب نماید پس جلوه از آتش بر آرد و برادر و دار صبح و شام بقدر یک ... انگشت

برآید گرفته فرو برد ۱۲

العین والجن تاثیرهما ثابت بالنصوص والتجربة ولا یلتفت الی انکار الفلاسفة والمعتزلة وربما اشتبه امرهما بالامراض ولذا اوردناهما وروی عن ابن عدی وابو نعیم عن جابر مرفوعا ان العین لتدخل الرجل القبر والجمل القدر وبه یفسر الآیة وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین ویرقی بها العیون ورقی النبی صلی الله علیه وآله وسلم بقوله اللهم اذهب حرها وبردها ووصبها ثم قال قم باذن الله رواه النسائی وابن ماجه والمستدرک واذا غسل العائن وجهه ویدیه ورجلیه وصب الماء علی المصاب برئ وان امتنع عن الغسل فهو عاص کما فی الحدیث والفاتحة والقلاقل الاربعة نافعة اما الجن فاکثر ایذائها فیمن لا یبالی بالنظافة والتطهر من الجنابة والحیض وقد تعبث بالطفل للتناسب فی لطف الروحانیة

الابة



ولآية الكرسي تأثير مجرب لدفع شرها من النفوس والاموال مروي في احاديث صحيحة

مع قصص غريبة وروى الحاكم في المستدرك وابن ماجة واحمد مرفوعا ان يعوذ من

اصيب بلمم من جن بالفاتحة وسورة البقرة الى المفلحون والهكم اله والآية

وآية الكرسي ولله ما في السموات وما في الارض الى آخر البقرة وشهد الله انه الآية

وان ربكم الله في الاعراف وفتعالى الله الى آخر المؤمنين وعشر من اول الصافات

الى لازب وثلث آيات من آخر الحشر وانه تعالى الآية من الجن وقل هو الله احد والمعوذتين

وقد لقي ابا حمزة الزيات القاري جنيان فاراد احدهما قتله فقرء شهد الله انه لا اله الا هو

روغن زيت فروشند

الآية فقال الجني الآخر كن حارسا له حتى الصباح على رغم النفوس وبالجملة فعلاج العين والجن

بالآيات والعزائم والتمائم وفي القران شفاء للمؤمنين والحمد لله رب العالمين ۱۲ نقل من زرد

عزيمت وتعويذ

فايده في الحديث الشريف الطاعون من وخز الجن وان الزنا من اسبابه وانه شهادة

لكل مسلم وقد منع الشرع والطب الفرار من الوبائيات والدخول فيها ووجه الاول ان

المالوف بالهواء الفاسدة يتضرر بالصحيح كل الجعل يموت بالورد ۱۲ من زرد

بجهت هر قسم استسقا مجرب است افسنتين رومي ۲ مثقال ريوند خطايي ۱ مثقال غاريقون سقمونيا اسارون ۲ مثقال

هوالشافی شبت بارهان ترفس تا نخواه همه را سائیده فتیله نموده بعمل آرد حیض مفقود جاری سازد و هم ریوند خطائی

ماشه ماشه ماشه ماشه

شفای و مقری یکیم شوی تا آب ... از زیر هند و اگر از همین ادویه فتیله بخورانند بسیار فایده دهد برای بواسیر پوست بلیله

توله ۳ ماشه

سنا برگ نیم شاهتره عسل هفت کولی بندد خوراک یکحب هوالکوثر برادهٔ ناخن اسب نقره چوب کل سفید

توله ماشه توله ماشه توله ماشه انبهر یکپاو نیمپاو

معجون حب السلاطینی ادویه ها را کوفته در برادهٔ مذکور آمیخته بیان شیشه یا در زنانه مرغی انداخته مثل شای چنتر

آنبهر

روغن چکان ... نعوذ ... دو قسمی ... باذن ادرک ... برای سوزاک ریوند چینی برگ تنبول ...

ماشه ماشه

کوفته بیخته هفت پوری سازد وقت صبح یکی فرو برد مجرب است برای قوت ... بسیار نافع

آب پیاز آب ادرک آب ... نیم آثار عسل نیم آثار آمیخته در شیشه ... ساعه در آفتاب بنهد صبح و شام

یک چمچه خوراک بخورد ... نافع عجیب است برای تقویت بدن و تولید منی و دفع جریان آن مجرب

تخم ... گوکهرو ... موصلی ... مصری سیاه برابر همه کوفته بیخته قدر نیم توله ... با شیر گاو بخورد

[illegible]

نسخهٔ ... اجوائن ... خراسانی ... موصلی سیاه موصلی سفید ... سپید بلادر

۷ عدد ۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه

سیماب قند سیاه کهنه ... ساله اول ... بلادر ... ادویه ها ... بلادر ... سیماب خوب تا یکیک

ماشه ۲

کوفته حبها مقدار ... خورد بندد ... روز صبح یکحب در ... فرو برد ... و شیر ... بخورد

هیچ ... نخورد ... پرهیز نیست نسخهٔ ... تنبه اول ...

ظرف فراخ انداخته بالای آن ... تنبه ... طرف ... در ... بعد ...



بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

مقوی مزلوق و غیر مزلوق

من مجربات احمد زید خیر حماد جهت زلقی و غیر زلقی تقویت میدهد کنجد سیاه مغز تخم سداب خیر

چونکه یکذات شوند عاقرقرحا سائیده شامل هر سه نمود باز قدری کهرل نموده یک بوتلی کرده بالای

ان قدری روغن سیاه چسپانیده از آتش گرم میکرده باشد و حماد تا دو گهری میکرده باشد بر

اندام مخصوص و بر بیخ رانها و عانه و فوطه بکنند و از شستن آب سرد احتراز واجب است همین طور

تا سه روز روز چهارم متصلا در عرق رگ دو توره سیاه انگوزه هر اکه قسم خوبتر باشد سائیده

لیپ کنند تا سه روز در جمله شش روز صحت میکاروی نماید در چهار جا تجربه آمده است

واسطه درد کوله بعد ولادت

سلیخه بقدر دو فلوس در یک نیم تار آب بجوشانند چونکه سه پاو بماند بقدر یک پاو از جامه صاف نموده

یکدو بار داده بنوشانند و از باقی آب شیر گرم کرده آبدست بکنانند دو بار در از بالش آمده است

فروج خبیثه و فروج آتشک را هم مفید

کاتهه سفید ارد نخود بریان خوب باید یک سائیده نگاه دارند در یک روز یک دو بار بلکه سه بار در روز

یکنیم فلوس

میکرده باشند

مسک مجرب بتاریخ

قدری مقوی زنبور ده مفید

اینکه سعی است
سحول هم

تخم دهتوره صمغ عربی ریوند چینی زنجبیل هر چهار را در گلاب

۱ ماشه ۱۷ ماشه ۲۰ ماشه ۵ ماشه

خوب کهرل نموده حب بقدر کنار خورد بسته دارند یک حب کافی است و بالای

آن اگر قدری شیر بنوشند بسیار خوب است والا نه بغیر شیر هم کافی است

از عنایات غیبیه در صورت اللهی بخش خان صاحب جلوه گر آمده

برای بغلک که هندی بغل بلای گویند

زردچوب انبیا گیرد صابون کوکل همه مساوی ساییده در بیر کرده
گرم سازد و بر بغلک بندد و از یک انگشت بغلک را تلمید کند ان شاء الله تعالی

برای طحال قند سیاه توله نوشادر ۶ ماسه شوره قلمی ۶ ماسه ریوند چینی ۶ ماسه
صبر سقوطری ۶ ماسه همه را باریک نموده با آب بقدر نخود حب بندد صبح و شام یک حب
تا دو حب موافق سن و مزاج بیمار بدهد غذا کهچری مونگ دهند

حبوب ریزه برای دبه بلغم اطفال نافع و دست‌ها اردو ... بلغم کلانان را مفید

سونف ابله ۶ ماسه فلفل سیاه ۸ ماسه جمالگوته
بدبر در شیره مغز و به زبان ساخته در بوتلی
بسته تا بجد غلاظ شیر جوشانیده برآورده باشند ۴ ماسه در شیره ادرک حب بمقدار مونگ

بلکه خورد نزله بسته نگاهدارد اطفال را نهایت دو حب صبح و دو شام جریان منی را نافع
تعلب در شیر بڑ تر کرده در سایه خشک نموده یکنیم توله آرد تخم تمر هندی یکنیم توله
مصطگی ۹ ماسه لک شسته دهچوره ساز ها شسته میدارند توله نبات برابر در شیر خام [illegible]

برای مجدوم نافع کتهه که در مصالح اسپها می اندازند و تلخ میباشد فلفل سیاه ۱۰ ماسه

۱۲ دام

۸ دام [illegible]







هو الوهاب

بعد خراب الطوفان

نسخه ازار اکمل صاحب خواجه ارمنی ساکن بلده نخجوان و هو اول بلده عمرت

یحیی باوراق الخروع خمسة اثار ویسحق ناعما ویجعل فی ثوب ویلبس ویغمز علیه حتی یخرج منها الماء
من نفس الاوراق لا یمزج الماء من خارج فیسقی ذلک الماء موازی عشرة ربیات لمن لسعته الحیة ویلصق
علی موضع اللسعة شیء من الاوراق المسحوقة المعصورة یبرء باذن الله تعالی ایضا للناصور

چوب چهار که سبز باشد کونپل ها بگیرد از برگ خالی کرده قطعه قطعه کنند بمقدار هر قطعه چهار انگشت ۵ تار
پوست بی دانه خشخاش یعنی کوکنار آب نیم تار در کرای قطعات ها کوفته با پوست کوفته انداخته و آب مذکور
۱۲ تار
انداخته جوش دهد تا یک نیم تار آب بماند قطعات و پوست برآورده بیرون اندازد و عرق مذکور جامه بیز نموده
در پاتیله انداخته باز جوشانند تا غلیظ گردد و در ظرف دهن کشاده بدارند و در ظرف چوب نداند هم
ناصور که در گوشت باشد و از استخوان سگ شود از پنبه فتیله کرده بدان مرهم آلوده در وی نهد یک فتیله صبح و یک شام
گوشت مردار بیرون آید و گوشت نو برویاند و فتیله هر روز بمقدار بهی ناصور کم کرده باشد اگر ده ساله باشد
به شود سال ... ریل در زبان فرنگ عشبه را گویند ایضا دواء للزحمت و کهنه باد و عشبه مغربی

بسفایج پسته — موازی ۱۲ روپیه
تربد تراشیده — ۱۲ روپیه
سنا مکی — ۱۲ روپیه
سولف — ۱۲ روپیه
صندل سفید — ۱۲ روپیه
عشبه مغربی — موازی ۱۲ روپیه
نبات سفید — ۵ روپیه
شهد خالص — ۵ روپیه

عشبه کهنه کرم خورده نباشد بلکه وقت شکستن بزور شکسته شود و وقت شکستن غبار
نخیزد که علامت کهنگی است چوب چینی که رنگ گلابی داشته باشد و از شکستن گلابی کم سفید رنگ ظاهر شود



و اگر خواهد بنا شد موازی عدد ۵ روپیه ادویه کوفته و بیخته معجون کرده صبح و شام بمقدار مناسب حقنه
بخوراند و منافذ اجابت و عصیان طبع مثلا غیر مجرب را مقدار دو روپیه بدهند پرهیز از ترشی و بقولات
و برنج و شیرینی غذا جوزه مرغ و حلوان و نان گندم خمیری بی نمک با روغن و مقدار دو روپیه حب حنظل
در ده دانه آب تا یکپاس بجوشانند تا که هشت تا ر آب بماند آب کلان بی خواهد بر آید بیخته بدهند
وقت تشنگی همان آب بنوشند تا چهل روز و قبل دوا دو سه جلاب از سنا مکی و شیر خشت و منقی
میداده باشند بعد چهل روز یک جلاب باز دهند از سنا و شیر خشت و منقی بعده دوا موقوف کنند لا پرهیز
از بد کورات و جماع دائم لازم الاحوال باشد و در هنگام ربیع اخذ این دوا مناسب و در زمستان منع عدد و نمک
مضرت الا لاهوری نمک بریان اندکی برای طحال که دراز باشد نیله تهوتهه مقدار سه نخود در پاره از درخت
کیله نهاده بخورد دو سه روز یا اسهال آید به شود تا بخورد هر چه خورد یکبار نداده باشد روز یکشنبه بار
ابتدا معالجه کند بعد صحت بار کیله نخورد برای آتشک عرق لیمون کاغذی حصه روپیه رس ادرک یعنی زنجبیل تازه
حصه روپیه شیره برگ بت کشتیا میده بر آورده حصه روپیه سم الفار که عوام سنبل کهار گویند ۲ ماشه
هر سه شیره مخلوط کرده در کهرل سم را در شیره مخلوط نماید تا چهار پاس بی فترت همه شیره منجذب خواهد شد
از مرچ سیاه قدر ... حب بندد یک صبح نهار و یک بعد عشا وقت خفتن فرو برد در مضغ غذا دال مونگ
و نان گندم با روغن هر قدر که دل خواهد و کهچری با روغن بسیار تا هفت روز پرهیز از بقولات و بسیاری
ترشی و شیرینی برای داهو چشم در آوند روی حب مقدار نیم فلوس شهد و مقدار نیم ماشه کافور

انداخته



انداخته از جوز بویه سر بهن کرده تا هشت پاس آهسته آهسته تابند و در آشامیدن

تواتر باید و توالی بدانکه بعد چهار پاس وقت شب فرو شود مضایقه نیست یک میل

صبح و یک شام در چشم اندازد برای ذرب که از ضعف معده باشد پوست اندرونی سنگدان

مرغ که کنایه که مثل کاغذ بر تمام سطح باطن سنگدان منبسط میباشد و از برکشیدن

بر کشیده میشود آنرا ناپخته گرفته باده فلفل سیاه خورد باید کرد باید و دوازده گولی

بندد یک صبح و یک شام بر خائیدن فرو برده شود در شش روز الا آنکه مرغ که تا پنج باز ذبح

کرده پوست نو برآورده بدستور بشش روز دیگر گولیها خورد اگرچه کهنه باشد به شود مجرب

خاکستر پشم شتر پاشیدن روانی خون جراحت را انقطاع دهد الکه خاکستر کلاه نمدی مغولان [illegible]

النفع من رماد و بر الابل سجناع لفظ ترکی است ترجمه فی الهندیه [illegible] هو یعنی زوج اخت المنکوحة

نیم آثار دال ارد در هفت آثار شیر خالص تمام شب تر کرده بعد الصبح از همان شیر قشر برآورده دال

مقشر در سایه خشک کنند و میده کرده در جامه ململ بیخته کرده شکر بوره نیم آثار بیامیزد یکنیم پاو

تغلب که بعد کوفتن و بیختن در آفتاب نخاله آن را خشک کرده باز بکوبد جامه بیز کرده

نیز بیامیزد یکنیم سیر شیر گاو آورده جوش دهد و مقدار چار روپیه از مجموع ادویه

مخلوط انداخته تا که نصف شیر ماند فرود آورده شیر گرم نهار بخورد تا ایام که تمام ادویه

مخلوطه خورده شود از جماع و ترشی و البقول محترز باشد اغذیه بخورد مثل رقیق الغلیظ الکند متوی باه



[illegible] ازبهر

برای ضربه صبر — کندرد — انبا هلدی — صابون ادویه سکانه مقدمه

اف بحنه اف — اف — ربع یک دارد

راکوفته بیخته و صابون را ورق ورق تراشیده با ادویه آمیخته در پاو شراب قندی تند بپزد
تاکه غلیظ شود بر پارچه دوته که موازی موضع ضربه باشد تلطیخ کرده بالای موضع ضربه شیر گرم
بچسپاند در شراب قندی ضرورت است و ممزوج با آب نباشد بعد چهار پاس ضماد
تبدیل کرده باشد تا چند روز از اکثیل صاحب استخوان ترقوه را که شکسته شده بود بعد
یکماه این دوا چسپانده به شده است دولت پلنگ گرچی [illegible] نقره دل فرقنا
صاحب دولت کرم ندارد از فقیر چه فرق دارد

امساک — زعفران ۶ ماسه تریاک [illegible] افیون
۱۲ ماسه سورنجان پارچه کلان که برنج برگ تنبول می باشد سورنجان را خلا کرده زعفران
و تریاک دروی داخل کرده از خمیر نان هر چهار طرف مغلف کرده در آتش بدارند چون پخته
شود بر آورده گنجشک نر مذبوح کرده شکم شکاف نموده سورنجان از خمیر بر آورده در شکم
گنجشک نهاده در روغن سرخ کرده خوب بریان کند بعده از روغن بر آورده در هاون
دسته مع استخوان ها کوفته بمقدار کنار کلان حب ها بندد یک حب چهار گهری پیش از جماع
بخورد امساک بخشد چهار بیضه مرغ مقوی در آب جوشان در رومال کرده تا که بیست شمار بدارد و در مال
برون آورده در آب سرد کند دارچینی [illegible] مصطکی [illegible] کوفته بیخته جدا جدا بدارد
یکیک چتک بر هر بیضه انداخته بنوشد یک یک هر روز افزود کند تا چهل روز بخورد و از ترشی و بادی

جهت قوت باه

و قرباں مجرب باشد بنهایت مقوی قرص از حساب الله بخش خان صاحب دام اقباله القوی الله

ثعلب ف رومی مصطکی ف دارچینی ف موصلی سفید ف موصلی سیاه ف زنجبیل ف موچرس ف تخم گزر ف

تخم ترب ف تخم پیاز ف تخم شلغم ف تخم هالیون ف مغز تخم کوچه ف مغز تخم تمر هندی ف صمغ پلاس یعنی ڈهاک ف

خرمای ار مغز بادام ۲ ف مغز نارجیل ۲ ف مغز اخروت ۲ ف شهد ۳ چند ادویه مغزیات

علحده باشد باقی بکوبد و شهد مقوم ساخته اول در کری شهد مغزیات انداز د بعده سفوف

باریک کرده باقی ادویه انداز د معجون کرده بعد الو شربت ۱ تا ۲ ف از یکفلوس دیگ نار شیر گرم بالا بنوشد

و اگر یکم زنجبیل در شیر جوش بنده آن شیر نوشد خوبتر است و همراه اکل این دوا که در وقت صبح نهار

خورده وقت شب در همان ایام نماید کند بدین اجزا کنجد سیاه ۵ توله مالکنگنی توله مغز بید انجیر ۲ توله

بهیر بهوتی ماشه اکلیل شیر سود الا موقوف عاقرقرحا ۲ ماشه قرنفل ماشه کهونگچی سفید ماشه چار چیز

مقدم را بنا بر دهنیت اول باشد و سه چیز موخر جدا باشد بعده یکجا کرده باشد نهایت سرمه

سازد بعده پوتلی بسته در ظرف آهنی یا بیتا که بر آتش نهاده باشد و باطن ظرف که مقام تشخیص

پوتلی باشد از تیل چنبیلی اگر بهم رسد الا از روغن کنجد چرب کرده پوتلی را گرم کرده ذکر را [illegible] کند

جمله تن ذکر را الا سر و سیون را معاف دارد تا دو گهری وقت خفتن همان ذکر را بهر کرده باشد و پوتلی گرم بندد

و دوا در وی منحرف باشد بعد فراغ از کار همان پوتلی را قابل بستن بر ذکر نموده گرم گرم به بندد و سر و سیون

بر معاف دارد مگر آنکه اندکی اثر رسد مرضا یقه نیست غذا مقویات بپرهیز از ترشی طلا مغز حما لکونه

مالکنگنی کنجد سیاه بهیر بهوتی ۳ ماشه عاقرقرحا ۲ ماشه قرنفل ۱ ماشه زهر تیلیه یعنی بچس سیاه ۲ ف

۱ ماشه

نفقه [illegible]
[illegible]



32

1

مغز تخم سداب خیر مغز بادام عاقرقرحا و قرنفل و زهر یکجا باشد با رقی دهند تا از ادویه یکجا باشد

بعده یکجا کرده باشد چنانکه بسیار باریک شود بعده مثل کشیدن روغن از مغز بادام ازین همه ادویه

روغن کشیده در شیشه بدارد قدر یک سیخ دو سیخ با آتش گرم کند انگشت را گرم کرده و یک سیخ چوده

بر برگ تنبول ها که انگشت با آن آلوده از آتش انگشت را گرم کرده بر ذکر بمالد بعد ها قرار چون

که بر برگ مانده از آن روی برگ را چرب کرده گرم نموده بر ذکر بندد صبح بکشاید سه روز متواتر کنند مقوی خواهد شد

روغن بسته و کهنه ها و سنگ جراحت وقت ابتدا نفس بمالد و این طلا در ایام اخیر خوردن دوا کنند

و موضع سیدن و سر محفوظ دارد و تا اکل دوا از جماع پرهیز کنند مزلوق و غیرها همه را مفید مجرب قابل

از مجرب الفضل ها ابراهیم خانی عاقرقرحا ۲ ماشه تخم سنبل تج تالیس لونگ جای پهل جاپوتری دهنیا

کباب دال چینی مرچ سیاه سونتهه بیلاموک کستوری ۱ ماشه کیوره ۲ ماشه الایچی ۲ ماشه

زیره سیاه مصطگی ۴ ماشه گوکهرو ۲ ماشه بدکمال چینی تعلب مصری ۱۰ ماشه موصلی سفید ۳ ماشه

مرغ جوان زکیان را بذبح ساخته از آلایش و فضل و محل فضل پاک کرده گوشت را در هاون

دسته قیمه کنند و ادویه ها کوفته بیخته هم در وقت قیمه کردن اندک اندک انداخته مخلوط باشد تا نافذ

در اجزای گوشت شود در بیختن ادویه کستوری و کافور مستثنی است بعده در چهار تار آب در دیگ مس یا گلی

انداخته بپزد و روغن یک تار پخته نیز همراه اندازد تا که همه آب از آتش بسوزد و وقت جوش بیدن

سر دیگ خام کرده باشد روغن را بطریق تیار رفیه بدارد بمقدار ده فلوس همراه نان هر روز بخورد و قدری تلخی خواهد

داد و روغن هر چند بماند متغیر نگردد و عصاره یعنی کنجاره مرغ که بماند مع استخوان ها کوفته در کوزه کرده بیک



در دهن کوزه کرده در سفال سوراخ نموده دهن کوزه واز کوزه بر آورده اگر زرکه کوزه را بپوشد
افروخته در کتوری با این دهن کوزه داشته روغن گیرد که ... به ... باشد تا هفت روز
بسته ام که ار ما غبار برخیزد ... که از کوی یار بر خیزد ... در خرمن کائنات ... دگاد ...
یک دانه محبت ... بار ... همه گاه ... میروی و گریه می آید مرا ... ساعتی بنشین که باران بگذرد ... طلا برآید
حجر ... سوزه ... طنطور ... جمع کرده ... بالای ... شد ... نده
با کور ... که چوب ... سر باشد ... خواهم ... دوست ... شده ... شاید بدین بهانه بگوید بیا بیا
... ای عندلیب نادان دم در گلو زن ... کین ... بی ناز کی تاب فغان ندارد ...
نواب غازی الدین خان در عشق ... بیگم ... جا ... کسو کی ... معلوم ... بی
نهی جاوه کسو کی ... جواب بیگم ... ایسا جاوه کسو کی ... کار گاه ...
فرنگ
شغوف ... بر زخم دهن ولب که مرهم نرسد ... در یک روز دوسه باره ... پوست هلیله کلان ... پخته
کرده کوفته در کرباس باریک بیخته ... ربع ... بریان کند و جامه ... کرده ... سفید که ... بگوید
یا اگر بهم نرسد ... جامه ... کند ... ربع ... مرداسنگ جامه ... کرده ... شغوف ساخته
دور کند ... لاجل ... الکلیة کان العلة لآصف الدولة فعالجوه بهذا اطباء الفرنج یوخذ ... دیگر
اوراق ... الاصول فی الشمس تجفیفا قویا فیحرق ومن رماده یحصل الملح ... الطریق ...



۲ ماهه یعطی للعلیل نهاراً و الغذاء لا یوکل المبلغ الی سبعة غاشة الی احد عشر من یوم

یببر دا اکل هذا الملح موهبت الله بخش خان صاحب دام اقباله برای کشایش رزق در رجوع خلائق

اَجِبْ یا جبرئیل بحق یا باسط بجمت یا جمعت

هر روز سه هزار و یکصد و بیست و چهار بار

به نیت زکوت تا چهل روز در وقت معین با طهارت بدن و جامه و مکان بخواند و نماز

پنجوقت ادا نموده باشد و درود اول و آخر وظیفه میخوانده باشد و هر روز در وقت معین عمل

دو نقش یا باسط موجب مرقوم ذیل با طهارت مذکور بر کاغذ نوشته غلوله ها در خمیر گرفته هفتاد

ماهی ها یا دیگر جانوران آبی را میخورانده باشد بعد چله یک نقش مذکور بر کند و هفتاد و دو بار

اسم مذکور مرقوم صدر بخواند بادام زر است با کشایش و مغز باشد نقش مذکور این است عدد یا باسط

مثلث

۲۷	۱۷	۲۸
۲۲	۲۴	۲۶
۲۳	۲۸	۲۱

مجرب است لیکن طهارت در خفیه و پرهیز دیگر جلالی
و جمالی درین عمل هیچ در کار نیست تحفه عملی

دوهره اٹھہ پہر چوسٹ گھڑی مو من بہی اندر
ساجن ایک رہی گانو مین بہلو لیو پردیس



گیچه شب مخمس کو میں شیرین لقا ملدم گرفتار نگ

دیده نه ام شیرین لقا کشتم گرفتار نگا

للو

تخم کو نخجیر بریان امقشر	ثعلب	تا ملکهانه	تج	سفید موصلی	سیاه موصلی
۶ ف	۶ ف	۶ ف	۶ ف	۶ ف	۶ ف

نشاسته برابر این همه و روغن زرد برابر نشاسته و شکر بوره برابر روغن

نشاسته در روغن بریان کرده شربت شکر انداز حتی که قوام رقیق باشد بعده دوا ها

کوفته بیخته انداخته که قوام درست گردد قدر خوراک ۱۲ ف تا ۳ ف پرهیز از

۳

ترشی از حافظ صاحب

تخم کونخجیر بریان مقشر	تا ملکهانه	پنج منه	کوکهرو اینجا		بادر
۶ و	۶ و	۶ و	۶ و	۶ و	۶ ف

همه سائیده جامه بیز کرده نشاسته گندم ... در روغن ... نشاسته

اول نشاسته در روغن اندکی بریان کرده چاشنی قند ... برابر روغن ...

کرده قوام رقیق گردد آورده چون نزدیک سرد شدن آید دواها انداخته حل کرده بدالد

خوراک ۲ ف صبح دو ف شام غذا دال ماش یا گوشت بز پرهیز از ترشی



هرتال زرد اسگند ناگوری گندهک آوله‌سار بیر بهوتی سیماب ترازیه سیم آب

برادهٔ دندان فیل روغن گنجد سیاه [redacted] برگ جنبیلا کوفته پتیلده کرفته

ادویه هفتگانه مقدمه را باریک بیده اول در ظرف آهن با دسته آهن در سیماب کهرل کند

بعده روغن سیاه آمیخته دو ملوس آب جنبیلا انداخته باشد تا هر ماس متصل در همان

ظرف کهرل کند و تمام آب منجذب سازد طلا بر عضو عنلی کند و بالایش برگ تنبول بند دریک روز

در شب بند دو یک روز ناغه کند هشت روز بدین طور رسد در شانزده روز تمام کود تقشر جلد

عضو اند خواهد داد بعد فراغ روغن بالکهه لیپ کند عنه بر طرف شود و تقشر به شود

جهة روشنایی چشم دندان ماهی توتیای سبز صندل سرخ بهنگرا

پیپلامول صدف خام انار دانه برگ تنبول سوت

لعوده خرما هندی خام که تخم درو نباشد [illegible] نمک همه ادویه برابر سرمه را

یا دو حصه سنیر نماینده با آب برگ تنبول خوب بساید بعده بر دست روغن گاو مالیده گولیها

مقدار نخود بندند در سایه خشک کرده یک گولی ۳ روز با آب شبنم در چشم اندازد

۲۸۶

۳۷

از خوردن سیل دار منفعت در شب بپرهیزد علاج چشم دهلکه و پهی لم
و ناخنه و سبل و سرخی چشم و موتیابند مجرب آزموده است. دانه الاچی کلان

ناگرموتهه بیج بند هلیله سرمه کف دریا زرد چوب
برگ نیم پیپل کالی مرچ کته بای برنگ نمک لاهوری
لوده بیخ ستاور بهنگری بیخ کنتای سنگهاره

این ادویه را سخت نرم جامه بیز کرده در ظرف آهنی با بول بز سیاه تا را ... یک رنگ
تمام شب تر کرده نگاه دارد وقت فجر چهار گهری حل کند با دسته نیم که در وی ...
چسپانده باشد اول به دسته نیم کهرل کند تا چهار گهری در بول بعده در عرق بهنگره سیاه
که برگ و شاخ سیاه باشد تا سه روز پانزده روز متصل کهرل کند بگذارند که زعفران حصه بقیه
زیرت مقدار فلفل گرد حب بندد و در سایه خشک کنند و سایه تا بکر افتاد ...
اگر دهند باشد در عرق برگ تنبول با ... انجن کنند به ... اگر ... که بود در شیر
عورت ... انجن کنند ... اگر ناخنه بود در آب ... انجن کنند اگر
موتیابند باشد در شیر عورت آسوده انجن کنند اگر سبل باد باشد



بایدکه قدم مردانه زنند

در حجب گسسته هیچ کس نکرده انجمن گسستد ملکوت ۲۳ واز نایافت نگریزد که نایافت

درین راه نزد این طایفه صد بار بهتر و فاضل تر از یافت است یک مقصود این

طایفه همین نایافت است که یافت روی هستی دارد و نایافت روی در نیستی

و نیستی صفا و توحید بار آرد و هستی همه ظلمت و شرک پیش دارد پس نیست باید شد

و با نیستی باید ساخت خوش گفت است در ره با بوی عدم می نوزند تا کمیت درین راه قدم می زنند

صفت ترکیب لبوب صعب بیارد لونگ ده عدد سه جمال کوته چهار رتی دال چینی قلمی

دو درم کلیجن جمله ادویه را در آب بید و بر قضیب مالیده برگ تنبول به بندد

مجرب است و این ادویه بران خورد این است یکبار تخم موسلی سفید یکبار زند و ستاور

نیم بار و موچرس همه را باریک سائیده دو چندان شکر چینی انداخته که ذست

نهار از شیر بنوشد چندان قوت باه بیفزاید مجرب است براین بندگان [illegible] تجربه کرده

است بندسو بیارد کوندی تا کوری ده درم موصلی سیاه ده درم مغز انگین ده درم

تال مکهانه پنجدرم تخم ملکایین ده درم زنجبیل ده درم سنگهاره ده درم اجمود پنجدرم

تخم کونچ پنجدرم شوره پنجدرم موچرس پنجدرم این همه را باریک سائیده

برجیه بیز کرده در یک شهد خالص آمیخته خوب بسته داده بعده چهار پهلونی

خور ... سیده

ادرخی



جهم

در روغن گاو انداخته نیز مثل آرد نان بسته داده مقدار از یک نیم پهلوی غلوله بندد بمدت

هفته یک غلوله نهار روزیک شام بخورد در صحت کامل حاصل شود از ترشی باهن تیل بخورد نان گندم

کاته با روغن گاو یا تهورا گندم کاته با دال مونگ پخته با روغن گاو و دال گرده بخورد

دوا سوزاک

نوع دیگر ادویه دفع سوزاک ریوند چینی شوره قلمی نبات باریک شده

۶ ماسه — ۴ سرخ — توله

دو پری کند اول روز یک وقت شام دویم پڑی با آب سرد بخورد در سیوم وقت همول

قسم تیار کند و بخورد نوع دیگر نسخه سوخته آتش از تحفة المومنین نوشته شده

پهٹکری حب کاچیز و سرکه سفیدی بیضه مرغ این چهار چیز را برابر گرفته

کوفته در ظروف آهنی مثل مرهم ساخته بر سوخته بمالد فی الحال تسکین شود

نوع دیگر برای روان شدن آب منی خشت سرخ کهنه پوسیده شکر

چهار فلوس — چهار فلوس

هر دو را یکجا کرده مقدار یک دست وقت صبح نهار بخورد با آب سرد در صحت

خواهد شد ترکیب مشو بموجب نویسانده تا راحیند قلمی شوره کوند سنبل

لعوق اعنا سیلان منی

این هر دو چیز را پیده ساخته مقدار ۹ نه ماشه پوری بسته دو دام ۵ دام در جزات

ماده گاو ولیکن جزات مقدار شش درم بوده باشد انداخته وقت صبح



نهار بخورد و هفت روز زعفران و برنج بخورد دیگر چیزی نخورد هفت روز نمک نخورد
پرمیو دور شود نوع دیگر ادویه سبز کشاد تخم مربالی ناگ کیسر تخم کنگهی
گوکهرو تخم کواج ستاور جهال سیبهل این همه چیزها برابر آورده
کوفته سائیده نگاه دارند بوزن نیم پهلو را همراه ملیا و شیر ماده گاو بخورد
انشاء الله تعالی فرصت شود براى فربهی قضیب خراطین خشک جونک در تیل بجد
سوخته نگاه دارند هر روز طلا میکرده باشد تاکه موافق مدر شود نسخه طعام هضم
بعد از طعام بخورد کوفته مرچ سیاه پیپل لونگ انار دانه نمک سنگ
اینها را کوفته بیخته یک دو درست جلاب شود از آب گرم بخورد نوع دیگر
براى درد گوش بیارد شیره ادرک نمک سنگ سوده در گوش چکاند انشاء الله تعالی
به شود ایضا جهت روشنائی چشم بیارد ناخن آدمی نیم درم فلفل گرد نیم درم موی
دم بچه گاو میش نیم درم شیر خوار یکجا کرده این هر سه را بسوزد و در میان خاکستر
آب لیمو باید ازد و در میان اوند کان بلونه کند تا آنکه همچون کاجل شود در
چشم کشد روشن شود ان شاء الله ... بخورد زعفران و قرنفل باریک ابس کرده سه
یوم

براى فربهی قضیب
نسخه طعام هضم
براى درد گوش



۲۸۸

یوم الجن کنند از لب بر سر ادویه این اسم پنجاه بار بخواند این است یا جلیل الجبار

روشنائی چشم باید سرکه ایسبغول قرص بیارد لونگ ۵ عدد ۳ حجال کوفته چهار

دال چینی قلمی دو درم کلیجن جمله ادویه را در آب بساید و بر قرص بمالیده

برگ تنبول بسته بندد مجرب است و این ادویه بران خورد این است بیارد

یکپاو تخم یکپاو مصری سفید یکپاو کستاور نیم پاو موچرس باهم برابر یک جا کرده

دو چندان شکر چینی انداخته که قدرت بهار از شیر بنوشد می رود قوت افزاید

نوع دیگر قوت باه از درخت بهت کتائی بار و برگ گرفته شیره بگیرند و در

شیره وی پوست بیخ کیسر سفید بساید پیش از مجامعت چهار گهری پیش طلا کند

قوت بسیار کند نوع دیگر قوت باه بسیار خوب است به تجربه آمده بیربهوتی که در برسات خورد

و کوچک باشد هر روز یکعدد در درم قند سیاه پیچیده فرو برد تا یک هفته نهایت دو هفته هر سال بعجبان

کنند و بخورد در ایام سرما اگرچه پیر باشد عامل این دوا مثال جوان نوجال باشد نوع دیگر

قوت باه قرنفل زنجبیل دارچینی عسل هر سه دوا برابر باریک بسائیده در آوند

انداخته با عسل همراه مخلوط کرده نگاهدارد وقت خواب قدری موافق مزاج بخورد قدری

لیک بسیار سخت و قوی کرد نوع دیگر بیارد سوهن یکهی قدری در آن آب لیمون بسائیده

تار خام سوت در آن تر کرده بر آلت زیر سر آلت در نیم پیچ داده بجماع مشغول شود تا که

جهت زود

جهت قوت باه

جهت ضعف



ریسمان تار را از انجا نکشاید خلاص شود علاج سستی ذکر بیارد روغن کاو بیخ کینر
سفید و بیخ منڈاکهه و عاقرقرحا جمله را آس کرده نگاهدارد همراه شهد مخلوط کرده
بر آلت لیپ کند از مدت بیست روز بلا ناغه مداومت کند سستی آلت دور شود و قوی
گردد علاج خارش بیارد تریپهله بهوار آ باوچی جمله برابر گرفته کوفته بیخته ساخته
مقدار سه درم بخورد تا ... هفته خارش دستها و غلبه خون و بلغم دفع شود و وجود
روشن گردد نوع دیگر علاج دنبل بیارد سجی و چونه هر دو را سائیده بر دنبل لیپ سازد
شگاف شده به شود علاج هچکی بیارد پر طاؤس که آنرا چندا گویند در آتش کرده بسوزد
و خاکستر کند مقدار یک ماشه با شهد بخورد هچکی دور شود علاج هچکی دال ماش بریان آرد در حقه تمباکو
که آتش انداخته دود بکشد هچکی دفع شود علاج هچکی بیارد تاگهای کهنه بسوزاند و دود آنرا
ببوئند هچکی دفع شود علاج تب لرزه که سیوم روز می آید بیارد برگ تلسی سیاه و مرچ سیاه
و پلپل دراز برابر گرفته با آب سائیده مقدار کنار گولی بندد و بخوراند و در چشم انجن کند ان شاء
الله تعالی تب لرزه سیوم روز دور شود برای حلق زده و بست خون خروس نو جوان در ظرف مطلقا
بگیرد لیکن آن مرغ از مرغ جفت نشده باشد چهارم حصه از خون بول خر سیاه
انداخته بر آتش نهاد جوش دهد سر را گذاشته لیپ کند و خشک شدن دهد باز
لیپ کند همین کند در لیپ اول درد خواهد کرد در لیپ دوم ورم خواهد کرد در لیپ
سیوم

جهة خارش

علاج دنبل

جهة هچکی

جهة تب لرزه که سیوم روز آید

جهة حلق زده



سیوم برابر خواهد شد همون وقت البته البته جماع بکند والا نه ضرر
خواهد شد بلکه هلاکش خواهد شد برای بنیاد دهات تخم اجبار پوست سیاه
را دور کرده میده سازد بوزن دو فلوس میده گندم دو فلوس شکر تری دو فلوس
روغن زرد دو فلوس باید که تخم اجبار را در آب ساختن پوست را دور کرده در سایه
خشک کند و مغز او را اوقیه خوب سائیده همراه میده حلوا تیار کند همراه شیر
ماده گاو حلوا پخته کند آب انداز این همه وزن را سه خوراک کند یک
هفته بخورد بکرم اللهی فرحت تمام نوع دیگر برای فرشی دهات تال مکهانه کوکهرو
۴ دام ۴ دام ۴ دام
شیر و لالا مصری همه ادویه را سائیده یکجا کند بوقت صبح کف دست
بقدر یکنیم دام بآب تازه خواه بشیر ماده گاو بخورد انشاء الله تعالی بسیار نافع
خواهد شد دیگر خراطین که از دهن بیرون می آید و تخم کتانی بزرگ هر دو برابر مقدار حبه
کافور نیم سیخ جمله را باریک سائیده بآب کوره مقدار نخود بندد وقت جماع قدری در سوراخ
نیز آلت بآب سائیده لیپ کند چندان دهد و عجایب بیند برای در دسر و نیم سر
زعفران و مرصی و روغن ماده گاو یکجا کرده بساید ناس دهد انشاء الله تعالی از درد سر و نیم سر
نسخه برای رفتن دهات بوبهایا پوست اکیس درخت بر سمندر سوکهه
نیم فلوس نیم فلوس ۲ فلوس

ریوند چینی تال مکهانه گوکهرو شکر تری بوزن ادویه برابر گرفته

۲ فلوس ۲ فلوس ۲ فلوس ۲ فلوس

چهارده روز همراه شیر ماده گاو بخورد داهب نشود قوت باه مورا انبه تال مکهانه

هر دو را باریک ساییده در شیره [illegible] درخت مغیلان مثل آرد انداخته

باهم نموده نان پخته نگاه دارد بعد چهار دام صبح نان پخته میخورده باشد

قوت باه بسیار کرده براده دندان فیل نیم پاو شراب دو آتشه دو دام مخلوط

نموده در دو پارچه بوتلی بسته و یک آثار شیر ماده گاو در دیگچه انداخته دهن

دیگچه از سر پوش گل بار دادش خوب بند کرده دو سوراخ موافق بوتلی بر آن

سوراخ نهد زیر دیگچه آتش ملایم کند از بوتلی بر قضیب تا زیر ناف و باران سنگ

کند و شراب هر روز نو داخل کرده باشد و براده دندان فیل همون باشد

یک هفته اگر احتیاج باشد هفته دوم هم بکند سختی قضیب و شهوت بسیار

کرد برای اسهال بادو بای دخارش چشم مجرب است برگ نیم خشک [illegible]

ناگ موتهه بای [illegible] افیون باید که بوزن [illegible] قدر که باشد گرفته باریک ساییده

در شیر عورت که پسر زائیده باشد گولی بندد وقت حاجت لیپ کنند [illegible]

نماید

قوت باه

برای [illegible] دخارش چشم



خوب ماه

نماید در شیر عورت و یا هم اداب با شحل کند ترکیب باد شاهانه حب الحکیم سکندر لقمان

حکیم ساخته بهر قوت باه طعام هضم در نمک سرخ ورد ستانی حشیش زعفران ۱ ٹانک

جوز بویه ۵ ٹانک — عاقرقرحه ۵ ٹانک — جاوتری ۵ ٹانک — الدیچی گجراتی ۵ ٹانک — دارچینی ۵ ٹانک — موسلی سیاه ۵ ٹانک — مستکی رومی ۵ ٹانک

چوب چینی ۵ ٹانک — کباب چینی ۵ ٹانک — بیخ بنفشه ۵ ٹانک — بیج بل ۵ ٹانک — مدن مست ۵ ٹانک — مالکنگنی ۵ ٹانک

گوکهرو ۵ ٹانک — کونچ ۵ ٹانک — اسپند ۵ ٹانک — بلیله دراز ۵ ٹانک — پیپلامول ۵ ٹانک — تخم ادتنگن ۵ ٹانک — تخم کونچ ۵ ٹانک

ستاور ۵ ٹانک — موصلی ۵ ٹانک — تخم زردک ۵ ٹانک — اندرجو ۵ ٹانک — موچرس ۵ ٹانک — زنجبیل ۵ ٹانک — قرنفل ۵ ٹانک

قند سیاه کهنه ۳ ساله چهار ساله موافق همه ادویه مذکور بمقدار جوز بویه
گولی بندد یک گولی صبح و یک شام وقت بعد از طعام خوردن گولی بخورد و تماشای
عجایب ببیند در جماع مستی میداده باشد یا بند کشاد شده باشد یا از کار زن رفته
باشد دو هفته یک گولی صبح و یک شام بخورد انشاء الله تعالی مرد کامل گردد اگر شده
باشد از پیر نوجوان گردد مجرب است ترکیب قوت باه عاقرقرحه کباب چینی خشخاش تخم خس
کوچله سیاه خولنجان قرنفل اسگند بهمن همه ادویه را برابر گرفته
کوفته پارچه بیز نموده با شهد گولی بندد موافق جوز و نگاهدارد هر صباح نهار

ب
زیدها



میخورده باشد قوت باه بسیار شود از ترش و بادی پرهیز کند ترکیب قوت باه بیارد

کو کهره دلان در چهار ایار آب بجوشانند چون که نرم شود برآورده در روغن گاو بریان

کرده در شهد یک آثار بنهند از وی هر روز میخ درم بخورد فایده قوت باه و امساک و اشتها افزاید

و بر میثور فاش دور شود مجرب است قوت باه تخم زردک زنجبیل سوره موچرس

دار چینی هر یک پنج ماشه قند سیاه کهنه برابر دارو ها مقدار حب کوری بندد یک صبح بعد از

طعام یک گولی بخورد قوت باه افزاید و روشنی چشم زیاده شود شهرت انگیز تا بلیلیس

امساک شود در دشلم که از انو یا از خون باشد همراه آورده همراه در عدد

از آب سرد بخورد ان شاء الله تعالی به شود ترکیب قوت باه دبلق زده را بسیار خوب است بیارد سنبل زرد

هرتال سوه که ببیر بهوتی عقرقره کحیله کهونکجی سفید کند یک انو اسار بیضه مرغ برابر گرفته

در بیضه که زردی او نباشد خوب کهرل کنند چون ادویه پارچه بر کماند در میان انداخته مانند جوود

بچکانند کار زد مقدار دو سه چلق برابر الیت دهد تا هفت روز از کرم الهی درست گردد اگر صحیح

سوای ازکم رج زیاده نکنند که سندی و فربهی بسیار آلود و ازار دهد و در تابستان اوا اگر در سفیدی بیضه کهرل

نکند در شراب دوا کهرل کرده بچکانند مجرب آزموده کار است نسخه مقوی از جعفر زنانی بیارد بادام

و چلغوزه و موصلی اسکند گویند سنبل الطیب و کچی زنجبیل و تخم پیاز دسوا سوره

بهیهسا مید انکری دار چینی ادبینگی هر یک بوزن یک ماشه کوفته بیخته دارد بعده عقرقره

بسم الله الرحمن الرحیم

مجربات احمدیه — مقوی مزلوق و غیر مزلوق گماد

کنجد سیاه ۱ ف ، موم خام سیاه اخر ۱ و ، مالکنگنی ۱ ف ، عاقرقرحا ۳ ماشه — اول هر سه را خوب کهرل کنند

چون یکذات شود عاقرقرحا سائیده شامل هر سه نموده باز قدری کهرل نموده یک تو تلی کرده بالای آن قدری

روغن سیاه چسپانیده از آتش گرم کرده گماد نماید کهربرانداخ محصوص و بر بیخ رانها و عانه و فوطه بلند لاز سستی

باب بسو احتراز واجب همین طور تا سه روز روز چهارم منضل در عرق برگ دهتوره سیاه انگوزه

هیر اکه بسم خوب باشد سائیده لیب کنند تا سه روز در جمله سی روز در صحت بکار روی نماید در جماع

به تجربه رسیده	رافع درد کوله که بعد ولادت پیدا شود

سلیخه در یک نیم ثار آب بجوشانند چونکه سه پاو بماند بعد ریک پاو از جامه صاف نموده ۲ ف

بکار بار کرده بنوشانند و از باقی آب شیر گرم کرده آبدست بکنانند دو بار در آن آبدست آمده است

	خروج خبیثه و قروح الت که راهم مفید در درد

کاتهه سفید ۱ ف ، آرد نخود بریان خوب باریک سائیده نگاه دارند در یک روز دو بار یک سه بار در روز میکند تا سه یک نیم ۱۰ ف

ممسک بسند مجرب کم خرج مقدار مقوی هم رلو و سرفه را هم مفید برای گذاریدن علامت افیون موثر	

تخم دهتوره ۱۰ ماشه ، صمغ عربی ۲ ماشه ، ریوند چینی ۳ ماشه ، زنجبیل ۵ ماشه — هر چهار را در گلاب خوب کهرل نموده حب باقدر کنار

خورد بسته دارند یک حب گافی است و بالای آن اگر قدری شیر بنوشند بسیار خوب است و الا نه بغیر شیر هم کافی

دبه اطفال قسم ثالث
معتد

من مجربات الله بخش خان صاحب برای دبه اطفال و امراض بلغمی اطفال و غیر اطفال و آوردن در بیان

سفوف آمله فلفل سیاه حمالکوته مدبر در شیره مقشر و پیاز بان ساخته در پوتلی

۱۶ ماشه ۸ ماشه بسته تا بجد غلاظه شیر را جوشانیده بر آورده باشند

۲۴ ماشه

در شیره ادرک حب بمقدار مونک بلکه خوردتر ازان بسته نگاه دارد طفل را یک حب یا ات

دو حب صبح و شام تا ۳ روز کافی

نافع جریان منی

ثعلب در شیر تر کرده در سایه خشک نموده آرد تخم هندی مصطکی لک

یکنیم توله یکنیم توله ۹ ماشه توله

نبات برابر همه ادویه آرده سفوف نموده با شیر خام بخورانند

نافع مجذوم

کنجد هر دو را سالم اسپغول هاهی اندازند و تلخ میباشد فلفل سیاه

۳ دام

۱۰ ماشه

هر دو را در آب سائیده بمقدار یکه از پا و قدر آب بالا باشد بخورند تا هفته

و بعده دوا موقوف داشته تا هفته این غذا بخورد آرد گندم آرد دلیده نخود

انار ۰ بار

زرد چوب ریزه کرده همه را در آسیاب شیده نان پخته با بسیاری از روغن گاو

بار

میخورده

میخورده باشد صاحب جذام مداومت کند بین غذا هفته و بران دوا هفته دیگر
و نمک در غذا اندکوره موقوف و هنگام خوردن دوا اندکوره نمک اندک خورده شود

دافع ترویج مبروص و مجذوم

نانخواه　　نخود　　برابر سائیده در آب مخلوط کرده لیپ نماید مجرب ربالله رحمه الله

روغن حنا نافع مبحر المبروص و مجذوم

برگ حنا شب در آب تر کرده بدان صبح جوش داده آب را بگیر رفته با روغن کنجد　　۱۰ بار　　سهم و
۴ و
۴ و
بسوزانند آب سوخته روغن بماند

دافع جذام

نخود سیاه ۱۰ بار　　مار سیاه مدراز دو دست نهایت بکنیم دست با سر ماده
احاله جان سلمه الله تعالی مار بر سر اتفاقا بعمل آورد
غیر صحالا ... روز را نشسته گیرد
نیم نخود در سبو کرده مار مقتول بالای نخودها نهاده و نیم بقیه از نخودها بالای مار داشته عدد
چهل روز سبو دهن خام کرده در کلات مدفون بدارد بعد چهل روز سبو از زمین کلات
برآورده بسوزد چنانچه نخودها و جسم مار سوخته شود اما مضمحل و خاکستر نشود بلکه
آنگشت وار جدا جدا چیده تواند برداشت هر صبح یک نخود با دو مبروص و مجذوم و کسی که
دار را داخل عقید فرو برد جذام نشود هم الله تا چهل روز و زاید بران



داد جبسته دختر محمد خان بابک را

نیله تهی تهه هلیله در آب لیمون سائیده لیپ کنند

نامه برای رفع قبض

نمک جرجره که آنرا کتاکهاس گویند طریقه اخذ آنکه جرجره سوخته خاکسترش

در آب تمام شب بعد حل کردن داشته صبح از جامه بطریق تقطیر بگذرانند

آب صاف شده را در ظرف جوش دهد تا نمک منعقد گردد و نمک درخت اکهه

دعشر گویند از این قوی تر و مقوی هاضمه بقدر رتی و برای اسهال یک ماشه

طریقه اخذ بدستور مع بیخ تا کل .

مرهم

مغ کهیو شنگرف کافور موم اول از روغن دوغ سوخته

۶ ماشه ۳ ماشه ۳ تولہ

کرده ... بعده شنگرف انداخته فرود آورده بعد اندک گرمی باقی مانده

باشد که کافور انداخته حل کند بر او مالش کند زرد از تنور بر آورده به سازد

و بر قرحه کهانه چسپانند اما زخم باد فرنگ به نسازد بلکه ضرر رساند سرمه مقوی بصر

پارهای سرمه ده بیست بار گرم کرده در آب ترپهله که خیسانده کرده بر آورده باشند

قطعه کرده وقت سائیدن نشک مصری اگر میسر آید بهم رسد اول سرمه را

۶ ماشه ۳ ماشه



کرده ده پانزده بار بشویند تا آنکه آب سفید از تنش جدا شود بعده لال

مروارید خوب بباید گلاب انداخته یا آب انداخته بعده سرمه بکنند و سنگ

بصری بباید آب انداخته و اگر مروارید بهم نرسد سرمه و نمک البصری

در آب نقطر بباید و کثرت آمیزش گلاب در سرمه مورث نزول الماء باشد خصوص

پیران و ضعیف مزاجان را دو بار حار مزاج را و بارد المزاج را یک بار الحال

مفید و مقوی بصر و حافظ صحت چشم

نافع مطحول

هند سیاه	نوشادر	شوره قلمی	ریوند چینی	صبر سقوطری	سنا	
تولہ	۶ ماشه	۶ ماشه	۶ ماشه	۶ ماشه	۶ ماشه	

بار یک نخود تا آب بقدر نخود حب بندد صبح و شام یک حب تا دو حب موافق

سن و مزاج بیمار بدهند غذا کچری مونگ دهند

مجرب فقیر ضرر بلادر را

در باره استاده در نالور از دوا که در حالتی راه بلادر بر عرق بدن مالیده کور کسی در هم بدن موضع

و خارش و دمل ها در سر بهم رسید اما رشته نه شد هیچ دوا به نکند فقیر در کتاب عشر مقالات

برای دفع سم بلادر اگر کسی را اکل زند نافع دیده بهمان قیاس روغن زرد آب ها نشسته مالیدن

بر موضع فرمودیم بیشتر سرگین مالیده بود درد و بار مالیدن رافع عارضه گردید



تصفیهٔ خون مجذوم وغیره

نسخهٔ شیخ اصنوعا صاحب

هلیله رنگ ۱ توله بت پاپره ۱ توله چرایته ۱ توله شب در یک اثار آب تخیسانند

صباح سحی نیم آب صاف آن بنوشند

تصفیهٔ خون مجذوم دیگر از حکیم خیر رضا صاحب

هلیله کابلی ۸ ماشه چرایته ۸ ماشه بت پاپره ۸ ماشه برگ دهماسا ۸ ماشه این همه ادویه را شب در نیم اثار آب

بخیسانند صباح جوش دهند وقتیکه نصف بماند مالیده صاف کرده دو دام بخته عسل

اضافه نموده بنوشند بعضی میگویند دهماسا حرف اگر سحی نموده نوشیده اند کفایت در شقم یافته اند

فرموده شیخ خدابخش صاحب

برای مزلوق لیپ زرلق زده مغز بنبه یعنی کپاس ۴ ماسه اندرجو ۴ ماسه بزبز چربی خضیه اورا ۲ف

همه را خوب سائیده مزج لیپ کنند خشغ گذاشته خوب لیپ کنند هفت روز

باز لیپ تازه نماید بالای برگ تنبول بسته از رشتهٔ خام بند دهد و اگر سینه زیاده باشد پس هالون که

در رکمیز بز سائیده لیپ مقابل آفتاب سه روز نماید فضل شود دوای دیگر برای مزلوق

تیلیا بجهناگ ۱ف مال کنکنی ۱ف دود یعنی شیراک ۴ ماسه هلدی یعنی زردچوب ۱ف تیل کنجد اول روغن شیارا ۶ف

جوش دهید و بعد یک جوش شیراک در آن روغن انداز د و بعد همه دوادیگر باقی مانده را

باریک سائیده و پرچه بیز نموده همه را در کرپاس بسته در تیل اندازد و همچون دیک آتش دهد

همراه

هرگاه که ۳ فلوس روغن بماند در شیشه نگاه دارد و بر قضیب حشفه گذاشته طلا از زیر و بالا هفت
روز نماید و پرهیز از ترشی عینه را مردشود دیگر جلقی لیپ زردچوب بغیر عدد همراه باشد زیر زمین
در بیخ درخت سهاجنه سوراخ نموده زردچوب در سوراخ چهل روز بدارد و سهجنه
ایستاده باشد همانطور بیخ کاویده و زردچوب بر نماید سهجنه را از بیخ بر ببارد و هلدی را
بعد چهل روز برآورده در آب سائیده هفت روز ضماد نماید به شود

لیپ برای جلقی زده

پوکرمول زهره زبز بزرک کم لوک باشد آب بصل که زبان میخورند بیخ و نیم فلوس و شانزده عدد بیضه
اف اعدد ۵ ف ماکیان
الک معه زردی و سفیدی

دال چینی قرنفل بزرک بسباسه عاقرقرحا همه را باریک نموده در آب بصل و بیضه سائیده لیپت نماید
۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه
وقت شب و صبح از اک لوئی کاو یعنی مسکه کاو بغیر آتش داده لیپ نماید و بعد دو گهری از آب گرم بشوید
۲۱
بیست و یک روز همین وجه نماید عینه را بحال آرد و طول بیفزاید و مجرب بشیخ جیو است

برای زلوق ادویه بخوردن این دوا از سلطان آدم شد

دارچینی کباب چینی عاقرقرحا خولنجان زنجبیل قرنفل جالفل یعنی جوز لوبیه
۶ ماسه ۶ ماسه ۶ ماسه ۶ ماسه
افیون مصری همه وزن از ادویه شش ۶ ماسه گرفته مشک همه باریک سائیده و بر چوب نکند
۲ ماسه

غربال بیز نماید و در شهد حب بسته بقدر نخود بخورد و یک حب بخورد و یک لیپ از آب دو تا

بر قضیب نماید و بعده نزدیکی کند هفت عورت خوش شود کردانند

دوای خوردن برای [illegible]

کباب چینی	دارچینی	قرنفل	سونته زنجبیل	صمغ داک	جوز بویه	کلقند
۱۶ ماشه	۱۶ ماشه	۸ ماشه	۸ ماشه	۴ ماشه	۴ ماشه	۳ ف

همه را سائیده بوزن یک تانک یعنی چهار ماشه در کلقند به بندد و بیشتر از مجامعت دو گهری را

یک حب بخورد بالای شربت نبات بوزن چهار فلوس بخورد ده عورت را خوش

کند و انشاء الله تعالی تمام آرد مجرب است

بعد فصد باسلیق [illegible] قرحه اندرون قضیب [illegible] خواجه بخش [illegible] محمد حسن چابک [illegible] وابتدا داشت بعد [illegible]

روغن کنجد گرم اندر [illegible] چون [illegible] تماما شفا یافت آن [illegible] ماشه نمک لاهوری [illegible] ماشه شیر [illegible]

مقدار دو [illegible] فلوس [illegible] و دوا را [illegible] بلیغ کرده در روغن گاو [illegible] کرده در شیر [illegible] انداخته در [illegible] داشته تا ۳ روز [illegible] یکبار هر روز

کرد در روز چهارم تمام آرام شد و نیز قرحه اندرون قضیب و حرقه بول [illegible] بول [illegible] شدن بول [illegible] ریم [illegible]

از ریم داشت بعد فصد باسلیق مسهل [illegible] پنج [illegible] ریوند [illegible] قلمی شوره ۵ ماشه [illegible] ۵ ماشه

الایچی کلان ۵ ماشه همه را خوب سائیده در [illegible] که آب دو تار [illegible] انداخته [illegible] در شبنم تمام شب داشته صبح تا [illegible]

انداخته در یکجا چند [illegible] تمام آب نوشید هفت [illegible] آمدند [illegible] بعد [illegible]

اندر روز دویم [illegible] در احلیل [illegible] از [illegible] ۴ ماشه الایچی کلان ۴ ماشه نیم کوفته کرده در یکجا و آب [illegible] تمام شب داشته

صبح خوب سائیده چهار ماشه [illegible] نوشید درد [illegible] روز سوم [illegible] دوا [illegible] روز چهارم [illegible]

[illegible] ازان با آب شبنم وقت صبح هر روز خوردن آغاز کرد اجزاء [illegible] ماشه [illegible] ۵ ماشه

کباب چینی ۵ ماشه [illegible] ماشه [illegible] ماشه [illegible] خواجه بخش [illegible] اندر [illegible]

[illegible] اندر ۳ [illegible] اجزاء [illegible] تا پنج روز [illegible] خورده [illegible]

[illegible] و چهار [illegible] در آب انداخته [illegible] خوردن [illegible]

طلا مزلوق براده عاج یک شب در شیر میش تر کرده بدالد بعده سه روز

آن براده هر شب بسته باشد و صبح تا شام هم بدالد بعد شب پاس بیندالد و دگر بندد

که رطوبت از عروق عضو منجذب گردد بعده بیارد تخم زالسین تخم سهجنه

۴ ف ۴ ف

مو تخم بارتیب تخم بکاین کنجد سیاه مال کنگنی طریق تتال جفتر

۴ ف ۴ ف ۴ ف ۴ ف

جوده کند که کچ جنتر هم گویند طریقه آنکه در دیگ گلی ادویه کوفته بنهد در سوراخ چهار

زیر آتش کند و سنگ ها در سوراخ بنا و برد و حفره بکاود که در آن لگوری نهد و آن جوی

را نوعی کنند دود آتش و ریگ در آن حفره نرسد و حفره بالای آنه متصل شکم

دیگ و بالای سر دیگ و در آن جوه آتش دهد و سرپوش بر دیگ کبیر محکم کرده باشد

عرق در لگوری رود داد ادویه بسوزد پس طلا دالد و بالا برگ تنبول

بندد تا هفت روز در بی تقشر بمطلب رسد از فرنگی محصل مصدر عنبی هر شتم کنجد سیاه

انبه ها بلد گوشت سینه اسب همه را کوفته یکجا کرده در کراهی آهنی دو حصه کرده

گرم کنند پوتلی بسته از بالای زانو و زیر کمر تمام حماد کنند تا یکپاس وقت روز بعده

همان یک پوتلی بالای ذکر و خصیتین بسته تمام شب بسته دارد روز دوم همان

طور از دو پوتلی شبینه بطور سابق حماد کنند و بسته بخوابد تا چهار ده روز

حل لغات کے اعنی موہبۃ اعاظم موہب ارسلا

تخم بربار یعنی سونف مورانبہ یعنی کل نوزک سورنج دکہنی یعنی

فلفل سیاہ کلان بخلاف مرچ پوربیکہ خورد باشد کوندر ناکوری یعنی کوندناکوری

کوانبہ کباب چینی سوہن بکہر قسم حجر است ایلکہر ابہل روئیس کارد

یعنی برادہ ہفت جوش یعنی برادۂ ہشت دہات الاجی کجراتی یعنی خورد

مال مرت بسیاری سفید تخم ہا سیاہ مثل تخم گشنیز میباشد

می باشد بسیاری سفید مایل سیاہ و اندرون سفید ا شکہورنج چوبے

است از یک کار آید یک کار ندارد دل از یک یار آید بیار ندارد تسمع بالمعیدی خیر من ان تراہ

نام سحج عہ

نسخہ سکرو | نسخہ کافور | از بالیدن بدست ہا جلاب سہ دست آید و خارش برود | از لیب بر عانہ ادرار شود

عنزروت حد

عفص در آب سحوق طلائہ لنتفی القوبا یکراد خردل وانکوزہ علی السویہ برعرق بلاد ضماد دو وار نشتہ

کردن در آب بختہ و موضع ضماد را از آتش کماد کردن در دراو لوازم رشتہ را فی دو افعہ

العنز دافع

مرحمد رعلی

چرک گوش در آب شبینہ سائیدہ در چشم کشیدن د ہو بدبیرد حب السلاطین

مقشر مخروع الساہ ثلث عدد و زعفران واحد ماشہ در شیرہ برک تنبول سایند خسفہ و حمد طاکند رشتہ

لبرت کنند مرت پاس بالم زیادہ حب طاقت ہد الو صوم حواہ شد مسکہ مقدار فلس طلا کنند در دو درم برد در سہ روز

٤٥

٢٥٦

٣٢

رحیم برآمد و آثار فراق به زوال پذیرد حق تعالی با همه است و در همه است بلکه خود

بنظر حقیقت بنظر مجاز بنظر ماهیت مطلق

همه است و پاک از همه حاصل عشق سه سخن بیش نیست سوختم

بنظر نقایص کاینات اول

سوختم و سوختم طالب را در عین فراق وصال و در عین وصال فراق است

مسانه حال لغو حال

هر که دانسته راه عشق زیباست نشان عاشقان از دور پیداست فطوبی لمن عرف

ولی برهان جلی دوای آتشک ها قسم (حافظ صحت) اجوائن خراسانی اجوائن دیگر الاچی خورد

۲ ماشه ۲ ماشه ۲ ماشه

الاچی کلان هلیله کلان هلیله زنگی قرنفل ایلیا زیبق

۲ ماشه ۲ ماشه ۲ ماشه ۹ عدد ۲ ماشه ۲ ماشه

پهلاوه مقشر قند سیاه سه ساله همه ادویه را کوفته با قند آمیخته ... سنداں

نصف عدد ۲ ف

تا دو الف یا سی آن قند را کوفته باشد و حب ها از کنار خورد قدری کلان بندد با حنوات

یک ... و یک ... فرو برد چنانکه دندان ها را نرسد احتراز از دال و نمک و مسهل و ترش و شیر و برنج

و بادنجان غذا دال ماش یعنی ارد ناشسته و اچار ها و دوغ و حلوا و نان گندم و روغن

بخورد تا هشت روز به خوردن قوت باه و اشتها زیاده شود چند بار تجربه آمده الصحیح

قند کهنه (سیاه) پهلاوه زیبق تا دو الف یاس کوفته حب مثل کنار خورد ...

۱ ف ۱ ف ۱ اربعه

سانو هر صبح یک حب با جنوات بخورد بر پرهیز مذکور و غذا ها از پرهیز

بنا بر انکه ازار جوشش کند تا دوا بر طرف سازد تا سه چهار روز به شود در هر دو دوا

بخار در دهن خواهد آمد از برگ جنبیا و چهال ببنول یعنی کیکر و کونپر درمه چند بار

اب جوش داده مضمضه کناند بعد به شدن بخار ها از دهن آید از مضمضه ها به شود و دانه

به نشده و بخار از دهن بر آید آمدن دهه که بر صحبت مرهم زخم های آتشک مذکور

مرداسنگ	لته	پهتکری	شنگرف	رومی مستگی	توجن	جنس
اماس	اماس	اماس	اماس	اماس		اماس

سندور اماس باریک سائیده روغن زرد جوشداده موم ۳ ف نیم ف وقت فرود آوردن انها نو

بعد فرود آوردن دوا ها آمیخته بدارد پهایه بر زخم ها بچسپاند سیدی ام نخواهد ماند

ایضا

استخوان سر آدم در برگ تنبول صبح بخورد ماسه از دست نباید و بخار بر دهن نرسد و آتشک برود

یک رتی

برا فرنگ تمام بدین بجز هیچ مشقت قسم آتشک است بیارد غوک آبی آلایش وا حشا دور کند و دست و پا

ببرد گوشت و پوست و استخوان انرا نمک لاهوری و مرچ سیاه دلفه بر آتش کباب سازد چهار غوک

اگر خورد باشد یک روز بخورد و اگر کلان باشد مقداری که برابر چهار خورد باشد بخورد در یک روز

به شود وقت شام بخورد تا صبح به شود لوا سیر اگر دو دار پوست جاری است بر مقعد مالیده ۳ روز ۲۵

بواسیر بادی و خونی را بخورد نسخه شنگرف سنبل که هرتال سیه ماشه

کنند تا که جا جیدیه که در آتش باز آید آنداز سیماب همه را کهرل کرده در شیشه آتش

۶ ماشه ۶ ماشه ۶ ماشه

پر کرده حقه دو درست عمیق و سنگ دهن کاو دیده گل اندود کنند پایه چلی

درون بسوزد که خوب سرخ شود بعده بر سه پایه آهنی بگذارند و بالای دهن حقه گونده

پوشیده کنارها مسدود کنند و سیخ را هم مسدود الراس و گل حکمت کنند بعد دو الف پاس

بلت باید وقت کشادن از بخار احتراز و محافظت بجا آرد شنگرف تیار شود منفعت باید

نسخه کافور بهیمسینی بریان کرده آسیده در دبه مسین ته کنند و بالایش ته کافور دهند

بار ته بهیمسینی و بالایش کافور تا که بالای همه ها ته کافور باشد و در کهری دال الف

همه کافور بهیم سینی که ها کافور بهیم سینی اصل است از بو آن عطر آید نخواهد

این است به باد خواهد که داد بکلاد پوست انار صابون در آب بپزند

و در آفتاب بخشکید برابر رسته ها حلاوه خورد در قند صبح با خاشیدن فرو برد

رشته در بدن بکلاد بدیند در برگ تنبول بعد از خورد و بالایش شود وقت دهد قلع پتهر ها

اجوایین هلدی برهکاری اول ته هلدی ده بوده ته اجوایین بعده پتهر ها پاره

ماد هم یاو

کرده نهند بالاش بازبسته بلدر واجوای دهد و در بند بسته با حیله دگر بسوزد قلعی

پاره‌ها چونه شده بچکیند و بکار برد سوزاک و قرحه را که سوخت اسیده در احلیل

باشد و کاسه کیولیا آسیده بالا باشد یعنی بیرون احلیل با آب بچسپاند

سه روز کنند چون بول کنند باز دوا بیاشد به شود برگ ماهی پرس شب بخیساند

صبح مصری انداخته بنوشد ترشی تلخ نخورد سوزاک رود برای جوبان شکم بسیاری کهنه

مقدار نیم فلوس در باد جوات آسیده آمیخته بخوراند سه روز خورد به شود

سکیرا چلو کندها اول به سار روماس بر سر دیگ پر شیر بسته تا به وقتی کوشه بر سر روماس که در و کندها داشته
اف

بجوشد و بالای تابه آتش کند کندها چکیده در شیر افتاده باشد آن را مقدار یک فلوس بگیر دای را

کندها یک سودهنه کوبند بیخ حنظل قند کهنه هفت کوری اگر خندد هر صبح یک کهوری
۴ ف اف

تا هفت روز فرو برد داک کوری کلان فرو بردن دشوار آید چهار ده کوری ساکو و چهار ده روز دهد

پرهیز از ترشی غذا مالیده قند شکم سیر وقت غذا در شب هر چه طبیعت خواهد غیر ترشی

بخورد آتشک را آبله دهن رود الصاً او نتیه کندها که در آتش از اقتد آلو باجره قند سیاه
۱۰ ف ۶ ف ۴ ف

حب‌ها چهار ده باریک و یک کنند یک حب صبح بخورد اکر آتشک از بیست سالی باشد به شود

و دهن تا نباید الصا که بکار شکر داده خاکستر پهلادن سوخته اجوای خراسانی اجود اجوای شهور کوکا ززنگار بره
۲ ف ۲ ف ۲ ف ۲ ف اف

نسخه ... (حاشیه)

ایضاً

یا ننگر ف

قند سیاه پاره همه را یکجا کرده چهارده حب بندد یک حب صبح خورد [illegible]

سهم ف اتانک

و تلخ دهن [illegible] آید بلکه شخص نام برده را حسفه نصفی گداخته و الماس کلان ذکر برآورده بود

به شد قوله م فرض علیکم دعاءان دعاء الایمان و دعاء السلطان و به قیل

النظر الی وجه السلطان العادل عبادة قال ع م احب الناس الی الله یوم القیامة

امام عادل لان منفعة عدله شاملة لجمیع خلقه فهو من السبعة الذین یظلهم الله

فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله امام جان جان و امام سلطان جهان

و ائمه و ضعفا در جهان مثل سر در اعضاست نه با تو هست توان بودن

نه بی تو میتوان بودن حدیث انما تنصرون و ترزقون بضعفائکم قال ع م

خصلتان لیس فوقهما شیء من الخیر الایمان بالله و النفع لعباده دولت

دو جهان و سعادت جاودانی مربوط بدو کار یکی خدمت خداوند جل و علا

بصدق و اخلاص کردن دوم خدمت خلق خدای بجهد و طاقت نمودن

ذات مطلق

یا احسن الدین و الدنیا اذا اجتمعا اسماء ظلها [illegible]

اعیان ثابته ظلها [illegible]

یا داؤد [illegible]

ارواح ظلها

خدا [illegible]

اشباح ظلها

ع

سیماب ۶ ق برگ تربت تنبول نیره در درست ها حل کرده دست ها بمالد و در [illegible] اباد الو
ما

و اشوید تا در فراغت ببیند عه

نبح دال چینی لونگ کجله
۶ ما ما ما ما ما

بچهاک عقرقرحا سونته کبیره و کوالیری سفید کهی نکی جوز بویا
۶ ما ما ما ما ما ۶ ما ۶ ما

در سفیدی بیضه مرغ روز اول بر عانه لیپ کند و روز دوم در شیر میش تا که آرام شود
و سواد به ادرار برآید در سفیدی یا در شیر ادویه جامه سفید کرده امنجیه تهاله واد کونه بر آتش بر دود
تهاله بالدی [illegible] یا تهاله لیپ چسپانده بنهد که دوا او در سوی آسمان داشته باشد چون آرام شود
و دود از دوا تمام [illegible] بر شکم چسپاند و نقطه اسپ کلان شده را هم نقع کرد دوا بر لیپ
و حبوب [illegible] اصل را هم نا مرکب بر موضع درد لیپ کردن

حافظه حبه آتشک

رسکپور مرچ سیاه کهرل کرده ده پری بندد یک به یک تا بدسته ۳ پری یک بار روز
۶ ما ۱۲ عدد

یک صبح یک دو پهر یک شام بخورد با خجرات [illegible] امنجه مستعمل فرود اگر دهن و دندان را رسد
بلبیتر برآید الا اندک کوره با جزات [illegible] دست خوب [illegible] بخوات [illegible] فرو برد

مرتبة على قسمين الاول في الالهي والثاني في الطبعي مستعينا بواهب الصور
والعيون متوكلا على مفيض العقل والخيرات انه خير موفق ومعين ولما كان
البحث في هذا المختصر مقصورا على بيان بعض اجزاء الحكمة رايت ان اقدم
معنى الحكمة واجزائها على سبيل الاختصار فاقول وبالله التوفيق الحكمة استكمال
النفس الانسانية بتحصيل ما عليه الوجود في نفسه وما عليه الواجب مما ينبغي ان يعمل
من الاعمال وما لا ينبغي لتصير كاملة مضاهية للعالم العقلي وتستعد بذلك للسعادات
القصوى الاخروية بحسب الطاقة البشرية وهي منقسمة بالقسمة الاولى الى قسمين لانها ان تعلقت
بالامور التي لنا ان نعلمها وليس لنا ان نعملها سميت حكمة نظرية وان تعلقت بالامور
التي لنا ان نعلمها ونعملها سميت حكمة عملية وكل من الحكمتين ينحصر في اقسام ثلثة
اما النظرية فلان ما لا يتعلق باعمالنا اما ان لا يكون مخالطة المادة شرطا لوجوده او
يكون وح اما ان لا يكون تلك المخالطة شرطا لتعقله او يكون فالاول هو ما لا يكون مخالطة
المادة شرطا لوجوده هو العلم الالهي تسمية للشيء باسم اشرف انواعه وهو العلم الاعلى والثاني
وهو ان يكون المخالطة شرطا لوجوده دون تعقله وهو الرياضي وهو العلم الاوسط والثالث وهو
ان يكون المخالطة شرطا لوجوده ولتعقله هو الطبعي وهو العلم الاسفل واما العملية فلان
ما يتعلق باعمالنا ان كان علما بالتدبير الذي يختص بالشخص الواحد فهو علم الاخلاق
والا فهو علم تدبير المنزل ان كان علما بما لا يتم الا بالاجتماع المنزلي او علم السياسة ان كان علما

بما لا يتم الا بالاجتماع المدني ومبادي هذه الثلثة من جهة الشريعة الالهية وفايدة
الحكمة الخلقية ان يعلم الفضايل وكيفية اقتنائها لتتزكى بها النفس وان يعلم
اي الكتاب
الرذايل وكيفية توقيها ليتطهر عنها النفس وفايدة المنزلية ان يعلم المشاركة
التي ينبغي ان يكون بين اهل منزل واحد لتنتظم بها المصلحة المنزلية التي تتم بين
زوج وزوجة ووالد ومولود ومالك ومملوك وفايدة المدنية ان يعلم كيفية المشاركة
التي تقع بين اشخاص الناس ليتعاونوا على مصالح الابدان ومصالح بقاء نوع الانسان
والمدنية قد قسمت الى قسمين الى ما يتعلق بالملك والسلطنة ويسمى علم السياسة والى
ما يتعلق بالنبوة والشريعة ويسمى علم النواميس فلهذا جعل بعضهم اقسام الحكمة العملية
اربعة وليس ذلك بمناقض لمن جعلها ثلثة لدخول قسمين منها تحت قسم واحد

قطعه ای درویش دل کسی اگر یار خواهی بجدا باش ازین خوبتر هیچ دولت نباشد
ذاکر را کار در کار است بهترین کارها عبادت پروردگار است ازین خوشتر خیالی نیست بیرم که دایم
در خیال یار باشی ، سررشته دولت ای برادر بکف آر وین عمر گرامی بخسارت مگذار ، دایم همه جا با همه
کس در همه حال میدار نهفته چشم دل جانب یار ، نسخه برای بواسیر اگر خون بسیار افتد موقوف احدیار
رید صلاح ازان حضرت سید ابراهیم الدکنی

سنا	سونف	چترک	سونته	ترپهله هرره در رنگ باشد
٢ ت	٢ ت	ت	ت	٣ ت

عسل مضاعف ادویه شربت وقت خفتن توله

بواسیر خونی



بسم الله الرحمن الرحیم

ایت دمی یبتی لله از روز پنجشنبه شروع کند هزار بار هر روز بخواند
تا پنجشنبه دیگر الله یکهزار و یکصد مرتبه دیگر خواند بر سر ... به نیت
زکات فاتحه نیاز حضرت رسالت پناه رساند این زکوة چند
و بعد از زکات موجب خواهش خود ورد دارد باید که ... بخود باشد
هر جا که برای مطلب مسرود خالی باز نیابد ... شرق در شنبه و دوشنبه
جمعه یکشنبه غروب سه‌شنبه چهارم روز در شمال پنجشنبه در جنوب

برای ... بارها تجربه آمده است رسکپور قرنفل کندر نبات

واسم ماسه اعلمه اثنا اماسه

هر چهار را یکجا کوفته و قدری قدری آب انداخته تا یکیم ماسی گولی کند بعده هفت گولی
بنده بعد خشک شدن یک گولی نهار از قدری آب ناشتا خورده و بالای آن نان نخود و گندم
از روغن بسیار ... تا هفت روز میخورده باشد و در هفت روز به شود ... آید خوشی
از چهار ... یا چهاری یا ... خورده و بکند و بعده کله ... آهنی ... از ...
و بیم بهتر از غسل آب گرم تا چهل روز کند و از تبرید و شربت و ... و غیره ... نباید



۶۴ ۱۰۶

هو

از طبیب حاذق دوا اشکم مجرب او ملعقت برگ درخت آله [illegible] خوب پخته باشد

تمام [illegible] شد و نه چنان پخته شود که زرد بسیار شود و در نیم جوش مرغ سیاه [illegible] باشد

این دو را آب نیم با دو [illegible] مرغ [illegible] ازدو ماه [illegible] گوشت شود و [illegible] چهار

[illegible] تا هفت روز تا [illegible] نمک و [illegible] پخته باشد [illegible]

روند چون هفت روز دوا [illegible] پخته باشد تا چهارده

فرد [illegible] تا هفت روز [illegible] در [illegible] و دوای [illegible] دست [illegible]

از [illegible] برای [illegible] دیگر [illegible] سیاه [illegible] خاک [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] پخته [illegible] [illegible] بیرون [illegible] [illegible] [illegible] بریان

[illegible] پخته دارد [illegible]

دوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از دوا

[illegible] زنجبیل فلفل سیاه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسته [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] در [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] تا خورد

[illegible] از قند [illegible] و گوشت



برای قرحهٔ دهان بنه استخوان هو دسوخته که دم ان می باشد

خرمهره زرد — مردار سنگی — زاک — هر یکی برابر گرفته چوب

ماشیده بدارد بوقت حاجت در ور بند — برای قوت باه لبلبت بیخ

شیر گیاهی خشک نخود — موصلی سفید — تال مکهانه — شکر سفید یاو

نیم پاو

این همه را کوفته بیخته شکر آمیخته بدارد هر صبح بوزن یک فلوس

در شیر گاو — ای شیر

گفته بها در سنگ دوا برای تقویت و امساک و نشه خوب است — برای سردار ان مستعمل است

و دیگر ایشان را داده است والله اعلم

تخم دهی توره — ریوند چینی — جمع ببول

۱۰ ماشه — ۲۰ ماشه — ۱۰ ماشه

زنجبیل — هر چهار را در آب گلاب بسائیده

حب بقدر حر ج بسته نگاه بدارد یک حب

بخورد — ازدغن — بخورد دوا است

ملکه سیپه رام و لد بیلی رام

گر دند و است اگر دا گفته از دو دری برای

کرستلی

شیره تریاک — مثقال — ۱ فلوس

اول شیره تریاک را آمیخته و بیخ او را دو فلوس

بر آهای آهنی شیره تریاک آمیخته آتش زیر آن

وارانیت تحیه ملکه دو نیزه باشد

در ماه ماکرد بلانیه ناخن دادی ان ...

مضیق سمند سوکه ناجهل کاهه ناازکه لونک الاچی مصری ابرا اکیسی

قطعه
یاد داری که وقت زادن تو همه خندان شدند و تو گریان
هم چنان زی که وقت مردن تو همه گریان شوند و تو خندان

یعنی هینگلو

پر سیاه رنگ نا شد / اگر نا پخته

عنایت مظهر عنایات اللهی سرکرده زا مزند دار شنگرف در بیضه ماکیان

انداخته دهن بیضه را از خمیر آرد نخود بسته در کوشت سر تا پانزده روز بپزد و کوشت هر کس بخورد مضرت نیاید

درین مدت شنگرف بدر خواهد شد برکشیده مقدار یک برنج با برگ تنبول صبح بخورد تا سه روز نهایت

هفت روز قوت باه و شهوت طعام ده چند پیدا کند بلکه ناسور را نفع دهد در ترش نخورد الصادقند

برای قرحه داخل قضیب که وقت بول درد عظیم دهد شب کاهی سائیده و شنگرف بوزن برابر در پوست

(ده هزار پرهیز کو پند) درخت پینپل یا ور داوند کلی لبوزد مقدار رتی با ماء العسل غیر مغلی بنوشاند طالم سنگه او داوت

(هم فلوس / هم فلوس) در سه روز آرام شد بعد آرام هم تا پانزده روز خورده شفا در کلی یافت از بیمار اطبا لاعلاج گشته بود مفید نیاید

برای دفع افیون المعونه الضعیفه اجوائن خراسانی و کچله هر دو برابر کچله را در آتش بریان کرده هر دو را باریک

بعد الله اگر در خاطر آید خاکستر انداخته مثل به افیون سازند عوض افیون روز اول بخورد و افیون همان روز ترک دهد

بعد چند روز این هم بگذارد عادت افیون بر بد مجرب لعقه المضامنه برای قوت باه و راجه ها را بکار آید

شنگرف تولکه در یک ناشپه تخم گرز در پارچه باریک بسته داخل کند و مقدار دو نیم تار سیاه چهار زنگ [illegible]

اتوله

که هر تار چهل و هشت فلوس باشد و هر فلوس بها در شابه که ای وزن در در [illegible] الحال ابج [illegible] اول مقدار صحنک

منافع

یک بادشاه بطریق تجسس میگشت نزد حویلی [illegible] چهار زنان کلام میکردند در مجلس ترنم صبح یک زن گفت مرد [illegible]

پس بوقت صبح بادشاه هر چهار زن را طلبیده استفسار از مقوله [illegible] کلام کرده بودند یک گفت می دانستم نیم تار دیگر گفت [illegible] سوم گفت

کافته دران اشکها انداخته بسوزند چون شعلها برآید اشتعال موقوف کرده آن شنگرف دران آتش مخفی کند

تا چهل یکصد و هشت بار در آتش مذکوره بسوزد و سنگ سفید خواهد شد مقدار یک برنج با برگ تنبول بخورند

همان روز درست ها آید و پنج تار غله و پنج تار شیر خواهد خورد تا یک دو روز همین قدر غذا خواهد

خورد و بایست زن مجامعت خواهد کرد بعد دو سه روز بر حالت اصلی باز خواهد آمد باز اگر یک برنج

خواهد خورد همان فایده خواهد داد باز حالت اصلی مرا خواهد کرد بهم جرا ایضا حنظل

کنند یک الوله ساده و کاندل بکار و بو اشیده یعنی شد اول بار ان هر برابر کنند یک کفته در کهل

مخوب سایند در تهای نهالیه نهار برنج در آفتاب بشد بدهند که اگر کسی مثل میل زردار آن دان

شده در شیب قرار خواهد گرفت اگر بر شترهای نوچه آنرا مالیده در آتش سرخ کند زرگرده و غیر مجرب

برای دفع طرش دانه سیر در انکوزه سائیده اندوده کنند در روغن بریان کرده و رشته در آن سفته با گوش حلق

کرده دانه مذکور در سوراخ گوش داند از آنجا رشته در آب سائیده قطرات اول در انف کرفته باشد

تا اخلاط از طرف انف بدر افتد بعد بر آن بدیل سوی مطلع باد در طلب موضع سمع دانه کور سفید بنماید

و ایضا مجرب برای دفع طرش بر در گوش اندازد و برای مجنون مقدار دو سه ملی فلوس نوشانند

دافع جنون باشد **ایضا** سیماب ۴ ماشه

ارزیر سفید ۴ ماشه هر دو را بهم سائیده در بیضه مرغ

کرده تا نیمه سیاه رنگ انداخته در میان آن بیدار ابر سیماب و ارزیر ملاماشه

کتابه دیگر ماشه دارچینی سائیده انداخته بالای آن کبیر قی در آتش اندک فرو برد

بعد از آن بهمان طریق در بیضه دویم انداخته بگیرد در آتش بسوزاند

[illegible]

مرهم نافع جراحت‌ها و قروح معمول مغول بیگ که از فرنگی آموخته بود جراحت به گز

که مردار سم زده باید و اندمال آید موم سفید روغن زرد پهتکری بریان کرده نیله تهوته

۲ ف ۴ ف نیم نیم ف

مردار سنگ سفیده کاشغری پیپر ماکهنه برگ‌های نیم سائیده تکیه کرده

ربع ... نیم تلوس ربع تلوس ا ف

رال اول برگ‌های نیم خوب سائیده تکیه کرده در روغن سوخته سیاه کنند بیرون

انداز[ند] بعد روغن مذکور از آتش جدا کرده موم در وی اندازند چون قریب سرد شدن رسد

جمله ادویه در سائیده حاضر داشته باشند انداخته مرهم تیار کنند بر جراحت

یا فتیله کرده به مرهم آلوده بنهند که زخم از مردار سم پاک کنند و هم اندمال بخشد و اگر لایق

ببندند بالا پهایه هم چسپانند و اگر زخم سنگ باشد از ادویه رال و نیله تهوته و پهتکری

بهوله کرده بوزن مذکوره در روغن مذکوره تکیه سوخته و موم انداخته مرهم کردن کن بیت

شنگرف یک تلوس ... در زر در چهل سفیده بهر ... مقدار کنار خورد ... در روی ...

بریان کرده یک غلوله با شیر بخورد

دیگر شنگرف چهار



۲

هو

اللهم شتت شمله وخرب بنیانه وقلب تدبیره

وبدل احواله وفرق جمعه ونکس اعماله و

زلزل قدمه واقطع رزقه وقصر عمره و

خذه اخذ عزیز مقتدر یا عزرائیل اقبض

ارواح فلان بن فلان واجمع [illegible]

[illegible] بوقت زوال از [illegible] خوانده والانه

خمیر والانه یک سنگ در جای [illegible] خوانده بران

سنگ [illegible] الله [illegible] ان [illegible]

صفر خوانده چهل و یک بار هر روز تا چهل روز خوانده باشد

[illegible] اورا دم کند انشاء الله تعالی مطلب حاصل [illegible]

بوقت شروع کردن ای بسم الله الرحمن الرحیم و درود جلالی یکبار بخوانند

بسم الله الجلیل الجبار القاهر القهار المتکبر القوی

العزیز اللهم صل علی محمد سید القاهرین علی

آله اجمعین رب العالمین

هو

غفلت میں کئی میری عمر جیسکہ ہونا تھا بہتر
خدا کی واسطے اب تو جگاؤ مجکون یا الله

رحیمان قبر میری کون بہشتی باغ کر توں توں
ندیجو آگ کا تختا میری بدنے کون یا الله

مجھے ہاں رحمت کا دکہ بینے بجائی فضل اپنے سون
ہو دکر رحمت کا توں کرم اپنی بون یا الله

توہے غفار اور ستار مجھی ہے آس بخشش کی
ڈرون ہون بہی ہای بخشنے تون تہار ہے

نظر حال میرے پر نکر رحمت سوا مجہ پر
گناه میری توں بخشتا ہو دا اپنی کون یا الله

سبہی وسواس شیطان کی سبہی نیکی بکر بنری
سبہی تیرے پہ ظاہر ہے میرا اسرار یا الله

قیامت میرا دیر کھا نون خو کیا ہوئیگا
ولی ہا زار ہاں رسوا نکر تو مجہ کون یا الله

بناں جانی گناه کیئے کو توں جانی ہے یا الله
عدالہ نکر شیطان کی نکر تو مجہ کون یا الله

نذبور را در میان روغن کنجد غریق بدارد چون بداند که جسد غوک گداز شده بالای پاره مغرق باند از دیگ پاره بیخورند بعد در میان او بینده آهنی آرد نذبور بدارد و بالای آتش انگشت ظروف را بدارد چون بداند که در گداز آمد بر چه را با چوب بسته از او بیهای ریخته نذبور پر کرده قطره قطره از بالا میداده باشد خوب آنست که زیاده ندهد هر قطره که بر که جسد نذبور بیافتد جذب شود چون بداند که قطره نذبور نماند قطره دیگر میدهد همین طور نیم آثار روغن مرکب را بالای جسد نذبور بسوزاند این ترتیب را یک شبانروز میکرد بل زیاده چون بداند که تمام شد چهار سرخ از جسد نذبور بگتوله نوع و بلکوله مس را سفید میکند که لایق کار شود هو

اعط بغفلت رفت عمر من چنان نی که در خوابم کنون از بهر حق دیگر بکن بیدار یا الله
رحیما قبر این مسکین بگردان روضه جنت بگردان خوابگاه من ز رحمت یار یا الله
مرا از درد بیماری بفضل خود نگه داری بفضل خویش کن یاری برین بیمار یا الله
امید مغفرت دارم که غفاری و ستاری و یکی باز می ترسم تو ئی قهار یا الله
ضعیف جان من بنگر بکن جز فضل بخشایش گناهانم تو افزار باستظهار یا الله
ز وسوسهای شیطانی دگر خطرات نفسانی از ین ها برکه تو جدا نی مرا از ... یا الله

۵۵

بروز حشر در محشر چه خواهد شد ندانم | ملک شرمنده ور سوا در آن بازار باشم

عفو کن یا رب

خداوندا تو میدانی که بد کردم نبادانی | بدست مکر شیطانی مرا بسیار باشم

دو بدم در ره شیطان فتادم در چه عصیان | از آن زندان پر خجلان بهر دم زار باشم

بصد خواهش همان نالم جهان بر خاک بنمالم | که تا از گنج افضالم کنی ایثار باشم

بحق آنکه معبودی محمد را تو بستودی | بهر چه هست خشنودی در آن هم دار باشم

در آن ساعت که در مانم قفس خالی کند جانم | چو بگذارند مرا خلقی تو هم بگذار باشم

چو منکر با نکیر آید بجسم لب همان خاید | اگر رحمت کنی شاید توئی غفار باشم

چو جانم بر کنی از تن شوند بیزار خلق از من | توانم رحم کن بر من مشو بیزار باشم

خداوندا که کارم گناه بعد دارم | رهائی ده ازین کارم باستغفار باشم

ره دور است در پیشم ندارم توشه در دوشم | ببخش از رحمت خویشم باستظهار باشم

نه دنیا دولتی دارم نه از عقبی خبر دارم | نه دیگر آرزو دارم بجز دیدار باشم

منم ناکی ز اندر فرد ملکی چون کاه رخ زردم | هر آنچه بد بکردم در آن بازار باشم

نسخه

مصطکی ۳ ماشه

ماجوهل ۱۲ ماشه

الاچی خورد ۳ ماشه

مردار سنگ ۳ ماشه

سنگ جراحت ۳ ماشه

تھوتیا بریان ۱ ماشه

کاتھ ۳ ماشه

ملتھی ۳ ماشه

لهسوره ۳ ماشه

جونا ... ۳ ماشه

کیس ۳ ماشه

زعفران ۳ ماشه

مشک ۳ ماشه

... ۳ ماشه



مدر است بارده این است تخم کاسنی تخم خیارین سکنجبین بار النحیج تخم خرفه خشک کاکنج

ماء البطیخ اسهال آن مدر است حار این است تخم کرفس انیسون بادیان زنجبیل زردی خشک کرده

کمافیطوس بالحول سداب تخم کندر و اسهال آن مدر است معتدل بادیان تخم خربزه بارد

و حار را ضم نمایند چنین تخم کاسنی و بادیان هر یک که بدهند دوای معتدل را ادرار کنند

انیسون و بادیان هر یک ده درم نیکوفته و هر یک ... آب انگور بخته جمع کنند ... بمانند ...

و تخم خیارین و تخم خربزه هر یک سه درم کوفته از طبیخ مذکور ... لعل ... گردد

... و باد ... بر آرد و ... و اگر انیسون و بادیان کوفته ... سازند

... سه تخم خیارین و خربزه مدد کنند ... عمل کند ... حصی ... سکنجبین

... هر یک ... هر یک ... نیم مثقال ...

... از هر یک مثقال ... مثقال ... که ... اول ...

... حصی ... اگر ... حرارت ...

... الا ... که حصی ... از ... باشد ... کرد

... خود ... داخل ... دستی ... زرد ...

... تخم کرفس هر یک ... درم ... گلقند ...

... هر یک ... روز ... ادرار ... حصی



۲۰۷

مقوّیات اعضای اربعه یعنی دماغ مفرح القلب ورد یاجیچک یابه دادی یاموز تریا شسه

مقوّیات دماغ گزنده بر حجت کهربا کی حدی هلک وبند جارو دیله

سعد زنجبیل ماکند در بلیله تاریخ الورد گل بخته اورد به بهار بهار سیب

مقوّیات دماغ عنبر روغنی کندر قرنفل عالیه عنبر عود مثل سنبل الطیب

اورد آب نیلوفر مفرحات ... تیوسه شیر سیبی در زراج ماکان گزشت

مشک کاور کهربا لسد زیبا جدنیوم تک اشنه صندل یای سیب نمنه

قزنا قشرا فرق زرد ورق یاقوت بلیله تاریخ بیلرف مروارید دارچین

دارچینی دروج خبد دار یاد دروج یاکند نفاح بهمن ابرشم ... الکه

فاقله فانیا قانیا وکباب عنبر عود لقاح سلیخه سعد سنبل غفران

احمد حوزیه الطیب الفلفل اسفه انار زرنگ کاسنی جبر معتدل نعناع

اندرا دارچینی تاریخ مصطکی کندرت قرد قرنفل غافث دارچین عیبل

اهلیه مقویات انجارند خیار قمه در اولد سلند مثبت روی ازمرد شنبر سعد حد

ترنج بیت ازخرج حصوصی بلیله بکثیر ... بنوسلی ... باربه بیلیه ...

قرنفل قرقه قافله بندی ساذج سلیخه سعد زرنباد دارچینی ... مغز بلیله

مقوّیات ... محرق بعد عود لغاغ بسلیج اهلیه ... مصطکی دیا بکر کندر

یاد مقوی ... وعفص اختلاف ... نود بلیله کبد ... مصطکی مرجان ... هندی

اثنای حشیش الرحم وصحت ... لسد افیون اولد هسرد ادویه بابله اسقوردیون ... ارشاد

و دوای گرم را ازانچه در دو هیچ پیش آمده نخستین بسنگ [illegible] خورد

[illegible] عصب [illegible] باشد

بیاورد آنچه [illegible] که یک [illegible] هر [illegible] هیچ آثار [illegible] هاشند [illegible] عصب [illegible]

آنرا پاره باید نماید اورا [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] بهبودی [illegible] آنرا [illegible] نصف

در [illegible] آید [illegible] کند [illegible] عصب [illegible] چند [illegible]

اندازه پاره آن نصف [illegible] کرد [illegible] چند [illegible]

دیگر در [illegible] کرده [illegible] آن [illegible] اینکه [illegible] چهار هیچ [illegible]

رد خواهد شد آن پاره [illegible] عصب [illegible] در [illegible] باشد [illegible] عصو

[illegible] شد [illegible] کار [illegible] کند

ازین [illegible] بر دو [illegible] دفت [illegible] خورد [illegible]

آنچه [illegible] زمین [illegible] باید [illegible]

[illegible] دست [illegible] دارد [illegible] محمد [illegible] ازاد دو [illegible] نصف [illegible]

در [illegible] آید [illegible] سر [illegible] یک [illegible] ازان [illegible]

[illegible] یکدام [illegible] نصف [illegible] کند

[illegible] فرصت [illegible] هیچ آثار در [illegible]

[illegible] آثار [illegible] یک [illegible]

آثار [illegible] با [illegible] آنچه [illegible] دم [illegible]

[illegible] بالا [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] بتدریج [illegible] دیگر [illegible] یک [illegible]

علاج [illegible] پنج دانه حماض کشته و پنج دانه مویز [illegible] تنبل با هم در روغن [illegible] بکار
سه هفته بکند هر صبح اندر خشخاش [illegible] چاه [illegible] پنج [illegible] خشک [illegible] در [illegible]
بگیرد دیگر [illegible] باقیه در [illegible] بکوبند [illegible] خاص [illegible] کند فندق در [illegible] رقوم
[illegible] در فندق در [illegible] [illegible] داده وقت [illegible] قطره از [illegible]
[illegible] کند

[illegible] در [illegible] الحقه [illegible] بنهد [illegible] نهد
بگیرد دیگر [illegible] قطعه [illegible] و [illegible] کند [illegible] آب [illegible]
[illegible] گرم [illegible] [illegible] کند [illegible] بکند [illegible] آب [illegible]
[illegible] کند [illegible] دو [illegible] [illegible] کند و [illegible] کند [illegible]
[illegible] کند

[illegible] ریزد چنین کند [illegible] آب کند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] کند [illegible]













۳۱۲







خاصیت سوره یس از حضرت امام جعفر صادق علیه الرحمه از جهت مهمات و فتح مغلاق و عقد اللسان
و عقد النوم و [illegible] و دشمنان فرموده اند اگر کسی هر روز هفت بار بخواند مستجاب الدعوات شود هر عملی که کند حاصل آید
اگر مهم عظیم دارد باید آب باران و آب روان غسل کند و در سه شب چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از نماز خفتن سوره
مذکور بیست بار خوانده دم زند و وضو سازد دو رکعت نماز حاجت بگذارد و در هر رکعتی بعد فاتحه
یس سه بار بخواند بوقت پنجشنبه بعد از سلام در سجده حاجت خواهد روا گردد اگر برای فتح مغلاق [illegible]
[illegible] بعد از نماز صبح بر کاغذ [illegible] سفید سوره مذکور هفت بار خواند و دم کند بعده بنویسد با مشک و زعفران
و گلاب بعده تمام بار هفت بار سوره مذکور بخواند و تعویذ کند در [illegible] ببندد بسیار [illegible]
اگر [illegible] [illegible] اگر کسی زن از غیر خود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] روز پنجشنبه تا آدینه برآمدن آفتاب [illegible] سوره یس [illegible] [illegible]
[illegible] در خانه [illegible] در [illegible] بار [illegible] کرده [illegible] [illegible]
[illegible] چارگوشه خانه [illegible] [illegible] [illegible]
که دایم آتش باشد الا باید [illegible] بازو [illegible] [illegible] بار [illegible] بخواند
اگر بخواند بار هفت بار [illegible] صندل [illegible] و باز [illegible] هفت بار [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سوره مذکور بخواند [illegible] آتش نهد [illegible] [illegible] اگر [illegible]
خاک [illegible] هفت [illegible] الحمد هفت بار سوره یس خوانده در طعام خوردن [illegible] دیوانه شود
[illegible] الا [illegible] [illegible] هفت [illegible] [illegible]

[illegible] ملی [illegible]

[illegible] موصوف [illegible] صاحب [illegible]

بابت [illegible] موصوف [illegible]

[illegible] جب [illegible] اگر [illegible]

امروز قابلیت [illegible]

[illegible] مدرسه [illegible] جدیده [illegible]

[illegible]

امروز من از [illegible] مظفر شاه [illegible] شما بودم — [illegible]

در اینجا گفتگوی برای وزیر [illegible] آمد [illegible] برخوردار موصوف

از حد بسیار [illegible] — [illegible] — من [illegible]

که اگر شما [illegible] و جای مدرسه های اسکول [illegible]

[illegible]

[illegible] عنایتی باشد

[illegible] موصوف [illegible] مظفر [illegible]

50-0-0 3-2
50-0-0
3-2-0 46-14
53-2
46-14-0
100-0-0

53-2-0
3
159-6

9
11
1-4-0

3000

7-6
8-6
1-0-0

دو روز سے بارش خوب ہو رہی ہے

از دو روز باران خوب می بارد

بیشک بارش اللہ کی رحمت ہے

بیشک باران رحمت خدا

میں تمہیں دس روپیہ ماہانہ دونگا

من شما را ده روپیه ماهانه خواهم داد

آپ کے لڑکوں نے امتحان خوب دیا

امسال کودکان امتحان نیکو دادند

آج صبح سے برابر بارش ہو رہی ہے

امروز از صباح [illegible] باران

میرا ابا چودہ برس کا ہوا ہے

امروز من در چهارده [illegible]

یہ بادل مشرق سے اٹھکر چلا

این ابر از مشرق [illegible]

یہ بادل قبلہ کی طرف سے آیا ہے

این ابر از سمت قبله آمده است

کیا وہ پیالہ کل آتے ہو

[illegible] دیروز [illegible]

ابتدائی عشق ہے روتا ہے کیا

ابتدای عشق است چرا گریه

آگے آگے دیکھیے ہوتا ہے کیا

[illegible]

نماز [illegible]

[illegible]



1-3
1-6

2-8

9-6
10-6

1-6-0

125

15-10

6 11-11

157-8

157-8
78-12

9-8
16-8

28-8

157-8-0
12-8-0 2-6 5-6
13-2-0 2-1

15-10-0 10-0





